
داستان زندگی
پیامبر (صلی الله علیه و آله)


بسم الله الرحمن الرحیم

داستان زندگی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

نویسنده:

نجاح الطائی

ناشر چاپی:

دار الهدی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

داستان زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله)

مشخصات کتاب

سرشناسه : طایی نجاح - ۱۳۳۴

عنوان و نام پدیدآور : داستان زندگی پیامبر صلی الله علیه وآله تالیف نجاح الطائی مشخصات نشر : قم دار الهدی لاحیاآ التراث ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ص ۲۱۰

شابک : ۹۶۴-۹۴۹۱۳-۰-۹

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : محمد، پیامبر اسلام ص ، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۲/۹ /ط۱۷د۲ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۸۴۹۴

اهدا

این پژوهش را به همه عاشقان حقیقت ، جویندگان واقعیت و دوستداران با اخلاص حضرت ختمی مرتبت ۹ هدیه می کنم .

از آنجا که مطمئنم نمی خواهم به شخصیّت هیچ انسانی آسیب برسانم ، بلکه می خواهم سیره مبارکه نبوی را بدون هیچ تغییری آنگونه که هست ، مطرح نمایم ; امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی آنرا از من قبول فرماید .

مؤلّف

ص (۴)

پیش گفتار

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در شرایط دشوار و آزار دهنده ای در مکّه و مدینه زیست . شرایطی که تحمّل آن برای افراد دیگر غیر ممکن یا بسیار دشوار است امّا آنحضرت خود را برای تحمّل دشواری ها آماده کرده بود .

هنگامی که آن بزرگوار بعثت مبارک نبوی را اعلام فرمود اشرار قدرتمند علیه او بپا خاسته و بر او هجوم آوردند در نتیجه

مصیبت ها بزرگتر و سختیها و رنجها فراوانتر گردید .

سرکردگان ستم و جهالت ، انواع ترفندها را بکار گرفتند تا نور خدا را خاموش کنند و لذا خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله) آماج انواع آزارها و محرومیّت ها و . . . قرار گرفت .

سران کفر ، به تلاش ها و کارهای خود برای نابودی اسلام و پیروان آن اکتفا نکردند بلکه زنان و فرزندان خود را نیز در اینراه بسیج نمودند . نمونه ای بارز از این دست را می توان در (حماله الحطب) یعنی همسر ابولهب مشاهده کرد ; خداوند می فرماید :

) تَبَّتْ يَدا أبی لَهَب وَتَبَّ مـآ أَغْنی عَنْهُ مالُهُ وَما كَسَبَ سَيَصْلی ناراً ذاتَ لَهَب وَامرَأَتُهُ حَمّالَةَ الحَطَب فی جيدها حبلٌ مِنْ مَسَد ([1])

بعضی دیگر ،

آرامش و آسایش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را حتّی در حریم حرم الهی و سحرگاهان که آنحضرت در کنار خانه خدا مشغول عبادت بود به هم ریخته و به وی حملهور می شدند تا جائیکه یک بار رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به یکی از آنان فرمود : ای (فلان) روز و شب دست از آزار من بر نمی داری ؟

کافران نیز به کشتار مؤمنان پرداختند ; ابتدا (سمیّه) را شهید کردند و بعد همسرش (یاسر) را و . . . سپس شهیدی از پی شهیدی دیگر بر خاک غلتید و کاروان شهادت و شهیدان به راه افتاد . . .

بسیاری از مسلمانان ، جان و مال خود را در راه خدای بزرگ و در این مسیر مقدّس قربانی کردند .

فرعون های قریش به این جنایات اکتفا نکرده و پیامبر (صلی الله علیه وآله) و بنی هاشم را در (شعب ابوطالب (علیه السلام)) محاصره اقتصادی و اجتماعی نمودند تا کار بجائی رسید که قطعه ای نان چون کالایی ارزشمند و کمیاب بشمار می رفت .

در همان زمان که بنی هاشم ، هر چه داشتند ارزشمند و بی ارزش همه را در راه اِعلای کلمه الهی به پیشگاه خداوند تقدیم می داشتند ، جهّال قریش تمام دارائی خود را در راه بتهایشان صرف می نمودند .

مؤمن گرانقدر قریش یعنی حضرت أبوطالب (علیه السلام) و اُمّ المؤمنین خدیجه (علیها السلام)قربانیان شهید این تحریم اقتصادی و محاصره ناجوانمردانه اند .

تنش میان مؤمنان و کافران تا آنجا افزایش یافت که مسلمانان به ناچار دوبار

به حبشه مهاجرت کردند تا جان و ایمان خود را از چنگال ستمگران قریش برهانند .

و بالاخره خداوند متعال ، فَرَج و گشایش خود را با اسلام و هدایت شهر یثرب ، ارزانی مسلمین فرمود و پرچم اسلام با پیروزی توحید ، به اهتزاز درآمد .

امّا کافران ، همچنان به تلاش خود جهت خاموش کردن نور خداوند ادامه می دادند :) يُرِيدونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِم وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الكافِرُونَ (([۲])

اینجا بود که بعضی از کافران از روی دروغ و نفاق به اسلام گرویدند و پس از آن همراه با افزایش توان اسلام ، تعداد منافقان نیز رو به فزونی نهاد .

منافقان همان کسانی هستند که از روی دروغ ، ادّعای مسلمانی می کنند و کفر خویش را پنهان می دارند . به همین سبب ، خداوند یک سوره کامل درباره آنها نازل فرموده که نام آن نیز منافقین است .

پس از فتح مکّه که تعداد منافقان بسیار زیاد شد . تحرّکات مشکوک در جامعه مسلمین نیز رو به افزایش نهاد که از مهمترین آنها می توان به عملکرد آنها در جنگ حنین و حمله تبوک اشاره کرد .

در جنگ حنین ، منافقان ، خیانتکارانه عقب نشینی خطرناکی کردند که چون شبیه هزیمت و فرار بود باعث هزیمت و فرار تازه مسلمانان دیگر و پیروزی چشمگیر نیروهای دشمن کافر (قبیله هوازن) گردید .

این فرار را ابوسفیان و سران سابق قریش ، رهبری و سازماندهی می کردند و اگر یاری خداوند متعال نبود تبدیل به بزرگترین هزیمت و شکست در تاریخ و سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می شد

.

دوّمین تحرّک نیروهای منافقین در حمله تبوک بروز و ظهور کرد :

در این حرکت خائنانه که ابوسفیان در آن شرکت داشت ، هدف اصلی نقشه شوم آنها شخص رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود .

پیش از آن هم کافران و منافقان و یهود . بارها تلاش کرده بودند تا رسول خدا (صلی الله علیه وآله)را ترور کنند امّا موفّق نشدند از جمله :

چندین بار در مکّه و مدینه کوشش کردند تا با شمشیر آنحضرت را ترور کنند و نافرجام ماند .

و در کنار قلعه یهود (بنی نضیر) با انداختن سنگ بزرگی از پشت بام بر سر آنحضرت که موفّق نشدند .

در کنار قلعه (خیبر) با دادن غذای مسموم که خوشبختانه مکر و حیله آنها افشا و امیدشان به یأس مبدّل شد .

در (تبوک) منافقان کوشیدند تا از نقشه جدیدی استفاده کنند که امکان موفّقیت ایشان را افزایش می داد و آن انداختن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از فراز صخره های گردنه تبوک به اعماق درّه بود .

گرچه این یک نقشه شیطانی موفّقیت آمیز بشمار می رفت که درصد پیروزی آن بالا بود ولی خداوند متعال بار دیگر ، امید آنان را به نومیدی تبدیل کرد و رسول خدا را از تصمیم شوم گروه منافقین آگاه فرمود .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هم به حذیفه بن یمان دستور داد تا منافقان را ترسانده و نقشه ایشان را بهم زند . حذیفه همین کار را کرد و منافقین هراسان گریختند .

با همه این حرفها ، دشمنان خداوند ، از جستجو و یافتن راههای

جدید برای خاموش کردن نور خدا و کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دست بر نداشتند .

دو سال پس از این تاریخ بود که شیطان شان آنها را به روش جدیدی برای ترور رسول خدا (صلی الله علیه وآله)راهنمایی کرد و آن ریختن شربتی مسموم در هنگام بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در دهان آنحضرت بود .

موفّقیت این نقشه را قطعی یافتند زیرا با نقشه های قبلی تفاوت داشت :

اگر در دسیسه خیبر ، غذای مسموم به سخن درآمد و رازشان را فاش کرد . . .

و اگر در تبوک ، خداوند متعال نقشه مهلک ایشان را به پیامبر خبر داد و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از آن جلوگیری نمود . . .

امّا نقشه جدید می توانست شبهه و سوءظن را از ایشان دور کند زیرا ظاهری خیرخواهانه و صالح داشت و باطنی فاسد و پلید . . . چه بهتر از این ، زیرا ظاهراً می خواهند به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دوا دهند و در واقع او را مسموم می نمایند !

اقدامات خطرناک و پلید علیه پیامبران خدا چندان است که به شماره در نمی آید و سبب شهادت بعضی از ایشان شده است .

اکثر پیامبران بزرگ در معرض عملیات ترور تبهکارانه از سوی مخالفینِ نظام الهی و سنّت های آسمانی قرار گرفته اند .

این قرآن کریم است که درباره برخی از آن وقایع با ما سخن می گوید و این پیامبران الهی هستند که پرده از برخی دیگر برای ما بر می دارند .

و تمام این قضایا در چنبره یک تعبیر می گنجد که خداوند

آنرا در این آیات شریفه بیان می فرماید :

) إِنَّهُمْ يَكيدُونَ كَيْداً وَأَكِيدُ كَيْداً فَمَهِّلِ الْكافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً ((۳])

)وَيَمْكُرُونَ وَيَمكُرُ اللهُ وَاللهُ خَيْرُ الْماكِرينَ((۴])

نگاه کنید به زمانی که حلیمه سعدیه از کرامات نبیّ اکرم (که دوران کودکی خود را می گذراند) به یهود خبر داد و آنها گفتند : او را بکشید ! و گفتند : آیا او یتیم است ؟ حلیمه گفت : نه ، این پدر اوست و من مادرش هستم . گفتند : اگر یتیم بود او را می کشتیم . (۵)

و زمانی که حلیمه با پیامبر در بازار عکاظ گام می سپرد و کاهنی بانگ برداشت : این نوجوان را بکُشید که سلطنتی بزرگ خواهد یافت . . حلیمه از بیم ، راه خود را کج کرده و از مسیر دیگری پیامبر را بُرد و خدا ایشان را نجات داد . (۶)

و نیز در گُذر حلیمه از مسیر نجران ، دانشمندان مسیحی درباره ظهور پیامبر (که در آغوش حلیمه بود) هشدار دادند و شیطان ، آنان را برانگیخت که پیامبر را بکشند امّا آتشی بزرگ بین حلیمه و آنان حایل گردید و آنها را سوزاند . (۷)

از آغاز تاریخ ، بسیاری از مردم به عملیات ترور پرداخته و در پوشاندن وسائل و مدارک آن کوشیده اند . اوّلین تروریست جهان قابیل بود که برادرش هابیل را کُشت .

امروزه هم متأسّفانه عملیات ترور در جهان قدم به مرحله خطرناکی نهاده است و در اشکال مختلف از ترورهای شخصی تا وسایل کشتار جمعی از ویروسهای کشنده تا . . . به صورت بسیار فنّی و ماهرانه بروز و ظهور

یافته است .

من در این بررسی می کوشم سوء قصدهایی که به منظور ترور رسول خدا (صلی الله علیه وآله)در سراسر زندگی آنحضرت علیه او بکار گرفته اند را یافته و پژوهش نمایم ; با این هدف که غبار از چهره حقیقت در فرازی چند از فرازهای زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)بزدایم و در این راه از خدای متعال آرزوی توفیق دارم و ما توفیقی الاّ بالله . . .

نجاح الطّائی

پی نوشت

[1] . (زیانکار باد دستان ابولهب و خود او هم زیانکار شد . مالش و دستاوردش به کارش نیامد . زودا که به آتشی شعلهور درآید . و زنش که هیزم کش است . و ریسمانی از لیف خرمای تافته بر گردن دارد) . سوره مَسدّ آیات ۱ ۵ .

[2] می خواهند تا نور الهی را با سخنان خویش خاموش کنند و حال آنکه خداوند کمال بخش نور خویش است ولو آنکه کافران ناخوش داشته باشند . (سوره صف آیه ۸) .

[3] آنان مکر میورزند و (من نیز) مکر میورزم . پس اندکی کافران را مهلت ده . سوره طارق آیات ۱۷ - ۱۵

[4] آنان (با خدا) مکر میورزند و خدا نیز (با ایشان) مکر می کند و خداوند بهترین مکر کنندگان است . سوره انفال ، آیه ۳۰.

[5] السیره الحلبیه ۱/ ۹۵

[6] السیره الحلبیه ۱ / ۹۵

[7] البحاره ۱۵ / ۳۷۵

فصل اول : ترور پیامبران

ترور هابیل به دست برادرش قابیل

از آنجا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) کشته شدن پیامبران و اوصیای ایشان را بدست کافران تأیید کرده و فرموده

است :) ما مِنْ نبیٍّ أَوْ وَصیٍّ الاّ شهید (یعنی هیچ پیامبر یا وصی پیامبری نیست مگر آنکه شهید باشد . (۸)

و نیز فرموده است :) ما مِنّا إلاّ مَسمومٌ أَوْ مقتول (یعنی هیچیک از ما (معصومین) نیست مگر آنکه یا مسموم است و یا مقتول (۹) .

بر آن شدیم تا از ترور بعضی از انبیای الهی در اینجا یادی کنیم :

قرآن کریم از کشته شدن هابیل فرزند حضرت آدم بوسیله برادرش قابیل چنین می گوید :

) وَاتْلُ عَلَیهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ اذْ قَرَّبا قِرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَلَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْاخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقینَ * لَئِنْ بَسَطتَ إِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنِی ما أَ نَا بباسِط یَدِی إِلَیکَ لِاَقتُلَکَ إِنّی أَخافُ اللهَ رَبَّ العالمینَ * إِنّی اُریدُ أَنْ تَبُوءَ بأثْمی وَإِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ أَصْحابِ النّارِ وَذلِکَ جَزاءُ الظّالِمینَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ (یعنی بخوان برایشان ای پیامبر (صلی الله علیه وآله) از روی حقّ و راستی حکایت دو فرزند آدم را که قربانی پیشکش (خداوند) کردند . پس از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد . (قابیل به هابیل) گفت من تو را خواهم کشت هابیل گفت خداوند فقط از پرهیزکاران (قربانی) می پذیرد . اگر تو به کشتن من دست برآوری من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد زیرا من از خدا که پروردگار جهانیان است ، می ترسم . می خواهم که گناه (کشتن) من و گناه (مخالفت) تو هر دو به

خودت بازگردد و از اهل آتش شوی که آن آتش جزای ستمکاران است . پس هوای نَفْس (قابیل) او را به کشتن برادرش (هابیل) واداشت و لذا او را کُشت و به همین سبب از زیانکاران گردید . (۱۰)

نزاع بر سر هرچه بوده ، قرآن فقط قسمت اخیر آنرا که قربانی کردن برای دانستن نظر خداوند است بیان می کند و چون یکی به حکم خدا گردن می نهد و با تقوا است از او پذیرفته می شود و دیگری چون تقوا ندارد از او پذیرفته نمی شود . در اینجا در صدد نیستیم به روایات مختلف در اینباره رجوع کنیم زیرا نیازی نیست . امّا آنچه شایسته توجّه است اینست که اوّلاً مقتول به سبب ترس از خداوند از تعدّی به برادرش خودداری میورزد ، نه عوامل دیگر مانند ترس یا ضعف یا . . . و ثانیاً انگیزه این ترور هرچه بوده (همسر زیبا یا مال دنیا یا . . .) قطعاً به اندازه انگیزه دستیابی به حکومت مسلمانان وسوسه انگیز نبوده است امّا چنانچه می بینیم پیامبرزاده بزرگوار چون هابیل را که خداوند به تقوا و صلاح و شایستگی اش شهادت داده به خاک و خون می کشد .

تلاش برای ترور پیامبر بزرگ الهی ابراهیم (علیه السلام)

مخالفان ابراهیم (علیه السلام) برای یاری خدایان خود یعنی بتها تلاش کردند تا او را که صاحب آئینی جدید بود از بین ببرند . زیرا پیروزی ابراهیم به معنای از دست رفتن پادشاهی و حکومت و از دست دادن مکانت و موقعیّت و از هم پاشیدن جمعیّت کفر و نابودی هوای نفسانی شان بود .

لذا تصمیم به کشتن او گرفتند . قرآن در اینباره می فرماید :

) قالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ (یعنی (کافران) گفتند ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر می خواهید کاری انجام دهید . (١١)

کشتن با آتش نوعی از انواع قتل و ترور است و یکی از اشکال حمله به اصلاح طلبان و امنیّت خواهان است وگرنه کلام را باید با کلام پاسخ داد نه با آتش .

ابراهیم (علیه السلام) برای آنها عدم فایده بتها و پرستش آنها را اثبات کرد و آنها می بایست اگر پاسخی دارند بیان کنند و خطای او را آشکار سازند نه آنکه او را در آتش اندازند . البتّه خداوند ، پیامبر گرامی اش ابراهیم را از این مهلکه رهاند ، چنانچه خود می فرماید :

) قُلْنا یا نارُ کُونی بَرْداً وَسَلاماً عَلی إِبراهیم (یعنی گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش . (١٢)

پس انگیزه مخالفان برای کشتن ابراهیم (علیه السلام) انگیزه ای دینی سیاسی بوده است .

ترور پیامبران به دست یهودیان

یهودیان ، بسیاری از انبیای الهی و صالحان را کشته اند و قویترین دلیل در اینباره فرموده خود خداوند است که می فرماید :

) فَبِما نَقْضِهِمْ مِیثاقَهُمْ وَکُفْرِهِمْ بِآیاتِ اللهِ وَقَتْلِهِمْ الْأَنْبِیاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَقَولِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللهُ عَلَیْها بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلاّ قَلیلاً (یعنی به سبب پیمان شکنی و کافر شدن به آیات خدا و کشتن پیامبران (الهی) به ناحق (به این عذر) که گفتند قلبهای ما در حجاب است (چنین نیست) بلکه خداوند به سبب کفرشان بر دلهایشان

مُهر زده است پس جز اندکی ایمان نمی آورند . (۱۳)

ابن کثیر گفته است : یهودیان جمع زیادی از پیامبران را کشته اند . (۱۴)

قمی در تفسیرش گفته است : این یهودیان پیامبران را نکشته اند بلکه نیاکانشان و نیاکان نیاکانشان انبیاء را کشته اند امّا اینان به عمل آنها راضی و خشنودند و لذا خداوند عمل اجدادشان را بر ایشان حمل نمود و همینگونه است هر کس که به کاری راضی باشد با آن خواهد بود هر چند آنرا انجام نداده باشد . (۱۵)

تلاش برای ترور پیامبر خدا موسی (علیه السلام)

تا آنجا که قرآن و تاریخ نشان می دهد حداقل سه بار فرعون برای کُشتن موسی (علیه السلام)کوشیده امّا تلاشش بی نتیجه مانده است :

یکی قبل از بدنیا آمدن موسی برای دست یابی به او و نابود کردنش زیرا پیشگویان تولّد کسی را که بنیان ستم فرعونی را درهم می پیچید پیشگویی کرده بودند لذا فرعون دستور داده بود تا پسران نوزاد بنی اسرائیل را کشته و دختران را زنده نگهدارند . امّا اراده خداوند موسی را از این توطئه حفظ کرد .

دوّم هنگامیکه موسی آئین خود را تبلیغ می فرمود ، فرعون و یارانش تصمیم گرفتند او را بکشند و دین او را بکلّی نابود سازند و البتّه مانند هر حکومت دیگری که به سبب داشتن جاسوس ، لشگر ، امکانات و تجربه می توانند از راههای گوناگون و پیچیده برای ترور دشمنان استفاده کنند فرعون نیز می خواست به هر شکل ممکن او را از پای درآورد . قرآن در اینباره می فرماید مردی از تبار فرعونیان که باطناً ایمان داشت ولی ایمان خود را پنهان می کرد

در برابر این توطئه ایستاد و گفت :) وَقالَ رَجُلٌ مِنْ آلِ فِرْعَونَ یَکْتُمُ إِیمانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً اَنْ یَقُولَ رَبّیَ اللهُ وَقَدْ جائکَمْ بِالْبَیِّناتِ مِنْ رَبِّکُمْ . . . (آیا مردی را به جرم آنکه می گوید پروردگار من خداست می خواهید بکشید ؟ در صورتی که با معجزه و نشانه های روشن از سوی خدا آمده است . . . (۱۶)

امّا فرعون به تلاش خود برای کشتن موسی و یارانش ادامه داد زیرا در فرهنگ او واژه هایی از قبیل گفتگو ، بحث و تبادل نظر وجود نداشت .

سوّم هنگامیکه بنی اسرائیل را با لشگریانش تعقیب نمود و آنانرا دید که به معجزه الهی از دریا می گذرند . قرآن می فرماید :) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَونُ بِجُنُودِهِ فَغَشیَهُمْ مِنَ الْیَمِّ ما غَشِیَهُمْ (یعنی فرعون و سپاهیانش از پی آنها تاختند امّا دریا آنانرا بطور کامل در خود کشید و غرق کرد (۱۷) .

و چنین بود که موسی از ترورهای فرعون ، سالم ماند تا رسالت الهی خود را به پایان رساند .

تلاش برای ترور پیامبر خدا عیسی (علیه السلام)

یهودیان عملیات ترور پیامبران و دروغ بستن به ایشان (و به بستگان و شاگردان آنان) را پس از حضرت موسی نیز همچنان ادامه دادند چنانچه به مریم مقدّس دختر عمران برای کاستن از منزلت فرزند برومندش عیسی تهمت بستند .

آنها نسبت زنا به وی دادند چنانچه قرآن می فرماید :) قالُوا یا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیّاً * یا أُخْتَ هرونَ ما کانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْء وَما کانَتْ أُمُّکِ بَغِیّاً (یعنی گفتند ای مریم کاری قبیح کرده ای . ای خواهر هارون

نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زنی بدکاره . (۱۸)

و در آیاتی دیگر قرآن می فرماید :) وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلى مَرْيَمَ بُهْتاناً عَظيماً (یعنی و به واسطه کفرشان و گفتارشان که بر مریم بهتان عظیمی بستند . (۱۹) البتّه ظاهراً مراد بهتانی است مربوط به اعتقاد غلط مسیحیان درباره الوهیّت مسیح و مریم که خود عیسی و مریم از آن تبرّی جُسته اند و قرآن تبرّی آندو از این بهتان را بیان فرموده است :) وَإِذْ قالَ اللهُ یا عیسی ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَ نْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونی وَأُمِّیَ إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لی بِحَقٍّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فی نَفْسی وَلا أَعْلَمُ ما فی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَ نْتَ عَلاّمُ الْغُیُوبِ (و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم فرمود : آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را بجای الله به خدایی گیرید ؟ (عیسی) گفت : منزّهی تو ای پروردگارا ، مرا نشاید که چیزی گویم که شایسته آن نباشم . اگر من چنین چیزی گفته بودم تو خود از آن آگاه بودی زیرا تو به آنچه در ضمیر من می گذرد دانایی ولی من از آنچه در ذات تو است بی خبرم . براستی که تو داناترینِ کسان به غیب هستی . (۲۰)

از ابن عبّاس نقل شده است که به مریم عمران تهمت زنا زدند و سدّی و جویبر و محمد بن اسحاق و چند نفر دیگر نیز همین را گفته اند و آن از ظاهر آیه مشخص است و دشمنان ،

مریم و پسرش را به گناهان بزرگ متّهم ساختند . (۲۱)

سپس یهودیان کوشیدند تا پیامبر خدا عیسی بن مریم را بکُشند حتّی بر اینکار اصرار ورزیده و چون به خیال خود او را کُشتند از این عمل اظهار شادمانی نموده و به آن افتخار کردند . امّا حقیقت چیز دیگری بود :

عیسی (علیه السلام) دوازده حواری (شاگرد خاصّ) داشت که تعالیم او را از وی فرا می گرفتند و به مردم می رساندند یکی از ایشان به نام یهودای اسخریوطی فردی منافق بود که به خداوند ایمان نداشت و تظاهر به دینداری می کرد . زمانی او و بعضی دیگر از حواریون از عیسی خواستند که از خداوند بخواهد تا از آسمان غذای بهشتی نازل کند . عیسی از خداوند درخواست کرد و خداوند فرمود : من آنرا نازل می کنم ولی هر که از شما از آن پس کافر شود چنان عذابش می کنم که هیچیك از مردم جهان را آن چنان عذاب نکرده باشم . (۲۲) حواریّون از آن غذای بهشتی خوردند و بر ایمانشان افزوده شد امّا یهودا ایمان نیاورد و جز بر کفرش افزوده نشد و تصمیم گرفت تا عیسی را به لشگریان روم تسلیم کند و مبلغی دریافت دارد . امّا هنگامی که پیشاپیش لشگریان به محلّ اقامت حضرت عیسی وارد شد ، خداوند عیسی را به آسمان برد و یهودا را به شکل عیسی درآورد . لشگریان یهودا را به جای عیسی دستگیر کرده و با خواری و ذلّت فراوان و پس از شکنجه بسیار به دار کشیدند . قرآن در اینباره می فرماید :

) وَقَوْلِهِمْ إِنَّا

قَتَلْنا الْمَسيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللهِ وَما قَتَلُوهُ وَما صَلَبُوهُ وَلكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفی شَکٍّ مِنْهُ مالَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْم إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ وَما قَتَلُوهُ يَقيناً * بَلْ رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ وَكانَ اللهُ عَزيزاً حكيماً (

و گفتارشان که گفتند ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد . هر آینه آنان که درباره او اختلاف می کردند خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند و تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند . بلکه خداوند او رابه نزد خود بالا بُرد و خدا پیروزمند و حکیم است . (۲۳) البتّه دشمنی یهود با عیسی و دین او حتّی پس از به دار کشیدن شبیه وی تا قرنها ادامه یافت و این دشمنی از سخنان وهب بن متّبه درباره عیسی بخوبی پیداست . (۲۴)

کشتن زکریّا و یحیی (علیهما السلام)

این بحث بیانگر استمرار طرح طاغوتها و تبهکاران برای کشتن پیامبران و اوصیای ایشان و صالحان است .

خداوند در قرآن می فرماید :) یا زَکَریّا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلام إِسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ مِنْ قَبْلُ سَمیّاً . . وَآتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبیّاً (ای زکریّا ما تو را به فرزندی که نامش یحیی است و قبل از این همنام او کسی را قرار نداده ایم بشارت می دهیم : و به او در همان کودکی مقام نبوّت بخشیدیم . (۲۵)

علیرغم معجزات الهی فراوان که خداوند سبحان به دست زکریّا و مریم و عیسی و یحیی پدید آورد ، باز هم طاغوتها بر

طغیان و گناه خود ادامه دادند و به انجام کارهای حرام و کشتن انسانهای شایسته پرداختند .

از آن زمره است حاکم روم شـرقی (هیرودس) که بی پروا دستور قتل زکریّا (علیه السلام)و یحیی (علیه السلام) را صادر کرد .

در انجیل برنابا آمـده است که مسـیح (علیه السـلام) به یهود فرمود : به زودی خون پیامبرانی که کشـته ایـد با کشـتن زکریّا بن برخیا که او را بین هیکل (معبد یهود) و مذبح به قتل رساندید دامنگیر شما خواهد شد .

مفسّـران گفته اند که زکریّا نیز در همان حادثه ای که پسـرش یحیی در آن سر بُریده شد به قتل رسید و طاغوتهای زمان از این مسئله خوشحال شدند . امّا کیفر الهی در راه بود :

هنگامیکه بخت نصـر رهبر حکومت بابل وارد بیت المقـدس شـد و محلّ کشـته شـدن یحیی را مشاهـده کرد ، دید که از آنجا خون می جوشـد . وی علّت آن را جویا شـد . به وی گفتند : اینجا خون پیامبران ریخته شده و آرام نمی گیرد مگر آنکه هفتاد هزار نفر از ستمگران به عنوان قصاص کشته شوند . پس بخت نصر این تعداد از آنان کُشت تا خون از جوشش باز ایستاد .

ابن عبّاس گفته است : بخت نصر پیران و نوزادان و زنان را به عنوان قصاص نکُشت بلکه او فقط سپاهیان و فرماندهان ایشان را قتل عام کرد . (۲۶)

پی نوشت ها

[۸] بصائر الدّرجان ، ص ۱۴۸ و بحارالأنوار ، ج ۱۷ ، ص ۴۰۵ و ج ۴۰ ، ص ۱۳۹ .

[۹] کفایه الأثر ، خزّاز قمی ، ص ۱۶۲ و

وسائل الشّیعه ، ج ۱۴ ، ص ۲ و ج ۱۴ ، ص ۱۸ و بحارالأنوار ، مجلسی ، ج ۴۵ ، ص ۱ و من لایحضره الفقیه ، ج ۴ ، ص ۱۷ و اعلام الوری ، ص ۳۴۹ و تاریخ غیبه الصغری ، ص ۲۳۰ .

[۱۰] سوره مائده ، آیه ۲۷ ۳۰ .

[۱۱] سوره انبیاء ، آیه ۶۸ .

[۱۲] سوره انبیاء ، آیه ۶۹ .

[۱۳] سوره نساء ، آیه ۱۵۵ .

[۱۴] تفسیر ابن کثیر ، ج ۱ ، ص ۹۰۹ و تفسیر التّبیان ، شیخ طوسی ، ج ۳ ، ص ۳۸۲ .

[۱۵] تفسیر القمی ، در ذیل همین آیه و تفسیر نورالثقلین ، حویزی ، ج ۱ ، ص ۵۶۹ .

[۱۶] سوره غافر ، آیه ۲۸ .

[۱۷] سوره طه ، آیه ۷۸ .

[۱۸] سوره مریم ، آیه ۲۷ و ۲۸ .

[۱۹] سوره نساء ، آیه ۱۵۶ .

[۲۰] سوره مائده ، آیه ۱۱۶ .

[۲۱] تفسیر ابن کثیر ، ج ۱ ، ص ۹۰۹ .

[۲۲] سوره مائده ، آیه ۱۱۵ .

[۲۳] سوره نساء ، آیه ۱۵۷ و ۱۰۸ .

[۲۴] تفسیر ابن کثیر ، ج ۱ ، ص ۹۱۱ و ۹۱۲ . وهب بن منبه از یهودیانی است که در اواخر زندگی پیامبر اکرم اسلام آورد و بخش مهمّی از روایات ساختگی که در حوزه معارف دینی به (اسرائیلیات) مشهور است توسط وی به اسلام وارد گردیده است .

[۲۵] سوره مریم ، آیه ۷ و ۱۲ .

[۲۶] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج

۵ ، ص ۱۶۰ .

ص (۲۲)

فصل دوم : تلاش برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مکّه

نسب پیامبر (صلی الله علیه وآله)

به دلالت قرآن و حدیث ، پدران و مادران پیامبر (صلی الله علیه وآله) همه مؤمن بوده اند .

پیامبر فرمود : (من از زمان آدم (علیه السلام) تاکنون ، ثمره ازدواج حلال و پاکیزه ام و حاصل زنا نبوده ام) .

و فرمود : (پیوسته خداوند مرا از صلب پاکان به ارحام مطّهر انتقال می داد تا سرانجام بدون آلودگی به پلیدیهای جاهلیّت ، در این جهان شما متولّد فرمود) . (۲۷)

این در حالی است که خداوند متعال درباره مشرکان فرموده است : همانا مشرکان ، نجس هستند . (۲۸)

و دلیل قرآنی بر طهارت پدران و مادران پیامبر این فرموده پروردگار است : (آن خدائی که چون برمی خیزی تو را می نگرد و از انتقال تو در سجده کنندگان آگاهست) (۲۹)

و عبدالمطّلب در زمان جاهلیّت ، ازدواج فرزندان با همسران پدر را حرام کرده بود . (۳۰)

آیا یهود ، عبدالله فرزند عبدالمطّلب را ترور کرده است ؟

یهودیان در صدد قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودند ; چه آن زمان که در صلب پدرش عبدالله بود و چه زمانی که در شکم مادرش آمنه قرار داشت و بویژه پس از تولّد و بعثت نیز :

۱ کاهنان و احبار یهود تلاش کردند تا عبدالله را بکشند . بزرگشان به نام ربیان گفت : غذایی فراهم کنید و آغشته به سمّ مهلک نمایید و آنرا نزد عبدالمطّلب ببرید . یهودیان چنین کردند و آن را توسّط زنانی که صورت خود را پوشانده بودند به خانه عبدالمطلب فرستادند .

همسر عبدالمطلب بیرون آمد و خوشامد گفت . آنها گفتند : ما از بستگان عبد مناف و فامیل دور تو هستیم .

عبدالمطلب به خانواده اش گفت : بیایید و از آنچه بستگانتان برایتان آورده اند بخورید . هنگامی که خواستند از آن بخورند ، غـذا به سـخن آمـد و گفت : از من نخورید که مرا مسـموم کرده اند . خانواده عبدالمطلب از غذا نخوردند و به جسـتجوی آن زنان برخاستند ولی اثری از ایشان نیافتند . (این یکی از نشانه های پیامبری رسول خدا است) . (۳۱)

۲ بـار دیگر گروهی از احبـار یهـود در لبـاس تجّـار از شـام به مکّه آمدنـد تـا عبـدالله بن عبـدالمطلب را به قتـل برساننـد . آنها شمشیرهای آغشته به سمّ همراه خود داشتند و مترصّد فرصتی مناسب بودند تا نقشه پلید خود را به مرحله اجرا درآورند .

عبدالله به قصد شـکار از مکّه خارج شد و یهودیان فرصت را غنیمت دانسـته ، او را محاصـره کردند و خواستند او را بکشند امّا خداوند به وسـیله گروهی از بنی هاشم که از راه رسـیدند او را نجات داد . گروهی از احبار کشته و بعضی دیگر هم به اسارت درآمدند . (۳۲)

عبدالله بن عبدالمطلب در سن ۱۷ یا ۲۵ سالگی به طرز مشکوکی از دنیا رفت .

کازرونی در کتابش (المنتقی) می نویسد :

(۲۴ سال از پادشاهی کِسری انوشیروان گذشته بود که عبدالله متولّد شد . وقتی ۱۷ ساله شد با آمنه ازدواج کرد و هنگامی که آمنه به رسول خدا باردار شد ، عبدالله در مدینه وفات کرد .)(۳۳)

انگشت اتّهام در وفات عبـدالله متوجّه یهود است و آنها متّهم به مسـموم کردن او هسـتند ; زیرا آنها بارها در مکّه کوشـیدند تا علیرغم موانع او

را بکَشند ، پس اگر پای عبدالله به مدینه می رسید ، چگونه رفتار می کردند ؟ !

البتّه هدف رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود و قربانی ، عبدالله !

اهتمام سیف بن ذی یزن به زنده ماندن رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

وقتی سیف بن ذی یزن بر یمن غلبه کرد ، عبدالمطلب به همراه عدّه زیادی از قوم خود نزد او رفتند . سیف ، عبدالمطلب را بر همه آنها مقدّم داشت و احترام کرد و چون با او خلوت کرد مژده رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به او داد و اوصافش را برای وی بیان کرد .

عبدالمطلب تکبیر گفت و دانست آنچه سیف گفته درست است و به سجده افتاد . سیف به او گفت : مگر درباره آنچه گفتم چیزی مشاهده کرده ای ؟ !

عبدالمطلب گفت : آری . پسرم دارای فرزندی شده است و اوصافی را که شما بر شمردی در او دیده ام .

سیف گفت : او را از یهود و قوم خودت حفظ کن و بدان که قوم تو از یهود برای او بدترند . البته خدا امر خودش را به کمال می رساند و دعوت خویش را بلند آوازه خواهد کرد .

اهل کتاب از زمان تولّد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این مطالب را به عبدالمطلب می گفتند و شادی او از شنیدن این سخنان پیوسته افزون می گشت . (۳۴)

از آن پس پیوسته بر اهتمام عبدالمطلب در نگهداری و بزرگداشت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) افزوده می شد .

یعقوبی می نویسد : برای عبدالمطلب در کنار کعبه فرشی می گستردند و کسی حق نزدیک شدن به آنرا نداشت امّا رسول خدا (صلی الله علیه

وآله) که کودک بود از راه می رسید و از روی سر عموهای خود می گذشت و اگر عموهای او یعنی فرزندان عبدالمطلب مانع می شدند عبدالمطلب می گفت : فرزندم را واگذارید . همانا برای این فرزندم مقامی والاست . (۳۵)

یقین ابوطالب به ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله) از سوی قریش

عبدالمطلب به زندگی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اهمیت فراوانی می داد و در راه حفاظت از حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا آنجا می کوشید که از فدا کردن خود و اولاد و سایر بستگانش ابایی نداشت .

واقدی گفته است : بزرگان و سرشناسان قریش (یعنی عتبه و شیبه فرزندان ربیعه و اُبیّ بن خلف و أبوجهل و عاص بن وائل و مطعم و طعیمه فرزندان عدی و منبه و نبیه فرزندان حجاج و أخنس بن شریق ثقفی) با ابوطالب سخن گفتند و پیشنهاد دادند که ابوطالب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به آنها بدهد و در عوض آنها عمّاره بن ولید مخزومی را تحویل او دهند .

ابوطالب برآشفت و گفت : شگفتا ، برادر زاده ام را به شما بدهم تا بکشید و فرزندتان را بگیرم تا او را بپرورم ؟ !

سران قریش گفتند : ظاهراً برای ما عاقبت خوشی ندارد که اینگونه محمّد را بکشیم .

اتّفاقاً چون شب فرا رسید ، ابوطالب ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را نیافت و ترسید که او را ترور کرده باشند لذا جوانان دلیر بنی عبد مناف و بنی زهره و غیره را فراهم آورد و امر کرد تا هر یک شمشیری با خود بردارند و همراه او به جستجوی رسول خدا (صلی الله علیه وآله)بپردازند

.

چیزی نگذشت که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را دید و گفت : برادرزاده کجا بودی ؟ آیا سالمی ؟ !

پیامبر فرمود : آری بحمدالله .

صبح فرا رسید و ابوطالب همراه همان دلیران به سراغ مجالس قریش رفت و گفت : به من چنین و چنان خبر داده اند . به خدا قسم اگر خراشی بر او وارد کنید یکتن از شما را زنده نخواهم گذاشت .

و در تاریخ آمده است :

ابوطالب از پسران و وابستگان خود خواست تا هنگام صبحدم در مسجدالحرام بایستند و چنانچه صبح شد و خبری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به دست نیامد و یا خبر ناخوشایندی درباره اش شنیده شد به آنها اشاره خواهد کرد تا دست به کشتار قریش بگشایند . آنها اطاعت کردند . امّا رسول خدا آمد و ابوطالب شاد شد و به پسران و وابستگان خود گفت : دستهایتان را از زیر لباسهایتان بیرون آورید . وقتی قریش چنین دیدند ترسیدند و از ابوطالب گِله کردند و درخواست نمودند که با ایشان مدارای بیشتری کند امّا ابوطالب اهمیّتی به آنها نداد . (۳۶)

سران قریش عذرخواهی کرده و گفتند : تو آقا و سرور ما و بهترین ما در میان ما هستی . (۳۷)

تاریخ نویسان آورده اند :

ابوطالب در طول مدّت اقامت در شعب ، هر شب از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)می خواست تا در بستر خود بخوابد تا اگر کسی سوء قصدی نسبت به پیامبر دارد مکان او را شناسایی کند آنگاه وقتی مردم به خواب می رفتند به یکی از فرزندان یا برادرزادگان یا عموزادگان خود امر می کرد تا

جای خود را با پیامبر عوض کند و در بستر رسول خدا بخوابد و از رسول خدا هم می خواست تا در بستر دیگری استراحت کند . آنان در تمام سه سال پیوسته چنین می کردند . (۳۸)

ابوطالب در اشعار می گوید :

اَ لَمْ تَعْلَموا اَنَّ ابْنَنا لا مُكَذَّبٌ *** لَدَینا ولَمْ یَعْبَأ بِقول الأَباطیل

وَأَبیض یستسقی الغمام بوجهه *** ثمال الیتامی عصمه لِلْاَرامِل

آیا ندانسته اید که فرزند ما نزد ما تکذیب شده نیست و اهمیّتی به سخنان باطل نمی دهد ؟ !

او آن زیبارویی است که ابرها از چهره او طلب آب می کنند . او پدر یتیمان و حامی بی سرپرستان است .

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هنگام وفات ابوطالب (علیه السلام) فرمود :

ای عمو پیوند خویشاوندی را نیکو پاس داشتی ; خدایت جزای خیر دهاد . هر آینه سرپرستی کردی و تحت تکفّل قرار دادی مرا هنگامی که کودک بودم و تقویت و یاری کردی مرا هنگامی که بالیدم .

سپس روی مبارک با مردم کرد و فرمود :

به خدا قسم شفاعتی برای عمویم خواهم کرد که جن وانس از آن به شگفت آیند . (۳۹)

و زمانی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره ابوطالب سؤال شد و آنحضرت فرمود :

برای او همه گونه خیر از پروردگارم امید دارم . (۴۰)

آری چنین بود ابوطالب . . . همواره پاسدار حضرت رسول و مدافع او تا آنگاه که پس از محاصره شعب به لقای پروردگارش شتافت . او مسلمانی مجاهد در راه خدا بود که زندگی افراد قبیله اش را برای حفظ و بقای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به مسلخ عشق

برده بود .

تلاش برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مکّه

از جمله تلاشهایی که به منظور کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مکّه صورت گرفت ، تلاش عمربن خطاب است :

از أنس بن مالك نقل شده که عمر شمشیر برداشته و بیرون آمد و به مردی از بنی زهره برخورد آن مرد گفت : آهنگ کجا داری ای عمر ؟ !

گفت : می خواهم محمّد را بکشم .

مرد گفت : فرضاً محمّد را به قتل رساندی چگونه از شمشیرهای بنی هاشم و بنی زهره جان سالم به در خواهی برد ؟ !

عمر گفت : می بینم متمایل شده و آئینی را که بر آن بودی ، رها کرده ای ؟

مرد گفت : ای عمر نمی خواهی امر عجیبی را به تو نشان دهم ؟ شوهر خواهر و خواهرت به اسلام متمایل شده و آئینی که تو بر آنی را رها کرده اند .

و از ابن عبّاس نقل شده است که عمر گفت : به خانه ارقم بن أبی الأرقم آمدم . حمزه و یارانش در آن بودند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هم در خانه بود . در زدم . کسانی که آنجا بودند ترسیدند . حمزه گفت :

شما را چه می شود ؟

گفتند : عمربن خطاب است .

حمزه گفت : عمر باشد . در را باز کنید . اگر به دین ما گروید ، او را می پذیریم و اگر روی برگرداند ، او را می کشیم .

رسول خدا صدای آنان را شنید و فرمود : شما را چه می شود ؟

گفتند : عمر بن خطاب است .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بیرون آمد

و با دست مقـداری از لباس مرا چنگ زده و مرا به تنـدی عقب زد به طوریکه تعادل خود را از دست داده و روی زمین افتادم . رسول خدا (صلی الله علیه وآله)فرمود : بس نمی کنی یا عمر ؟ !

گفتم : اشهد ان لا اله الاّ الله وحده لا شریک له وأشهد اَنَّ محمّداً عبده ورسوله . (۴۱)

یعنی عمر شمشـیر به کمر بسـته و خارج شده و گفته می خواهم محمّد را بکشم و پس از زدن خواهرش ، شمشـیر از خود دور نکرده و با همان حال نزد رسول خدا رفته تا او را بکشد زیرا آمده است که :

وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جلوی عمر قرار گرفت گوشه ای از لباسها و حمایل شمشیر عمر را گرفت و فرمود :

آیا بس نمی کنی ای عمر تا اینکه خداونـد رسوایی و خواری بر تو فرود آورد همانـنـد آنچه درباره ولیدبن مغیره نازل فرمود ؟ (۴۲)

از این نصّ به وضـوح می توان دریـافت که پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) و حمزه یقین داشـتند که آمـدن عمر برای قتـل پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) بوده است . همچنین به زودی با دلیل می بینید که عمر پیش از اسـلام و بعد از آن سـعی داشت که پیامبر (صـلی الله علیه وآله) را از بین ببرد . ابن اسحاق آورده است که : به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خبر رسید که عمر در پی اوست تا او را به قتل رساند . (۴۳)

عمر در مکّه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را بسیار آزار می داد تا جائیکه پیامبر (صلی الله

علیه وآله) به او فرمود : ای عمر ، نه شب و نه روز دست از آزار من بر نمی داری ؟ ! (۴۴)

و جای دیگر به او فرمود : آیا بس نمی کنی ای عمر ؟ ! (۴۵)

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه چه کسی عمر را فرستاده تا پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بکشد ؟ .

محمّدبن اسحاق می نویسد که قریش ، عمربن خطاب را فرستاد تا پیامبر را بکشد و او هم شمشیرش را برداشت . (۴۶)

و ابن عساکر می گوید : عمربن خطاب در مکّه و ایّام جاهلیّت کوشید تا پیامبر (صلی الله علیه وآله)را به امر قریش به قتل رساند ولی شکست خورد . (۴۷)

تلاش نمایندگان قبائل قریش برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مکّه

پس از تلاش ناموفق عمر ، قریش همچنان به نقشه های خود برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله)ادامه داد ; آمده است که :

« قریش بر ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله) مصمّم شد و گفتند : امروز دیگر کسی نیست که او را یاری کند ابوطالب درگذشته بود پس همگی هم رأی شدند که از هر قبیله ای جوانی چالاک بیاورند و دسته جمعی بر او هجوم برده او را آماج شمشیرهایشان سازند تا بنی هاشم نتواند با همه قبائل درگیر شوند .

چون این خبر به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رسید که علیه او توطئه کرده اند در تاریکی همان شب از مکّه خارج شد » .

همان شب ، پروردگار به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من مرگ را بر یکی از شما دو نفر مقدّر کردم ; کدام یک از شما ایثار کرده ،

دوستش را بر خود ترجیح داده و مرگ را انتخاب خواهد کرد ؟ ! امّا هر دو زندگی را انتخاب کردند .

خداوند به آن دو وحی فرمود : چرا چون علی بن ابیطالب نیستید که بین او و محمّد پیمان برادری افکندم و زندگی یکی را از دیگری طولانی تر ساختم و علی مرگ را برگزید و زندگی اش را برای محمّد ، ایثار کرد و اینک در بستر او خفته است . فرود آئید و او را از دشمن حفظ کنید .

جبرئیل و میکائیل فرود آمدند و یکی بالای سر و دیگری کنار پای او قرار گرفتند تا از او در برابر دشمنانش پاسداری کرده و آسیب سنگ هایی که می افکندند را از او بگردانند . جبرئیل در این حال می گفت :

مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب . چه کسی مانند توست . خداوند به وجود تو بر فرشتگان هفت آسمان مباهات می فرماید .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) علی را در مکّه جانشین خود قرار داد تا امانتهایی را که نزد آنحضرت بود به صاحبانش باز گرداند و خود به غار رفت و در آنجا مخفی شد .

قریش چون به سراغ بستر پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد .

تنها علی را یافت و چون پرسیدند که محمّد کجاست ؟ علی گفت : به او گفتید از پیش ما برو و او نیز از نزد شما رفت . قریش در پی ردّپای پیامبر (صلی الله علیه وآله) شتافت امّا او را نیافت . خداوند دیدگانشان را از دیدن ردّپای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بازداشت و آنان بر در غار

ایستادند .

گفتند : هیچ کس در این غار نیست ، و رفتند .

پیامبر نیز به سمت مدینه حرکت فرمود و در راه به امّ معبد خزاعی برخورد و نزد او مهمان شد .

سپس بی آنکه توقّف نماید یکسره طی طریق فرمود تا به قبا نزدیک مدینه رسید . همه اقامت آنحضرت در مکّه از بعثت تا هجرت ، سیزده سال بود .

بعضی روایت کرده اند که : قریش نمی دانست که پیامبر به کجا رفته است تا آنکه ندائی از فراز کوههای مکّه شنیدند که می گفت :

فَإن یُسْلِمِ السَّعدانِ یُصبح محمّدٌ *** بِمَکَّه لایَخشی خلافَ المخالِفِ

هر گاه دو (سعد) اسلام بیاورند دیگر محمّد در مکّه بیمی از مخالفت مخالفین خود نخواهد داشت .

ابوسفیان گفت : از (سعد) ها ، یکی سعد هذیم است و دیگری سعد تمیم و سوّمی سعد بکر .

در اینحال همان صدا را شنیدند که می گفت :

فیا سعدُ سعدَ الأوس کن أنت ناصراً *** وَیا سعدُ سعدَ الخزرجین الغطارفِ

ای سعدِ أَوس و ای سعدِ خزرجی ها قهرمان او را یاور باشید .

به سوی راهنمای هدایت باز آیید و از خداوند ، آگاهانه بهشت را درخواست کنید .

در اینجا بود که قریش دانست که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سوی شهر یثرب رفته است .

چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به آبهای (بنی مدلج) رسید ، سراقه بن جشعم مدلجی او را تعقیب کردو چون به نزدیک آنحضرت رسید پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : خداوندا شرّ (سراقه) را بگردان .

بلافاصله چهار دست و پای اسب سراقه در شن های

صحرا فرو رفت . سراقه فریاد زد اسب مرا نجات دهد . به جانم سوگند که اگر چنین کنید اگر خیر من به او نرسد قطعاً شرّ من نیز به او نخواهد رسید .

پیامبر دعا کرد و سراقه به مکّه بازگشت و جریان را به قریش باز گفت امّا آنها او را تکذیب کردند و دروغگو خواندند و کسی که بیش از همه او را تکذیب می کرد ، ابوجهل بود . سراقه خطاب به او گفت :

ابا حَکم والله لو کنتَ شاهداً *** لِامرِ جوادی حیث ساخت قوائمُ

علمتَ ولَمْ تشکُکْ بِأَنَّ محمّداً *** رسولٌ و برهانٌ فَمَنْ ذا یُکاتِمهُ(۴۸)

ای ابو حَکَم (لقب ابوجهل) بخدا قسم اگر ناظر ماجرای اسبم بودی که چگونه دست و پایش در زمین فرو رفت .

می دانستی و شک نمی آوردی که محمّد رسول و برهان خداوند است . و هیچ کس نمی تواند این مطلب را بپوشاند .

کسانی که به خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) هجوم آوردند عبارتند از :

ابوجهل ، حکم بن أبی العاص ، عقبه بن أبی معیط ، نضر بن حارث ، امیّه بن خلف ، ابن غیطله ، زمعه بن أسود ، طعیمه بن عدی ، ابولهب ، أبیّ بن خلف و نبیه و منبه پسران حجاج . (۴۹)

ترور و کُشتن ، آسان ترین روش ستمکارانه ای است که تبهکاران برای رسیدن به اهداف پلید خود به کار می گیرند و سریع ترین روش برای خاموش کردن صدای حق و عدالت نیز هست .

طرح و برنامه قریش برای پایان دادن به زندگی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) شبیه طرح و برنامه

یهودیـان برای پایـان دادن به زنـدگی عیسـی بن مریم (علیه السـلام) است . بلکه دقیقـاً همـان طرح خیـانت کارانه یهود جزیره العرب است .

پی نوشت

[۲۷] رجوع فرماییـد به بحارالأنوار ، ج ۱۵ ، ص ۱۱۷ - ۱۲۲ و دلائـل النّبوه ابونعیم ، بخش نسب النّبی و دلائـل النّبوه بیهقی و الدّرج المنیفه فی الآباء الشّریفه از سیوطی و نیز المقام السّندسیّه فی النّسب المصطفویّه اثر سیوطی .

[۲۸] سوره توبه ، آیه ۲۸ .

[۲۹] سوره شعراء ، آیه ۲۱۸ و ۲۱۹ .

[۳۰] بحارالأنوار ، ج ۱۵ ، ص ۱۲۷ .

[۳۱] بحارالأنوار ، ج ۱۵ ، ص ۹۰ ، ۹۱ .

[۳۲] بحارالانوار ، ج ۱۵ ، ص ۹۰ ، ۹۱ .

[۳۳] البحار ۱۵ / ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، المنتقی ، الکازرونی ، فصل پنجم ، طبقات ، ابن سعد ۱ / ۹۹ .

[۳۴] سیره ابن هشام ، ج ۱ ، ص ۱۰۹ .

[۳۵] تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۲ ، چاپ لیدن .

[۳۶] طبقات ابن سعد ، ج ۱ ، ص ۱۸۶ ، و الحّجه علی الذّاهب ، ص ۶۱ .

[۳۷] انساب الأشراف ، بلاذری ، ج ۲ ، ص ۳۱ .

[۳۸] عیون الأثر ، ابن سیدالنّاس ، ج ۱ ، ص ۱۶۶ و السیره النّبویه ، ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۴۴ .

[۳۹] الحجه علی الذّاهب ، ص ۶۷ ، الدّرجات الرّفیعه ، ۱۶۱ .

[۴۰] شرح نهج البلاغه ، ج ۳ ، ص ۳۱۱ ، الدّرجات الرّفیعه ، ص ۴۹ ، اسنی المطالب ، ص ۲۴ .

[۴۱]

مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۸ ، ص ۲۶۹ و سیره ابن اسحاق ، ج ۲ ، ص ۱۸۱ .

[۴۲] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ ، صفوه الصّفوه ، ابن جوزی ، ج ۱ ، ص ۲۶۹ .

[۴۳] سیره ابن اسحاق ، ص ۱۸۳ .

[۴۴] حلیه الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۴۰ .

[۴۵] حلیه الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۴۰ .

[۴۶] سیره ابن اسحاق ، ص ۱۶۰ .

[۴۷] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۸ ، ص ۲۶۹ و الطبقات ، ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۹۱ .

[۴۸] تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۴۰ ، چاپ لیدن و اسدالغابه ، ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۱۹ و تاریخ ابن خلدون ، ج ۳ ، ص ۱۵ .

[۴۹] طبقات ابن سعد ، ج ۱ ، ص ۲۲۷ و ۲۲۸ .

فصل سوم : تلاشهائی که برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله)در مدینه صورت گرفت

تلاش ابو سفیان برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله)

ابوسفیان در رأس ستم پیشگان کافری بود که قبل و بعد از فتح مکّه تلاش می کردند نور اسلام را خاموش کنند ; امّا پس از اعلام مسلمانی خود ، وسایل و روشهای او برای کشتار مردم و اشاعه کفر ، تغییر چهره داد و اگر تا دیروز به صراحت و آشکار جنایت می کرد امروز امّا به پنهانکاری و دسیسه های مخفیانه ، توطئه میورزید .

کوشش او برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مکّه و تلاش او برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مدینه ، مؤیّد نقش او در تلاشهای پیاپی برای قتل

رسول خدا در عقبه و در مدینه است و دخالت او در عملیات ترور ابوبکر برای حفظ مصالح عثمان را نیز تأیید می کند .

وی عملاـ توانست در طرح بنی امیّه در ترور ابوبکر و رساندن عثمان بن عفان به خلافت روی حساب ابو عبیده جراح که کاندیدای خلافت پس از عمر بن خطاب بود موفّق شود . (۵۰)

بیهقی آورده است که :

« ابوسفیان بن حرب به یکی از قریشیان در مکّه گفته بود : آیا کسی محمّد را ترور نمی کند تا ما به خونخواهی خود برسیم . او در بازارها به آسودگی راه می رود .

مردی اعرابی بر ابوسفیان وارد شد و گفت : اگر مرا تقویت کنی می روم و او را ترور می کنم من به راهها بسیار واردم و همراهم خنجری است که چون چنگال عقاب تیز است .

ابوسفیان گفت : تو یار ما هستی . بعد یک شتر و مقداری زاد و توشه به او داد و گفت : امر خود را پوشیده دار زیرا مطمئن نیستم که کسی آنرا بشنود و به محمّد خبر ندهد .

اعرابی گفت : هیچ کس از آن مطّلع نخواهد شد .

شب هنگام اعرابی بر شتر خود نشست و پس از طی پنج روز راه در صبح روز ششم به پشت وادی (حَرّه) در مدینه رسید . پس در حالیکه از این و آن سراغ پیامبر (صلی الله علیه وآله)را می گرفت وارد مصلّی شد . کسی به او گفت : رسول الله (صلی الله علیه وآله) به سوی قبیله بنی عبدالأشهل رفته است . اعرابی شترش را به طرف

آن قبیله رانـد و در آنجـا شترش را خوابانـد و در حـالیکه با چشم خود رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) را می جست او را در جمع اصحابش یافت که در مسجد برای آنها سخن می گفت .

همینکه اعرابی وارد شـد و چشم رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) بر او افتاد به اصـحابش فرمود : این مرد در صدد حیله اسـت ولی خداوند بین او و آنچه می خواهد مانع خواهد شد .

اعرابی جلو آمد و گفت : کدامیک از شـما فرزند عبدالمطلب است ؟ رسول خدا فرمود : من فرزند عبدالمطلب هسـتم . اعرابی پیش آمد و روی پیامبر (صـلی الله علیه وآله) خم شد مانند آنکه می خواهد رازی را با وی در میان بگذارد . اسید بن حضیر او را گرفت و بسوی خود کشـید و گفت : از رسول خـدا دور شو و در همانحـال دسـتش به داخـل لباس او خورد و متوجّه خنجر شد .

رسـول خـدا (صـلی الله علیه وآله) فرمود : این حیله گر و خـائن است . اعرابی خود را بـاخت و شـروع کرد به التمـاس کردن : خونم را نریز ، خونم را ببخش ای محمّد و اسید بن حضیر همچنان به او آویخته بود .

پیامبر فرمود : به من راست بگو ، کیستی ؟ و برای چه آمـده ای ؟ اگر راست بگویی ، راسـتگویی ات به تو فایـده خواهد داد و اگر دروغ بگوئی ، من از قصد تو باخبرم .

اعرابی گفت : آیا در امان هستم ؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : (آری) تو در امانی .

اعرابی قضیه ابوسفیان

و مقداری که از او دریافت کرده بود همه را برای پیامبر (صلی الله علیه وآله)باز گو کرد .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) امر فرمود تا او را نزد أسید بن حضیر زندانی کردند و فردای آنروز او را خواست و به وی فرمود : به تو امان داده ام ، یا به هر کجا که می خواهی برو یا یک چیز بهتر از آن . . .

اعرابی گفت : آن چیست ؟

فرمود : اینکه شهادت بدهی که خدایی جز خداوند یکتا نیست و من رسول خدایم .

اعرابی گفت : شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و تو رسول خدایی . بخدا قسم ای محمّد بین مردان تو هیچ فرقی نمی دیدم امّا همینکه چشمم به سیمای تو در بین آنان افتاد ، حیران شده و ناتوانی ، جانم را در نَوردید ، بعد هم از ماجرای من که هیچکس از آن آگاه نبود ، مطّلع شدی . این بود که دانستم تو حمایت شده و بر حقّ هستی و حزب ابوسفیان ، حزب شیطان است . پیامبر (صلی الله علیه وآله) تبسّم فرمود .

سپس چند روزی ماند و بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) اجازه گرفت و از نزد آنحضرت خارج شد و دیگر خبری از او شنیده نشد .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به عمر بن امیه ضمری و سلمه بن أسلم بن حریش فرمود به طرف ابوسفیان بروید و اگر او را غافل یافتید بکشید . عمرو می گوید : من و همراهم تا بطن (یأجج)(۵۱) رفتیم و شترهای خود را بستیم . دوستم گفت :

ای عمرو دوست داری به مکّه برویم و هفت دور طواف کرده و دو رکعت نماز بخوانیم ؟

به او گفتم : اسب سیاه و سفید مرا در مکّه می شناسند و اگر مرا ببینند خواهند شناخت و من هم اهل مکّه را می شناسم وقتی که عصر می شود جلوی در خانه هایشان می نشینند . دوستم قبول نکرد ، ناچار به اتّفاق به مکّه رفتیم و هفت بار طواف کردیم و دو رکعت نماز خواندیم همینکه خارج شدیم با معاویه بن ابی سفیان روبرو شدیم و او مرا شناخت و فریاد زد : عمر بن امیه (واحزناه) سپس پدرش را خبر کرد و مردم مکّه را صدا زد .

گفتند : عمرو برای امر خیر نیامده است عمرو در جاهلیّت مردی بی باک و خونریز بود اهل مکّه جمع شدند و عمرو و سلمه گریختند .

مردم مکّه برای یافتن آنها سخت در کوهها به جستجو پرداختند . من داخل غاری شدم و از چشم آنها مخفی گردیدم . صبح شد و آنها تمام شب را در کوه به دنبال ما می گشتند و انگار خداوند سبحان چشمهای آنها را از دیدن شترهای ما در راه مدینه نابینا کرده بود .

فردا ظهر عثمان بن مالك بن عبیدالله تیمی را دیدیم که داشت برای اسبش علف جمع می کرد . به سلمه بن اسلم گفتم : اگر ما را ببیند به اهل مکّه خبر خواهد داد . اهل مکّه از ما ناامید شده بودند . عثمان به در غار نزدیک و نزدیکتر می شد تا جایی که روبروی ما قرار گرفت . بیرون

پریدم و یک ضربه محکم به شکمش زدم . او فریاد زد و افتاد . مردم مکّه که پراکنده شده بودند صدایش را شنیده و دوباره جمع شدند . داخل غار شدم و به رفیقم گفتم : حرکت نکن . اهل مکّه آمدند تا به عثمان بن مالک رسیدند و گفتند : چه کسی تو را زد ؟

به زحمت گفت : عمرو بن امیّه .

ابوسفیان گفت : می دانستم که امر خیر ، عمرو بن امیه را به اینجا نیاورده است .

عثمان بن مالک نتوانست به آنها بگوید که ما کجا هستیم زیرا فقط رمقی برایش مانده بود و سپس مرد . اهل مکّه هم به جای گشتن به دنبال ما مشغول حمل جسد او شدند . (۵۲)

تلاش صفوان بن اُمیّه برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره اهل بیت خود فرموده است : اهل بیت مرا دوست نمی دارد مگر کسی که جدّ او اهل سعادت و حلال زاده باشدو دشمن نمی دارد مگر کسی که جدّ او اهل شقاوت و حرامزاده باشد . (۵۳) به شهادت تاریخ ، این کلام الهی درباره آنان که برای ترور رسول خدا و اهل بیت او می کوشیدند ، صادق است .

دسیسه های قریش علیه خاتم پیامبران به همان شکل و شدّت که در مکّه یا قبل از جنگ بدر بود ، ادامه داشت و همه سران ستمگر قریش در آنها شرکت داشتند .

ابن اسحاق می گوید : محمد بن جعفر بن زبیر از عروه بن زبیر روایت کرده که گفت :

عمیربن وهب جمحی با صفوان بن امیّه کنار حجرالأسود نشسته بودند و این اندکی پس از شکست قریش در

جنگ بدر بود .

عمیر بن وهب ، شیطانی از شیاطین قریش و از کسانی بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اصحاب او را در مکّه می آزرد . پسر او وهب بن عمیر از اسرای جنگ بدر بود .

ابن هشام گفته است : مردی از قبیله بنی زریق بنام رفاعه بن رافع او را اسیر کرد .

عمیر از کسانی یاد کرد که پس از کشته شدن در چاه (قلیب) ریخته شدند و مصیبت آنان را یادآور شد .

صفوان(۵۴) گفت : پس از آنها خیری در زندگی نیست .

عمیر گفت : بخدا راست گفتی . اگر به خاطر وامی که بر عهده دارم و نمی توانم پرداخت کنم و اهل و عیالم که بعد از خودم بر نابودی آنان بیمناکم نبود ، سوار می شدم و می رفتم تا محمّد را بکشم چرا که من از آنها زخم خورده ام و فرزندم در دست آنها اسیر است .

صفوان این فرصت را غنیمت شمرد و گفت :

وام تو بر عهده من و من آن را ادا خواهم کرد و خانواده ات را نیز چون خانواده خودم تا زمانی که زنده اند نگهداری خواهم کرد . چیزی در توانم نخواهد بود مگر آنکه آنها از آن برخوردار خواهند بود .

عمیر گفت : پس این مسأله را بین من و خودت مخفی نگهدار .

صفوان گفت : قبول است .

عمیر دستور داد تا شمشیرش را تیز کرده و به سمّ آغشته نمایند . سپس راهی شد تا به مدینه وارد گردید و چون به نزدیک پیامبر رسید گفت : صبحگاهان در نعمت باشید (این

سلام در زمان جاهلیت بین اعراب متداول بود) .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : خداوند به سلامی بهتر از سلام تو ما را اکرام فرموده است ; به سلام اهل بهشت .

عمیر گفت : بخدا قسم ای محمّد من به سلام و تحیّت شما تازه آشنا شده ام .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : برای چه کاری آمده ای ای عمیر ؟

عمیر گفت : بخاطر این اسیر که در دستهای شماست ; در حقّ او نیکی کنید .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : پس آن شمشیر که حمایل کرده ای چیست ؟

عمیر گفت : خدا چهره شمشیرها را زشت گرداند یعنی آنها را نابود سازد آیا در چیزی ما را بی نیاز کرده است ؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : به من راست بگو ، برای چه کار آمده ای ؟

عمیر گفت : جز برای همان که گفتم نیامده ام .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : چنین نیست بلکه تو و صفوان بن امیّه در کنار حجرالأسود نشسته بودید و یاد کشتگان فرو افتاده در چاه (قلیب) کردید و تو گفتی :

اگر وام بر عهده ام نبود و اگر عیالم نبود می رفتم تا محمّد را بکشم . صفوان پرداخت وام و نگهداری عیالت را به عهده گرفت تا تو بیایی و مرا به قتل رسانی . . امّا خداوند بین تو و خواسته ات حایل گردیده است .

عمیر گفت : شهادت می دهم که تو رسول خدایی . پیش از این تو را درباره اخبار آسمانی و وحی الهی تکذیب می

کردیم امّا این موضوع فقط بین من و صفوان اتّفاق افتاد و هیچ کس از آن خبر نداشت . بخدا قسم حالا می فهمم که جز خدا آنرا به تو خبر نداده است . خدا را سپاس که مرا به اسلام هدایت کرد و به این راه سوق داد . سپس کلمه شهادتین را بر زبان راند .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : برادرتان را به امور دینی اش آشنا کنید و قرآن برایش بخوانید و اسیرش را نیز آزاد کنید . اصحاب آنحضرت چنین کردند .

عمیر عرضه داشت : یا رسول الله ، پیش از این من بسیار برای خاموش کردن نور خدا می کوشیدم و هر که را که بر دین خدای عزّ و جل بود بسیار می آزردم ; حالا ـ می خواهم اجازه فرمایی به مکّه بروم و مردم را به خدای متعال و رسول او و اسلام دعوت کنم شاید خداوند آنها را هدایت کند وگرنه آنها را آزار خواهم کرد همانطور که اصحاب تو را آزار می دادم .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به او اجازه داد و او به مکّه بازگشت .

صفوان بن امیّه هنگامیکه عمیر بن وهب از مکّه خارج شد به مردم گفت : مژده می دهم شما را به حادثه ای که همین روزها خبرش به شما می رسد و تلخی واقعه بدر را از خاطرتان خواهد بُرد .

صفوان پیوسته از سوارانی که از راه می رسیدند سراغ عمیر را می گرفت تا اینکه سواری آمد و خبر اسلام آوردن عمیر را آورد . صفوان قسم خورد که هرگز با او سخن نگوید

و هیچ سودی به او نرساند .

ابن اسحاق می گوید : عمیر به مکّه بازگشت و در مکّه ماند و به اسلام دعوت می کرد و هر که مخالفت می کرد او را شدیداً می آزرد و مردم زیادی به دست او مسلمان شدند .

ابن اسحاق می نویسد : عمیر بن وهب برایم نقل کرد که ابلیس را هنگام شکست جنگ بدر دیده که می گریخت . به او گفتم : کجا ای سراقه ؟

خداوند تبارک نیز در اینباره این آیه را نازل فرموده :

) واذ زین لهم الشیطان اعمالهم وقال لا غالب لکم الیوم من النّاس وانّی جار لکم (([۵۵])

و یادآور ای پیامبر وقتی را که شیطان کردار زشت ایشان را در نظرشان بیاراست و گفت : امروز احدی بر شما غلبه نخواهد کرد و من هنگام سختی یاور شما خواهم بود .

در این آیات به نحوه همراهی گام به گام ابلیس با کفّار و شباهت او به سراقه بن مالک اشاره شده است . (۵۶)

صفوان بن امیّه همچنان دشمن خدا و رسول باقی ماند تا آنکه در فتح مکّه به اجبار مانند ابوسفیان و معاویه و حکیم بن حزام و غیره تن به اسلام داد .

بعدها امویان کوشیدند تا فضایلی را برای سرکردگان کافر قریش ساخته و پرداخته کرده و آنان را از مسلمانان مهاجر ، برتر جلوه دهند ; آنها روایاتی مجعول پدید آوردند که از ریشه و اساس دروغ بوده و هیچ مبنایی ندارد خداوند تبارک و تعالی می فرماید :) اِنَّ الله لا یهدی القوم الظالمین (([۵۷])

(همانا خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند) .

آری

اینـان همـان کسانی هسـتند که پس از اسـلام آوردن اجباری شان ، منافقانه اقـدام به کشانـدن مسـلمانان به فرار و شـکست در جنگ حنین کردند . (۵۸)

تلاشهای دیگر برای قتل پیامبر (صلی الله علیه وآله)

در قرآن کریم آمده است :

) وما أرسلنا من رسول الاّ لِيُطاعَ بِإِذن الله ولو أ نّهم اذ ظلموا أنفسهم جاءُوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرّسول لوجدوا الله توّاباً رحیماً (([۵۹])

و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او فرمانبرداری شود و اگر هنگامی که به خویشتن ستم کردند به نزد تو می آمدنـد و از خداونـد آمرزش می خواسـتند و پیامبر هم برای ایشان آمرزش می خواست ، خداونـد را توبه پذیر مهربان می یافتند .

ابوبکر أصم درباره شأن نزول این آیه گفته است :

(گروهی با هم همدست شدند تا در حقّ پیامبر (صـلی الله علیه وآله) حیله ای بکار برند و بر رسول خد وارد شدند جبرئیل نزد پیامبر آمده و او را باخبر ساخت .

رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) فرمود : گروهی آمـده اند و هدفی را می جویند که به آن دست نمی یابند پس برخیزند و از خدا آمرزش طلبند تا من هم برایشان آمرزش خواهم . امّا کسی بلند نشد .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : آیا بر نمی خیزید ؟ باز هم برنخاستند .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : بلند شو ای فلانی . . بلند شو ای فلانی . . و تا دوازده نفر را برشمرد .

آنها برخاستند و گفتند : ما تصمیم بر آنچه گفتی داشتیم امّا از ستمی که برخود کرده ایم به نزد خداوند توبه می کنیم تو نیز

برای ما استغفار کن .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : اکنون بروید ، من به آمرزش خواهی در آغاز نزدیکتر بودم و خدا نیز به استجابت دعا نزدیکتر بود . از پیش من خارج شوید . (۶۰)

از این متن به خوبی روشن است که کسانی که اینجا در تلاش برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله) شرکت داشتند از ستونهای حزب قریش بودند به طوریکه راوی یا ناشر ، نامهای آنها را به جای ابوبکر و عمر و عثمان به فلان و فلان و فلان تغییر داده است . این گروه ، همان گروه عقبه است و این حادثه پس از جریان عقبه اتّفاق افتاده است .

تلاش شیبه بن عثمان برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله)

در جنگ حنین بعضی از بردگان آزاد شده خواستند پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به قتل رسانند که موفّق نشدند یکی از آنها شیبه بن عثمان بن أبی طلحه هم پیمان قبیله بنی عبدالدّار است که پدرش در جنگ احد به دست علی (علیه السلام) کشته شده است . (۶۱)

آری کفّار قریش بار دیگر علیه اسلام حیله انگیختند در حالیکه علناً اسلام آوردن خود را اعلام کرده بودند . یعقوبی در این باره می نویسد :

بعضی از قریش آنچه در دل خود مخفی داشتند ، آشکار کردند . ابوسفیان گفت : بخدا قسم تا دریا خواهند گریخت . . و کلده بن حنبل گفت : امروز جادو باطل شد . . و شیبه بن عثمان گفت : امروز محمّد را می کُشم .

شیبه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حملهور شد تا آنحضرت را به قتل رساند امّا پیامبر (صلی الله علیه وآله)حربه او

را گرفت و آن را در سینه او جای داد .

آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به عبّاس فرمود : مسلمانان را صدا بزن و بگو ای گروه انصار ، ای بیعت کنندگان رضوان ای اصحاب سوره بقره . . . عبّاس صدا زد و مردم دوباره جمع شدند و خداوند پیامبرش را پیروز فرمود و او را با سپاهیانی از فرشتگان یاری کرد و علی بن ابیطالب به سوی پرچمدار قبیله هوازن رفت و او را از پای درآورد و شکست در میان دشمنان افتاد . . (۶۲)

از این متن بر می آید که پیامبر (صلی الله علیه وآله) حربه را از شیبه بن عثمان وقتی به زور گرفت که شیبه به پیامبر (صلی الله علیه وآله) حملهور بود . بنابراین پیامبر (صلی الله علیه وآله) ناچار به گرفتن حربه از دست شیبه و فرو بردن آن در قلب وی گردیده است

پی نوشت ها

[۵۰] نگاه کنید به کتاب (اغتیال الخلیفه ابی بکر والسیّده عائشه) به قلم مؤلّف کتاب حاضر .

[۵۱] زیادی از کتاب البدایه والنهایه است .

[۵۲] دلائل النّبوه : بیهقی ، ج ۳ ، ص ۳۳۳ ۳۳۷ ، چاپ دارالکتب العلمیّه ، بیروت و تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۲۱۷ ، چاپ مؤسسه الأعلمی ، بیروت و البدایه والنّهایه ، ج ۴ ، ص ۷۹ ۸۱ ، چاپ مؤسسه التاریخ العربی ، بیروت .

[۵۳] مقتل الحسین ، علایلی ، ج ۲ ، ص ۱۶ .

[۵۴] صفوان بن امیّه یکی از سران کفر در مکّه که نظیر ابوسفیان بود .

[۵۵]

سوره انفال ، آیه ۴۸ .

[۵۶] سیره ابن هشام ، ج ۲ ، ص ۳۱۶ ۳۱۹ و التبیان فی تفسیر القرآن ، ج ۳ ، ص ۴۶۳ ، و حلیه الأبرار بحرانی ، ج ۱ ، ص ۱۱۳ .

[۵۷] سوره انعام ، آیه ۱۴۴ .

[۵۸] تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۶۲ ، چاپ لیدن .

[۵۹] سوره نساء ، آیه ۶۴ .

[۶۰] تفسیر الفخر الرّازی ، ج ۴ ، ص ۱۲۶ ، چاپ دار احیاء تراث عربی ، بیروت و المنتظم ابن جوزی ، ج ۶ ، ص ۳ .

[۶۱] تاریخ الخمیس ، ج ۲ ، ص ۱۰۳ و ۱۰۴ و تهذیب الکمال ، ج ۱۲ ، ص ۶۰۴ و طبقات ابن سعد ، ج ۵ ، ص ۴۴۸ .

[۶۲] تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۶۲ و ۶۳ ، چاپ لیدن .

فصل چهارم : کوشش های یهود برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله)

تلاش یهود برای قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در شام

پس از رسیدن ابوطالب و پیامبر (صلی الله علیه وآله) به شام ، راهبی مسیحی به نام بحیرا به ابوطالب گفت : با برادر زاده ات به شهر خود بازگرد و از یهود نسبت به او بر حذر باش ، بخدا قسم اگر او را ببینند و آنچه من می دانم درباره او بدانند علیه او شرّ و فتنه خواهند انگیخت . این برادر زاده ات دارای شأن و مقام بزرگی است . او را به سرعت به شهرش باز گردان .

ابوطالب چون از کار تجارت خود در شام فارغ شد سریعاً پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به مکّه بازگرداند . بر طبق آنچه مردم روایت کرده اند افرادی از اهل

کتاب به نامهای (زریر) و (تمام) و (دریس) آنچه را که بحیرا در پیامبر (صلی الله علیه وآله) دیده بود ، دیدند و خواستند او را به قتل برسانند امّا بحیرا مانع شده و خدا را به یاد آنها آورد و آنچه از صفات و نام او در کتاب الهی آمده بود به ایشان گوشزد کرد و گفت اگر با هم اتفاق هم بکنید به خواسته تان درباره او نخواهید رسید .

بحیرا پیوسته این مطالب را برای ایشان تکرار می کرد تا آنکه گفته هایش را باور کرده و او را رها کرده و رفتند . (۶۳)

انسان از شنیدن اینهمه تلاش های گوناگون و فراوان برای کشتن رسول خدا به دهشت می افتد . چه زیباست سروده آن شاعر که گفته است :

اُرید حیاته و یرید قتلی *** عذیرک من خلیلک من مراد

من زندگی او را می خواهم در حالیکه او قتل مرا می جوید . . چه کسی از قبیله مُراد عُذر خواه تو و دوست تو است ؟

و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : هیچ یهودی با مسلمانی تنها نشد مگر آنکه خواست مسلمان را بکشد . (۶۴)

یهودیان در گذشته و حال به عملیات ترور اهتمام ورزیده و اهمیّت زیادی داده اند تا آنجا که پیامبر خودشان موسی را نیز متّهم کردند که برادرش هارون را با سمّ کشته است . (۶۵) اینک نمونه هایی دیگر از این تلاشها را با هم پی می گیریم .

تلاش یهود بنی نضیر برای قتل پیامبر (صلی الله علیه وآله)

با رسیدن پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مدینه ، تلاش طوایف مختلف یهود برای کُشتن آنحضرت شدّت یافت

. یهودیان بنی نضیر نقشه کشیدند که هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای دیدار آنها به قلعه می آید سنگ بزرگی را بر سر او انداخته و او را بکشند و این در سال چهارم هجری بود امّا خداوند به پیامبرش (صلی الله علیه وآله) خبر داد (۶۶) ; آمده است که :

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به سوی بنی نضیر رفت تا در پرداخت دیه از آنها کمک بگیرد . یهودیان گفتند : آری ای ابوالقاسم ما تو را در آنچه می خواهی یاری می کنیم . سپس بعضی از آنها با بعضی دیگر خلوت کرده و گفتند :

شما دیگر هرگز این مرد را در چنین وضعیتی نخواهید یافت . . و رسول خدا (صلی الله علیه وآله)این هنگام کنار دیوار یکی از خانه های یهود نشسته بود .

یهودیان گفتند : چه کسی جرأت دارد که بالای بام برود و سنگ بزرگی را روی سر او بیندازد و با کشتن او ما را از دست وی خلاص کند . عمرو بن جحّاش بن کعب گفت : من حاضرم و بر بام برآمد تا همانطور که گفته بود سنگی بر سر آنحضرت بیفکند . در اینحال رسول خدا با چند نفر از اصحابش از جمله ابوبکر و عمر و علی بود .

پس خبری از آسمان آمد و تصمیم قوم یهود را برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) باز گفت . آنحضرت برخاست و به اصحاب خود فرمود : نروید ، و خود به سوی مدینه بازگشت .

وقتی یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) دیدند که آنحضرت دیر کرده است بلند شدند

و به جستجوی او پرداختند . سپس مردی را دیدند که از سمت مدینه می آمد . از او سراغ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را گرفتند و او گفت : او را دیدم که وارد مدینه می شد . اصحاب رسول خدا آمدند تا به نزد پیامبر رسیدند و آنحضرت قضیّه خیانت یهود را بازگو نموده و دستور حرکت به سوی آنها و جنگیدن با آنها را صادر فرمود . آنگاه مردم را حرکت داد تا در اطراف قلعه های یهود فرود آمده و آنجا را به محاصره خود درآوردند .

ابن عبّاس روایت کرده است که : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آنقدر آنها را در محاصره نگهداشت تا مستأصل شدند و هرچه از آنها خواست به او دادند . پیامبر (صلی الله علیه وآله) با آنها مصالحه کرد مبنی بر اینکه خونشان محفوظ باشد ولی از سرزمین و املاکشان تبعید شوند و به بخش هایی از سرزمین شام بروند . (۶۷)

من فرمان و دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در اینباره و رفتن یهود به منطقه (أذرعات) در شام را بعید می دانم زیرا آنجا در دست رومی هایی بود که مخالف وجود یهود در شام بودند . (۶۸)

مهاجرت یهود به شام در زمان عمر و پس از اسلام آوردن کعب الأحبار و درخواست او آغاز شد . (۶۹)

تلاش یهود خیبر برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله)

یهودیان به تلاش های خود برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله) ادامه می دادند چنانچه آمده است :

(در سال هفتم و پس از جنگ خیبر ، زینب دختر حارث همسر سلام بن مشکم گوسفند بریانی را به

پیامبر هدیه کرد . او قبلا پرسیده بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله)کدام عضو گوسفند را بیشتر دوست دارد و چون گفته بودند ماهیچه دست گوسفند ، آن قسمت را به سمّ فراوانتری مسموم کرده بود و همه قسمتهای دیگر را هم آغشته به سمّ کرده بود . هنگامی که غذا را جلوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) نهاد آنحضرت ماهیچه دست را برداشته و تکّه ای از آنرا در دهان گذاشت امّا آنرا نبلعید .

بشر پسر براء بن معرور نیز حضور داشت و او هم تکّه ای برداشت و جوید و بلعید . رسول خدا (صلی الله علیه وآله) لقمه را بیرون آورد و فرمود : این استخوان به من خبر می دهد که مسموم است) . (۷۰) سپس آن زن را فراخواند و او اعتراف کرد . . .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از آن سمّ چیزی نخورد .

بیهقی از ابوهریره روایت کرده که : (هنگامی که خیبر فتح شد به رسول خدا (صلی الله علیه وآله)گوسفندی مسموم هدیه گردید .

رسول خدا فرمود : هر که از یهود در اینجا بوده همه را جمع کنید . . آنها را جمع کردند .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آنها فرمود : اگر درباره چیزی از شما سؤال کنم به من راست خواهید گفت ؟ !

گفتند : آری ای ابوالقاسم .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : پدر شما کیست ؟

گفتند : پدر ما فلانی است .

فرمود : دروغ گفتید زیرا پدر شما فلان شخص است .

گفتند : راست گفتی و دروغ ما را آشکار کردی .

فرمود

: اگر از شما چیزی بپرسم آیا به من راست خواهید گفت ؟

گفتند : آری ای ابوالقاسم اگر دروغ بگوییم همانطور که درباره پدرمان متوجّه شدی ، آنرا هم خواهی فهمید .

فرمود : چه کسی اهل دوزخ است ؟

گفتند : ما اندکی در آتش دوزخ خواهیم بود امّا شما پس از ما در آن جایگزین خواهید شد .

فرمود : مطرود باشید در آن همیشه .

سپس فرمود : آیا راستگو خواهید بود اگر از شما سؤال کنم ؟

گفتند : آری .

فرمود : آیا این گوسفند را مسموم کرده اید ؟

گفتند : آری .

فرمود : چه چیز شما را به این کار واداشت ؟

گفتند : خواستیم اگر دروغگو باشی از دستت راحت شویم و مطمئن بودیم اگر پیامبر باشی آسیبی به تو نمی رسد .

بخاری لفظ حدیث شعیب را در صحیح خود از قتیبه و غیره روایت کرده است . (۷۱)

از روایات صحیح بر می آید که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اصحابش از غذای مسموم نخورده اند و بشر بن براء هم کشته نشده است .

جنایتکاران کوشیده اند تا با جعل حدیث ساختگی ثابت کنند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) و (بشر) از آن غذای مسموم خورده اند و (بشر) بلافاصله کشته شده ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله)پس از چهار سال به رحمت حق پیوسته است !

شگفتا ، چگونه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و (بشر) از آن غذا خورده اند در حالیکه غذا گفته من مسموم هستم ؟ !

از آن گذشته ، روایات صحیحی از ابو هریره و جابر انصاری و عبدالله بن مسعود به

ما رسیده است که به صراحت از صحّت و سلامت کامل پیامبر (صلی الله علیه وآله) پس از جنگ خیبر و در سفر حدیبیّه و فتح مکّه و جنگ حنین و حجّ مکّه و سفر طولانی به تبوک در حوالی شام و نهایتاً حجه الوداع حکایت دارد .

ابو عبدالله حافظ از ابوالعباس از محمد بن یعقوب از عباس بن محمّد از سعید بن سلیمان از عباد (ابن العوام) از سفیان (ابن حسین) از زهری از سعید بن مسیب و ابو سلمه بن عبدالرحمن از ابوهریره روایت کرده است که :

زنی یهودی گوسفندی مسموم به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هدیه کرد و آنحضرت به اصحابش فرمود : دست نگهدارید که این غذا مسموم است . سپس به آن زن فرمود : چه چیز تو را به اینکار وادار کرد ؟ گفت : خواستم مطمئن شوم پیامبری یا نه زیرا اگر پیامبر بودی خدا ترا آگاه می کرد و اگر نبودی مردم را از دست تو راحت می کردم . راوی گوید : رسول خدا او را به حال خود واگذاشت و متعرّض او نشد . (۷۲)

همچنین امام ابوالطیّب سهل بن محمد بن سلیمان از ابو حامد احمد بن حسین همدانی از محمد بن رزام مروزی از خلف بن عبدالعزیز از ابو عبدالعزیز بن عثمان از جدّ من عثمان بن ابی جبله از عبدالملک بن ابی نفره از پدرش از جابر بن عبدالله روایت کرده است :

زنی یهودی ، گوسفندی مسموم یا برّه آب پز شده ای مسموم به رسول خدا (صلی الله علیه وآله)هدیه کرد . هنگامیکه آنرا نزدیک پیامبر

(صلی الله علیه وآله) بُرد و مردم دست به طرف آن دراز کردند (تا بخورند) ، پیامبر فرمود : دست نگهدارید زیرا عضوی از این گوسفند به من خبر می دهد که مسموم است . آنگاه صاحب آن را خواست و فرمود : آیا این را مسموم کرده ای ؟

زن گفت : آری .

فرمود : چه چیز تو را بر آن داشت که چنین کنی ؟

گفت : دوست داشتم اگر دروغگو بودی مردم را از دست تو راحت کنم و اگر پیامبر بودی از آن خبر داده شوی .

رسول خدا او را مجازات نکرد . (۷۳)

این روایات ثابت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از غذای مسموم نخورده است . از سوی دیگر این حادثه در سال هفتم هجرت اتفاق افتاده در حالیکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) در سال ۱۱ هجری شهید شده است بنابراین قطعاً رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در اثر سمّ خیبر کشته نشده است .

ابن مسعود : پیامبر غذای مسموم خیبر را نخورد

روایات زیادی درباره مسمومیّت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وجود دارد ، از جمله :

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، دست گوسفند را از سایر اعضای آن بیشتر دوست داشت . در آن سمّ ریختند و به نظر می رسد که یهودیان آنرا مسموم کردند . (۷۴)

همچنین سخن ابوهریره که قبلاـ گذشت (زنی یهودی ، گوسفندی مسموم به پیامبر (صلی الله علیه وآله) اهدا کرد امّا آن حضرت به اصحابش فرمود : دست نگهدارید زیرا این را مسموم کرده اند .) . (۷۵)

درگذشت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در سال ۱۱ هجری هیچ ربطی

با سمّ خیبر در سال ۷ هجری ندارد زیرا اوّلاً فاصله زمانی بین این دو واقعه بسیار طولانی است و ثانیاً رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از غذای مسموم تناول نفرمود زیرا غذای مسموم او را باخبر ساخت .

این در حالی است که سردمداران رژیم تلاش کردند تا بار مسئولیّت شهادت رسول خدا را بر گردن غذای خیبر بیندازند و حتّی از آنحضرت روایت دروغین نقل کردند که فرموده است : هنوز هم (اثر) غذای خیبر هر ساله به من بر می گردد . (۷۶)

طبیعت سمّ ها چنان است که چند روزی بیش به قربانیان خود امان نمی دهد و آنان را از پای در می آورد . تجربه تاریخی نشان داده که سمّ بیشتر از این فرصت نمی دهد و دانش امروز نیز مؤیّد این مطلب است .

از عبدالله بن مسعود نقل شده است که می گفت : ما صدای تسبیح غذا را می شنیدیم یعنی در مقابل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و دست گوسفند مسموم با آنحضرت سخن می گفت و به او خبر می داد که داخل گوشت سمّ ریخته اند . (۷۷)

در نتیجه پیامبر (صلی الله علیه وآله) که از مسمومیّت غذا توسطّ خداوند آگاه شده بود از آن نخورد و آنرا نجوید و این از نشانه های پیامبری اوست .

و خبر دادن خداوند سبحان نیز مستلزم نخوردن پیامبر (صلی الله علیه وآله) از غذای مسموم است .

از همه اینها در می یابیم که روایت صحیح عبدالله بن مسعود حاکی از آن است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از غذای مسموم خیبر

نخورده است .

بخاری هم روایت صحیح دیگری مبنی بر نخوردن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از غذای خیبر آورده است . (۷۸)

[۶۳] سیره ابن هشام ، ج ۱ ، ص ۱۹۴ ، چاپ مصر .

[۶۴] البیان و التبیین جاحظ ، ص ۲۳۱ .

[۶۵] السیره الحلبیه ، ج ۲ ، ص ۱۸۷ ، و ج ۳ ، ص ۱۲۳ .

[۶۶] دلائل النّبوه ، بیهقی ، ج ۳ ، ص ۳۵۴ و صحیح البخاری ، کتاب المغازی باب حدیث بنی نضیر و فتح الباری ، ج ۷ ، ص ۳۲۹ و روایت مسلم در کتاب الجهاد و السیر باب تبعید یهود از حجاز ، ص ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ، حدیث ۶۲ .

[۶۷] دلائل النّوه بیهقی ، ج ۳ ، ص ۳۵۴ ۳۵۹ . بیروت و تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۲۳ و ۲۲۴ ، بیروت .

[۶۸] نگاه کنید به کتاب نظریات الخلیفتین به قلم مؤلف کتاب حاضر ، ج ۲ ، ص ۳۸۳ ۴۰۰ .

[۶۹] همانجا ، ج ۲ ، ص ۳۸۷ .

[۷۰] تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۳۰۳ ، چاپ بیروت .

[۷۱] فتح الباری در ج ۷ ، ص ۴۹۷ به اختصار آورده است : (هنگامی که خیبر فتح شد ، گوسفندی مسموم به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اهدا گردید) امّا بخاری به تفصیل همین مطلب را در کتاب (۵۸) باب جزیه (۷) تحت عنوان (اگر مشرکان به مسلمانان خیانت ورزند آیا بخشوده می شوند ؟) از ابوهریره نقل کرده که

آنرا در فتح الباری ج ۶ ، ص ۲۷۲ می توان دید .

(بدر عینی) می نویسد : اینکه گفته (گوسفندی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) هدیه کرد) مربوط به زنی یهودی است و آنرا (مسلم) در صحیح خود و (نووی) در شرح صحیح مسلم تصریح کرده اند . نام این زن یهودی که گوسفند را مسموم کرد زینب دختر حارث و خواهر مرحب یهودی است ; این مطلب را واقدی از زهری روایت کرده است . او همچنین آورده است که : پیامبر (صلی الله علیه وآله) از آن زن پرسید چه چیز تو را به انجام این کار وا داشت ؟

زن یهودی گفت : چون تو پدر ، عمو ، شوهر و برادرم را به قتل رساندی خواستم تا انتقام بگیرم . از ابراهیم بن جعفر درباره این جمله سؤال کردم ، گفت : پدرش (حارث) است و عمویش (بشّار) که بسیار ترسو بود و برادرش (زبیر) و شوهرش (سلام بن مشکم) .

پی نوشت ها

[۷۲] ابن کثیر هم در تاریخش این روایت را آورده است : ج ۴ ، ص ۲۰۹ .

[۷۳] الحاشیه (۲) و صالحی نیز آنرا در السیره الشّامیه ج ۵ ، ص ۲۰۸ آورده است .

[۷۴] ابو داود آنرا در ص ۳۷۸۱ (فصل غذاها باب خوردن گوشت) از کتاب سنن خود آورده است . همچنین ترمذی آنرا در کتابش شمائل النّبی ص ۱۶۳ و أبن أبی شیبه آنرا در کتابش المصنّف ص ۱۳ رقم ۱۵۳۸۲

و خلیفه بن خیّاط آنرا در کتابش الطبقات ص ۹۶ و در تاریخش ص ۷۱ ، ۱۹۸ ، ۲۳۹ و ۲۷۱ و احمد حنبل آنرا در کتاب مسندش ج ۳ ، ص ۲ آورده اند . در کتاب المحبّر ص ۲۹۱ و ۴۲۹ هم این روایت آمده است .

[۷۵] تاریخ ابن کثیر ، ج ۴ ، ص ۲۰۹ .

[۷۶] کنز العمّال ، ج ۱۱ ، حدیث ۳۲۱۸۹ .

[۷۷] البدایه والنّهایه ، ابن کثیر ، ج ۶ ، ص ۳۱۷ ، ص ۳۲۲ .

[۷۸] صحیح بخاری ، ج ۴ ، ص ۶۶ ، چاپ دارالفکر بیروت .

فصل پنجم : فتنه و خیانت

مقدمه

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از فتنه و خیانت حذر می کرد و مردم را نیز برحذر می داشت .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از ارتداد مسلمانان خبر داده و پیشگویی فرموده بود : شما از سنّتهای پیشینیان خود تبعیّت خواهید کرد ; گام به گام و چون دو گوش اسب که با هم برابر و یکسانند . . بطوریکه اگر یکی از آن گذشتگان به سوراخ سوسماری داخل شده باشد ، شما هم داخل خواهید شد !

گفتند : ای رسول خدا منظور شما (از پیشینیان) یهود و نصاری است ؟

فرمود : پس چه کسی (منظور من است) ؟ (۷۹)

و نیز مردم را با این آیه بر حذر می داشت :) وَاتّقوا فتنهً لاتصیبنَّ الّذین ظلموا منکم خاصَّهً (و از فتنه ای که چون درگیرد تنها به ستمکاران شما اصابت نمی کند ، پروا کنید . (۸۰)

فاطمه سلام الله علیها نیز همین آیه کریمه

را پس از غصب فدک توسط ابوبکر در برابر مردم یادآور شده و این آیه را خواند) وما محمّدٌ الاّ رسولٌ قد خَلَت من قَبلِهِ الرّسل أَفإِن مات أو قتل إنقلبتم علی أعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرّ الله شیئاً (و محمّد جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده اند ، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به (جاهلیّت) باز می گردید و هر کس بازگردد هرگز به خداوند زیانی نمی رساند . (۸۱)

و فرمود : ننگتان باد ای بنی قیله ! آیا میراث پدرم را بربایند در حالیکه شما ببینید و بشنوید و جمعید و جمعیّت دارید ؟ ! (۸۲)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این آیه را تلاوت فرمود :) أَفإِنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ إِنْقَلَبْتُمْ عَلی أَعقابِکم (آیا اگر (پیامبر) بمیرد یا کشته شود به (جاهلیّت) باز می گردید .

سپس از سوی خود و خواصّ مؤمنین و مؤمنات فرمود : (نه بخدا قسم ، پس از آنکه خداوند ما را هدایت فرموده به عقب باز نخواهیم گشت . بخدا قسم اگر او رحلت کند یا کشته شود آنقدر برای آنچه او جنگید ، می جنگم تا درگذرم . بخدا قسم من برادر ، دوست ، پسر عمو و وارث پیامبرم . پس چه کسی از من به او سزاوارتر است ؟) . (۸۳)

و حذیفه در گفتگویی که با عمر داشت به او گفت : من از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)شنیدم که فرمود :

فتنه

ای که گریبانگیر شخص می گردد در اهل و مال و همسایه اوست و کفّاره و جلوگیر آن ، نماز و روزه و صدقه است .

عمر گفت : سؤال من از اینها نیست بلکه از فتنه ای است که چون دریا موج می زند .

حذیفه گفت : در برابر آن فتنه دری بسته وجود دارد .

عمر گفت : آیا آن در گشوده یا شکسته می شود ؟

حذیفه گفت : شکسته می شود .

عمر گفت : سزاوارتر آن است که آن در تا قیامت گشوده نشود . (۸۴)

عملیات خیانت در طول تاریخ ، فراوان و مهیّج بوده امّا آنچه بشر از خیانت کشف کرده جز اندکی از بسیار نیست . این به آن جهت است که تبهکاران کوشیده اند تا بر جنایات خود پرده افکنده و آنها را بپوشانند .

خداوند متعال علیه خیانت موضعی آشکار و صریح اتّخاذ فرموده و رسول او آنرا برای مردم ذکر کرده است .

غدر و خیانت ، جزئی از فتنه است و رسول خدا فرموده است : فتنه ها چون پاره های شب تاریک روی آورده اند . (۸۵)

و فرمود : هر کس فردی را بر جانش امان دهد ، سپس او را به قتل رساند پرچم خیانت در قیامت به دست او دهند .

و فرمود : هر که مردی را امان دهد مبنی بر اینکه خون او را نخواهد ریخت سپس او را بکشد ، من از او بری و بیزار خواهم بود ; گرچه آن شخص مقتول ، کافر باشد . (۸۶)

همچنین پیامبر (صلی الله علیه وآله) به لشگریانش در جنگها سفارش می فرمود که : افراط نکنید و

خیانت نورزید . (۸۷)

علی (علیه السلام) می فرماید : هر خیانتکاری فاجر است و هر فاجری کافر . (۸۸)

و نیز همان حضرت می فرماید : هر خیانتی ، معصیت است و هر فسق و معصیتی ، نوعی کفر است . (۸۹)

و باز می فرماید : برای هر خیانت پیشه ، پرچمی است که روز قیامت به آن شناخته می شود . (۹۰)

غدر و خیانت ، ارتداد از دین و روی گردانی از حق است . مردی یهودی به علی (علیه السلام) گفت : از رحلت پیامبرتان هنوز بیش از بیست و چند سال نگذشته که شمشیر در بین یکدیگر گذاشته و همدیگر را می کشید (یعنی از روی خیانت و ستم) .

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود : امّا شما هنوز قدمهایتان از آب دریا خشک نشده بود که به موسی گفتید :) یا موسی اجعَل لنا اِلهاً کما لَهم الههٌ (ای موسی برای ما خدایی چون خدایان آنها قرار بده . (۹۱)

آنحضرت به مالک اشتر فرمود : بپرهیز از ریختن خون مردم (بجز مواردی که حلال است) زیرا هیچ چیز موجب نقمت و عذابِ بزرگتر و پیامدهای سوءِ عظیم تر و زوال نعمتِ سریعتر و کوتاهی و قطع عمر از ریختن خون ناحق نیست ، پس پایه های حکومت خود را با ریختن خون حرام محکم نکن زیرا اینکار موجب تضعیف و سستی بلکه بالاتر از آن سبب از بین رفتن و انتقال حکومت تو ، به دیگری است . (۹۲)

انواع سمّ

سمّ : هر مادّه ای که اگر به مقدار کم به جسم جانداری وارد گردد ،

نظام آنرا مختل سازد یا آنرا از ادامه فعّالیت های حیاتی اش باز دارد ، سمّ نامیـده می شود . این نام دربرگیرنده انواع زیادی از مواد معدنی ، گیاهی و حیوانی است که بعضاً جامد یا مایع یا گازند .

مثلا سمّ مارها در شبکه عصبی بدن تأثیر گذارده و موجب لخته شدن خون می شود . . البتّه تأثیر سمّ ها بر حسب نوع و مقدار و مقاومت بدن جاندار متفاوت است و گاهی موجب بالا رفتن حرارت یا پایین آمدن فشار به مقدار زیاد می گردد .

بـدن آدمی بـا موادی از قبیل سـرب ، جیوه ، آهک ، تریاک(۹۳) ، گوگرد ، فسـفر ، سولفات مس و اکسـید آهن مسـموم می شود . (۹۴)

اینک بعضی از انواع قدیمی سمّ که دانشمندان و متخصّصین آنها را در کتابهایشان آورده اند نام می بریم :

سمّ ناقع : یعنی کُشنده ، نقع نام مکانی است نزدیک مکّه در اطراف طائف . (۹۵)

جاحظ می گوید : چرا بعضـی از سمّ ها در سلسـله عصبی اثر می گذارند و بعضـی در خون ؟ و بعضـی در هر دو و چرا بعضی سمّ کامل است و بعضی از لوازم سمّ است ؟ (۹۶)

سلع : گیاهی است که به آن سام هم گفته اند . عجاج می گوید :

پیوسته در تمام روز او را زهرهای اسلع می خوراند یعنی سمّ شدیدتر . (۹۷)

عنقز : سمّ ذعاف است که مهلت نمی دهد و درجا می کُشد . (۹۸)

ضبح و ضباح : گیاهی است سمّی که در فارسی آنرا سعن می نامند . (۹۹)

هلهل یا هلاهل : سمّ کشنده ای است و

هل بمعنی مار نر است(۱۰۰) و گویی این سمّ از مار نر گرفته شده است .

ذیفان : سمّی کُشنده است . (۱۰۱)

ذعاف : نوعی سمّ است و نام طعام مذعوف را از همین کلمه گرفته اند . (۱۰۲)

ضریع : گیاهی است تلخ و بدبوی که آنرا شبرق (ریز ریز) هم گفته اند و اهل حجاز آنرا ضریع می نامند . هنگامی که خشك شود سمّی می گردد . (۱۰۳)

ذراریح : نوعی سمّ است و در لسان العرب ذیل فعل ذرح آمده است . (سمّ مگسهای هندی) .

ذرحه : سم مگس هندی . مفرد ذراریح است .

به مفرد آن ذریحه هم گفته شده است و از همین کلمه است : طعام مذروح .

این حیوان اندکی از مگس بزرگتر و رنگارنگ با رنگهای سرخ و سیاه می باشد . دو بال دارد و سمّ آن کُشنده است . (۱۰۴)

آدمی چه در گذشته و چه در عصر حاضر(۱۰۵) از مرگ به واسطه سمّ در امان نبوده و نیست و حتّی خود پزشکان و پیشوایان هم از آن در امان نمانده اند . چنانچه جالینوس حکیم هم با سمّ جان خود را از دست داد . (۱۰۶)

آغشته و آمیختن شمشیر به سمّ : آنست که شمشیر را در سمّ می خوابانند و هنگامی که خوب آغشته به سمّ گردید آنرا خارج کرده و تیز می کنند . (۱۰۷)

کتابهائی که درباره سمّ ها نوشته شده است

درباره سمّ ، کتابهای زیادی نوشته شده است . از جمله :

منقذ المسموم اثر جالینوس حکیم که نسخه ای خطی از آن در کتابخانه آیه الله العظمی گلپایگانی در قم وجود دارد .

کتاب السّموم اثر جابربن حیّان

موجود در خزانه تیموریه در قاهره .

کتاب معرفه السّموم اثر ابوعلی سینا .

و کتابی از محمّدبن زکریای رازی درباره سموم .

و بسیاری دیگر از دانشمندان که در این باره قلم زده اند .

انگیزه آنـان در پرداختن به این موضوع شایـد به سـبب تأثّری است که از مشاهـده و برخورد با کشـته شـدن افراد توسط سمّ به آنها دست داده است . . یعنی از مشاهده روشی که حکومتهای گذشته آنرا به کار می گرفتند تا مخالفین خود را نابود سازند .

چگـونه در این بـاره چیزی ننویسـند در حـالیکه مـوج آن جوامع مختلف را دوره ای از پس دوره دیگر در نوردیـده و لرزانـده است . پادشاهـان نیز دانشـمندان را به نگـارش در اینبـاره تشویق و تحریک می کردنـد زیرا ای بسا خودشان قربانیان این روش بوده اند .

براستی چگونه پادشاهان ، دانشـمندان و حکماء به سمّ اهمیّت ندهند حال آنکه پیامبر بشـریّت حضـرت محمّد یکی از قربانیان کشته شدن با سمّ است ؟ !

پاره ای از وقایع خیانت

در طـول تاریـخ ، سـتمگران فراوانی دست به خیـانت آلوده و حوادث بسـیاری پدیـد آورده انـد که آزار و اذیت زیـادی را در شرایط گوناگون واماکن مختلف بر مردم تحمیل کرده است .

بعضی از این کارهای خائنانه ظاهراً موجّه و بعضی دیگر بدون توجیه صورت پذیرفته است .

در زمـان داود پیـامبر (علیه السـلام) مردی بر مردی دیگر سـتم کرد . یعنی علیه او ادعـا کرد که این مرد گـاوی را از من گرفته است . مرد سـتمدیده این ادعـا را رد کرد . داود از مـدعی خـواست تـا دلیلی ارائه دهـد و او نتـوانست دلیلی برای ادّعـای خود بیاورد . داود

(علیه السـلام) در خواب دید که خداوند عزّ و جل به او دسـتور داد تا مرد ستمدیده را بکشد . داود مردّد شد و با خود گفت : ایـن خـوابی بیش نبـوده اسـت . امّـا پس از آن خداونـد در بیـداری به او وحی فرمـود که مرد سـتمدیده را بکشـد . داود (علیه السـلام) او را احضـار کرد و فرمـود : خداونـد امر فرمـوده تـا تو را به قتـل رسـانم . مرد گفت : خداونـد مرا به خـاطر این دعوا مؤاخـذه نفرموده بلکه به سـبب آنکه من قبلا پـدر آن مرد مـدّعی را به حیله کشـته ام مؤاخذه کرده است . داود وی را کُشت . (۱۰۸)

و نیز عمرو بـن جفنه پادشـاه اعراب ، برادرش عثمـان بن جفنه را در سـرزمین شـام مسـموم کرد و کشت . گفته انـد که لباسـی آغشته به سمّ به وی پوشاند و او درگذشت . (۱۰۹)

در سـال ۳۱ هجری ، یزدگرد پادشـاه ایران کـه از برابر سپاه اعراب می گریخـت بـه آسـیابانی پنـاه بُرد . آسـیابان در لباسـهای گرانبهای او طمع کرد و در خواب او را غافلگیرانه کُشت . (۱۱۰)

خوارج امـام علی (علیه السـلام) را در سال چهلم هجری ترور کرده و به شـهادت رساندنـد . پیامبر (صـلی الله علیه وآله) به وی فرموده بود : این امّت ، پس از من به تو خیانت خواهد کرد .

معاویه ، تعداد زیادی از اصحاب امیر مؤمنان را با وسایل گوناگون ترور کرد . (۱۱۱)

از نمونه های دیگر حوادث ترور و کشـتن ناگهانی باید از ترور سعد بن عباده توسط خالد بن ولید و به دستور غاصبان خلافت نام بُرد

و نیز از ترور ابوبکر توسط حزب قریشی و ترور عمر بن خطاب و ترور عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود و ابوذر و ابی بن کعب و مقداد بن اسود توسط عثمان بن عفان .

و همچنین از ترور عمیر بن قیس کندی توسط ابن زیاد و آن هم پس از آنکه به وی امان داده بود . (۱۱۲)

و از کشتار یازده هزار نفر از لشگریان سپاه ابن اشعث پس از جنگ دیر جماجم توسط حجّاج بن یوسف ثقفی که او نیز به آنها امان داده بود . (۱۱۳)

و حیله و خیانت عبدالملک پادشاه اموی نسبت به عمرو بن سعید أشدق . (۱۱۴)

و غدر و حیله عمرو عاص نسبت به محمّد بن حذیفه در سال ۳۶ هجری . در این حیله عمرو عاص او را به توهّم انداخت که قصد بیعت با علی (علیه السلام) را دارد و با او وعده جلسه ای در عریش (واقع در سرزمین مصر) گذاشت و هنگامی که محمد بن حذیفه به سوی عمرو آمد ، عمرو عاص با کمین ، او و سی نفر از یارانش را دستگیر کرد و کُشت . (۱۱۵)

هنگامی که عمرو عاص همراه با معاویه بن حدیج ، محمد بن ابی بکر را کُشت و جسدش را آتش زد و سر بریده اش را به خانه عثمان در مدینه فرستاد ، امویان در مدینه اظهار شادی کردند و آن اوّلین سری بود که در اسلام حمل شد . همان وقت ام حبیبه دختر ابوسفیان دستور داد تا گوسفندی بریان شده را نزد عایشه ببرند و به او بگویند : این برادر بریان

شـده توست . عایشه گفت : خداونـد فرزند زن بدکاره را بکَشد(۱۱۶) و وقتی معاویه بن حدیـج به مدینه آمد ، نائله(۱۱۷) زن عثمان رفت و پای او را بوسـید و گفت : به واسـطه تو به خونخواهی ام از پسـر خثعمیه (یعنی محمـد بن ابوبکر) دست یافتم . (۱۱۸)

موسی بن نصیر (فاتح اسپانیا) نیز در سال ۹۷ هجری ترور شد . (۱۱۹)

البتّه بیشتر کسـانی که تروریست بوده انـد خودشان هم عاقبت کشـته شـده انـد . به عنوان مثال افراد خانـدان حجّاج بن یوسـف ثقفی (جلّاد خون آشام عرب) توسط سلیمان بن عبدالملک اموی شکنجه و قتل عام شدند . (۱۲۰)

پی نوشت ها

[۷۹] الشّافی ، سید مرتضی علم الهُدی ، ج ۳ ، ص ۱۳۲ و اضواء علی السّنه المحمدیّه ، محمود ابو ریّه ، ص ۳۸ .

[۸۰] سوره انفال ، آیه ۲۵ .

[۸۱] سوره آل عمران ، آیه ۱۴۴ .

[۸۲] بلاغـات النّسـاء ، ابن طیفور ، ص ۱۲ و شـرح نهـج البلاغه ، ابن أبی الحدیـد معتزلی ، ج ۱۶ ، ص ۲۱۲ ۲۱۳ والنّهایه فی غریب الحدیث ، ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۲۷۳ و مروج الذّهب ، مسعودی ، ج ۲ ، ص ۳۱۱ والشّافی ، سید مرتضی ، ج ۴ ، ص ۶۹ ۷۲ و أمالی شیخ مفید ، ص ۸۴ .

[۸۳] تفسیر ابن کثیر ، ج ۱ ، ص ۶۴۳ .

[۸۴] صحیح بخاری ، ج ۴ ، ص ۴۶ .

[۸۵] البدء والتاریخ ، ج ۱ ، ۱۰۸ .

[۸۶] أنساب الأشراف ، ج ۵

، ص ۲۳۳ .

[۸۷] العقد الفرید ، ج ۱ ، ص ۱۲۸ .

[۸۸] شرح نهج البلاغه ، ج ۱۰ ، ص ۲۱۱ .

[۸۹] نهج البلاغه ، خطبه ۲۰۰ .

[۹۰] نهج البلاغه ، خطبه ۲۰۰ .

[۹۱] سوره اعراف ، آیه ۱۳۸ .

[۹۲] نهایه الأرب ، ج ۶ ، ص ۳۱ .

[۹۳] بدن معتادان به مواد مخدّر تا مقدار معیّنی از این مواد را تحمّل می کند امّا بدن افراد غیر معتاد قادر به تحمّل آن مقدار نیست و بسیار اتّفاق افتاده که خود اشخاص معتاد هم بر اثر افراط در مصرف مواد مخدّر جان باخته اند .

[۹۴] دائره المعارف بستانی ، پطرس البستانی ، ج ۱۰ ، ص ۶۸۰ .

[۹۵] معجم البلدان ، ج ۵ ، ص ۳۰۰ .

[۹۶] رساله التربیع والتدویر ، جاحظ ، ص ۴۸ .

[۹۷] کتاب العین ، خلیل بن احمد فراهیدی ، ج ۱ ، ص ۳۳۵ .

[۹۸] همان مصدر ، ج ۳ ، ص ۲۹۳ .

[۹۹] همان مصدر ، ج ۳ ، ص ۲۰۳ .

[۱۰۰] همان مصدر ، ج ۳ ، ص ۳۵۴ .

[۱۰۱] الصّحاح ، جوهری ، ج ۴ ، ص ۳۶۲ .

[۱۰۲] مجمع البحرین ، ج ۲ ، ص ۹۴ .

[۱۰۳] صحیح البخاری ، ج ۶ ، ص ۸۳ .

[۱۰۴] العین ، فراهیدی ، ج ۳ ، ص ۲۰۰ .

[۱۰۵] برای اطّلاع از کشتار مردم به وسیله سمّ در عصر حاضر نگاه کنید به مقاله جامع و خواندنی و مفصّل آقای سید احمد میرزایی در ضمیمه روزنامه اطلاعات تحت عنوان

(تروریسم غیر متعارف) که به تفصیل انواع سموم و مواد خطرناک شیمیائی را با جداول علمی و میزان تأثیر و . . . معرفی کرده است . ضمیمه روزنامه اطلاعات مورّخ یکشنبه دوّم مرداد ماه ۷۹ و ۲۴ شماره قبل از آن .

[۱۰۶] تاریخ الیعقوبی ، ج ۱ ، ص ۱۱۹ .

[۱۰۷] العین ، فراهیدی ، ج ۸ ، ص ۱۸۴ .

[۱۰۸] لسان العرب ، ابن منظور ، ج ۳ ، ص ۲۳۳ .

[۱۰۹] تاریخ ابن خلدون ، ج ۳ ، ص ۳۲۷ .

[۱۱۰] تاریخ ابن الأثیر ، ج ۳ ، ص ۱۱۹ ۱۲۳ .

[۱۱۱] العقد الفرید ، ج ۳ ، ص ۲۳۴ .

[۱۱۲] تاریخ الطّبری ، ج ۵ ، ص ۲۶۳ ، ۲۶۴ .

[۱۱۳] تاریخ الطّبری ، ج ۶ ، ص ۳۲۲ ۳۵۹ .

[۱۱۴] الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۹۷ .

[۱۱۵] تاریخ ابن الأثیر ، ج ۳ ، ص ۲۶۷ ، تاریخ الطّبری ، ج ۴ ، ص ۵۴۶ .

[۱۱۶] تذکره خواص الأمّه ، ص ۱۴۴ و التمهید والبیان ، ص ۲۰۹ . (مادر عمرو عاص از زنان بدکاره زمان جاهلیت بود) .

[۱۱۷] معاویه بن حدیج یهودی و نائله نصرانی بود . الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۳۵۷ .

[۱۱۸] مروج الذّهب ، ج ۱ ، ص ۴۰۶ و الولاه ، کندی ، ص ۳۰ ۳۱ و تاریخ ابن الأثیر ، ج ۳ ، ص ۳۵۷ .

[۱۱۹] تاریخ ابن الأثیر ، ج ۵ ، ص ۲۲ .

[۱۲۰]

تاریخ ابن الأثیر ، ج ۴ ، ص ۵۸۸ و تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۵۰۶ .

حجّاج به زندانیان خود آرد آمیخته با خاکستر می خوراند (محاضرات الأدباء ، ج ۳ ، ص ۱۹۵) و از نمونه های ستم این سفاکان آنکه : منصور عبّاسی میخ در چشمهای زندانیان می کوبید یا آنها را زنده زنده و پس از شکنجه در دیوارها دفن می کرد (تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۳۸) و یا آنکه خانه را روی سر مخالفین خود خراب می کرد (تاریخ الطبری ، ج ۸ ، ص ۷ ۹ و العیون والحدائق ، ج ۳ ، ص ت۲۲۷) و متوکّل عبّاسی قبر صالحین را نبش می کرد (مقاتل الطّالبین ، ص ۵۹۷ و تاریخ الخلفاء ، ص ۳۴۷ و تاریخ الطبری ، ج ۹ ، ص ۸۵ و فوات الوفات ، ج ۱ ، ص ۲۰۳) .

در حالیکه مردم در زمان عباسی ها به قتل می رسیدند ، تعداد عبّاسی ها رو به افزایش بود چنانچه در سال ۲۰۰ هجری تعداد عبّاسی ها به سی و سه هزار نفر می رسید (مروج الذّهب ، ج ۲ ، ص ۳۴۷ و العیون والحدائق ، ج ۳ ، ص ۳۵۱ .) . ص (۷۰)

فصل ششم : پیامبر (صلی الله علیه وآله) قبل از رحلت خود جانشین تعیین می کند

خشم حزب قریشی به سبب مدح پیامبر (صلی الله علیه وآله)از علی (علیه السلام) در حدیبیّه

گروه قریش از سخنان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حدیبیّه درباره علی (علیه السلام) به خشم آمد . پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حقّ علی (علیه السلام) فرموده بود : این امیر نیکان است و کُشنده تبهکاران . هر که او را

یاری کند ، یاری می شود و هر که او را خوار دارد ، خوار می شود . (۱۲۱)

حزب قریشی با این گفتار به خشم آمد و به مخالفت برخاست تا جائی که عمر با درخواست قتل سفیر قریش (سهیل بن عمرو) تلاش کرد قرارداد صلح حدیبیّه را از بین ببرد .

و عثمان از بیعت حدیبیّه (رضوان) گریخت و با پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیعت نکرد . همان امری که باعث شد تا عبدالرحمن بن عوف او را در روزهای حکومتش رسوا کند . (۱۲۲)

و در طائف ، وقتی نجوای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با علی (علیه السلام) طولانی شد آثار ناخشنودی در چهره بعضی پدیدار شد و گفتند :

امروز نجوایش به درازا کشید(۱۲۳) پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : من نبودم که او را برای نجوا برگزیدم بلکه خداوند او را انتخاب کرد . (۱۲۴)

پیامبر (صلی الله علیه وآله) قبل از رحلت خود جانشین تعیین می کند

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حجّه الوداع به سال یازدهم هجری در محلی به نام غدیر خم دو موضوع مهم را بیان فرمود :

اوّل : وفات قریب الوقوع خود را .

و دوّم : خلافت و جانشینی علی بن ابیطالب (علیه السلام) را پس از خود .

ما در کتاب حاضر سخنانی را که مؤیّد فرمایش آن حضرت در خصوص قریب الوقوع بودن رحلتش می باشد آورده ایم و همچنین دلایلی که به صراحت بر ولایت و خلافت علی بن ابیطالب (علیه السلام) گواه است بیان کرده ایم از قبیل کلام گُهربار نبوی که فرمود :

) إنّی تاركٌ فیكم الثّقلین كتاب الله وعترتی اهل بیتی (([۱۲۵])

و) مَنْ كُنْتُ مولاه فهذا

عليٌّ مولاه اللّهم والِ مَنْ والاه وَعادِ مَنْ عاداه وانْصُرْ مَنْ نَصَره وَاخْذُل مَنْ خَذَلَهُ (. (۱۲۶)

پیش از سخنان آنحضرت آیه) بلّغ ما انزل الیک من ربّک وان لم تفعل فما بلغت رسالته ((۱۲۷) نازل شده بود . سوره مائده آخرین سوره قرآن کریم از نظر ترتیب نزول می باشد .

زیرا آیه ابلاغ در غدیر خم و بعد از بازگشت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از حجّه الوداع نازل گردیده است و این مطلب را احمد بن حنبل و ترمذی و ابن مردویه و بیهقی و حاکم تأیید کرده اند .

بیهقی در کتاب سنن خود از جبیر بن نفیر نقل کرده که می گفت :

(مراسم حج بجا آوردم و نزد عایشه رفتم . به من گفت : ای جبیر آیا سوره مائده را خوانده ای ؟

گفتم : آری .

گفت : آن آخرین سوره ای است که نازل شده پس هرچه را در آن حلال دیدید حلال بدانید و هرچه را در آن حرام یافتید حرام بدانید) . (۱۲۸)

ابن جریر از ربیع بن أنس نقل کرده که گفت : (سوره مائده بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله)در راه حجه الوداع در حالیکه آنحضرت سوار بر شتر خود بود نازل شد و شتر از شدّت سنگینی آیه به زمین نشست) . (۱۲۹)

پس از آن آیه) اَلیوم اَکْمَلْتُ لَکم دینَکم وَأَتَممتُ عَلَیکم نِعمَتی وَرَضیتُ لَکم الأِسلامَ دیناً ((۱۳۰) نازل گردید .

و پس از بازگشت به مدینه اصحابش را فرا خواند تا به لشگر اسامه بن زید برای حمله به شام بپیوندند و ابوبکر و عمر و ابوعبیده جرّاح و

همه رجال قریش و انصار را در آن لشگر قرار داد و از این فرستادن ، فقط علی بن ابیطالب (علیه السلام) را استثناء فرمود . (۱۳۱)

اینجا بود که مردان حزب قریشی مبهوت شدند زیرا مسیر آنها جهت حمله به شام یک مسیر طولانی بود و این مسئله با اموری چند ملازمت داشت :

اوّل : پیامبر (صلی الله علیه وآله) از رحلت خود خبر داده بود .

دوّم : اعلام جانشینی علی در غدیر خم توسط رسول خدا (صلی الله علیه وآله) .

سوّم : جنگ با روم . و آنها چگونه می خواستند با رومیان بجنگند در حالیکه قبلا در جنگهای احد ، خیبر و حُنین فرار کرده بودند .

مردان حزب قریشی دریافتند که رفتن آنها با این لشگر ، مساوی خواهد بود با انتقال حکومت به علی (علیه السلام) و شکست نقشه های ایشان که عبارت بود از دست به دست شدن خلافت میان قبائل قریش .

از سوی دیگر احتمال اینکه به دست رومیان کشته شوند نیز وجود داشت . لذا از حرکت به همراه لشگر خودداری میورزیده ، پیامبر را کشته و خلافت را غصب کردند !

منزلت او مانند منزلت هارون نسبت به موسی است

هنگامیکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) ، علی را در مدینه به جای خود گماشت و راهی جنگ تبوک شد ، علی (علیه السلام) به آنحضرت گفت : آیا مرا در میان زنان و کودکان باقی می گذاری ؟

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : آیا راضی نمی شوی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی جز آنکه پس از من پیامبری نیست . (۱۳۲)

برخی از رسیدن امام علی (علیه السلام) به

جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بسیار می ترسیدند زیرا این به معنای تسلّط بنی هاشم بر حکومت و محروم شدن قریش از آن بود . خلافت الهی علی (علیه السلام) زمانی بیشتر دانسته شد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) او را در مدینه منوّره جانشین خود قرار داد تا شهر را حفظ کند و او رابا تعبیر (هارون نسبت به حضرت موسی) توصیف کرد .

اگر کسی عملکرد منافقین را مورد بررسی بیشتری قرار دهد در می یابد که بعضی از آنان تحرّکات جدیدی را که با روشهای گذشته متفاوت بود آغاز کرده بودند ; یعنی ساختن یک مسجد تا پایگاهی علیه اسلام محمّدی باشد .

و برای اوّلین بار در تاریخ مسلمانان ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مسجدی را ویران کرد ; زیرا آن مسجد ، مسجد ضرار بود .

و تلاش بعضی دیگر برای کُشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله) قبل از آنکه حکومت را به علی (علیه السلام)انتقال دهد .

کسی که از تاریخ و سیره بخوبی آگاه باشد در می یابد که رقیب نیرومند بنی هاشم در مسئله حکومت ، قریش هستند نه انصار . به همین دلیل رسول خدا (صلی الله علیه وآله)در مکّه علیه قریش نفرین کرد ولی برای انصار دعای خیر نمود . امیر مؤمنان علی (علیه السلام)نیز علیه قریش نفرین و برای انصار دعا فرموده است .

در اینجا نتیجه ای به دست می آید که حاصل آن چنین است : هوشمندان حیله گر قریش یک سلسله امور انجام داده اند که از چشم دانشمندان و محقّقین تا به امروز پنهان مانده و نشانگر حرص شدید

آنـان بر کسب قـدرت و تحصـیل حکومت است . از آن جمله : حـدیث (خلفـای پس از من دوازده نفرنـد ، اوّلین ایشـان علی است و آخرین ایشان صالح) را تحریف کرده و حکومت را در قبایل قریش تا روز قیامت قرار دادند .

و انصار و غیر آنها را بدون هیچ سند الهی و عقلی از خلافت دور کردند .

و اقـدام به ترور رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) در بـازگشت از تبوک کردنـد و به این حـد اکتفـا نکرده بلکه تبعات آنرا به گردن انصار انداختند . (۱۳۳)

و نیز تبعات دشمنی خود را با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر عهده عباس گذاردند . (۱۳۴)

و دیگران را به عملیات تروری که خودشان آنرا طراحی و اجرا می کردند متّهم کردند .

از نـافع بن جـبیر بن مطعم نقـل شـده که گفت : (رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) نـام منـافقینی که شب عقبه در تبوک به او حمله کردند را افشا نکرد و آنها دوازده نفر بودند) .

سپس به این حدیث افزودند که (هیچیک از آنان قریشی نبودند بلکه همه از انصار و هم پیمانان انصار بودند) . (۱۳۵)

و در ماجرای سـقیفه مردان قریش همان کار را انجام دادنـد . آنها مراسم تـدفین پیامبر (صـلی الله علیه وآله) را ترک کرده و با ابوبکر در سقیفه بیعت کردند و به آن اکتفا نکرده بلکه سعی کردند تا رقیبان خود (انصار) را بکلّی از بین ببرند .

آنها انصار را متهم کردند که کوشیده اند تا با سعد بن عباده در سقیفه بیعت کنند و حکومت را از

قریش غصب نمایند .

در حالیکه انصار برای بیعت با سعد جمع نشده و با او بیعت نکرده بودند و نقشه ای هم برای اینکار نداشتند . این اخبار دروغ تنها برای حمله به انصار و نابودی آنها(۱۳۶) و ایجاد بهانه لازم جهت سقیفه خودشان ساخته و پرداخته شده است .

پی نوشت ها

[۱۲۱] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۷ ، ص ۳۵۶ .

[۱۲۲] السیره الحلبیه ، ج ۲ ، ص ۱۹ ، والبدایه والنّهایه ، ابن کثیر ، ج ۴ ، ص ۲۰۰ و تفسیر ابن کثیر ، ج ۱ ، ص ۶۵۷ .

[۱۲۳] همان مصدر .

[۱۲۴] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۷ ، ص ۳۷۸ ، ۳۷۹ .

[۱۲۵] (من دو چیز گرانقدر نزد شما به امانت می گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت یعنی اهل بیتم را) . صحیح مسلم ، ج ۴ ، ص ۱۸۷۳ ، حدیث ۳۶ / ۲۴۰۸ چاپ دار احیاء التراث العربی بیروت و مسند احمد ، ج ۵ ، ص ۴۹۲ ، حدیث ۱۸۷۸۰ و کنزالعمال ، ج ۱ ، ص ۱۷۸ .

[۱۲۶] هر که من مولای اویم این علی مولای اوست . بار خدایا دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمن او را و یاری کن هر که او را یاری کند و خوار کن هر که او را خوار کند . سنن ترمذی ، ج ۲ ، ص ۲۹۸ و سنن ابن ماجه ، ج ۱ ، ص ۲۶ ، حدیث ۹۴ ۱۱۶ و مستدرک الصحیحین ، ج ۳ ،

ص ۱۰۹ و ۵۳۳ .

[۱۲۷] سوره مائده ، آیه ۶۷ . تفسیر در المنثور ، سیوطی ، ج ۲ ، ص ۲۵۲ (ای پیامبر (صلی الله علیه وآله) ابلاغ کن آنچه بر تو نازل شده است و اگر چنین نکنی رسالت خدا را ابلاغ نکرده ای) .

[۱۲۸] الدّر المنثور ، سیوطی ، ج ۲ ، ص ۳۵۲ .

[۱۲۹] همان مصدر ، ج ۲ ، ص ۲۵۲ .

[۱۳۰] سوره مائده ، آیه ۳ . (امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد) .

[۱۳۱] الطّبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۱۹۰ .

[۱۳۲] الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۲۷۸ .

[۱۳۳] مختصر تاریخ دمشق ، ج ۶ ، ص ۲۵۳ .

[۱۳۴] معجم ما استعجم ، عبدالله اندلسی ، ص ۱۴۳ .

[۱۳۵] کتاب السقیفه ، عبدالفتاح و کتاب السقیفه به قلم مؤلّف .

[۱۳۶] کتاب السقیفه ، عبدالفتاح و کتاب السقیفه به قلم مؤلّف .

ص (۷۸)

فصل هفتم : تلاش برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله) در عقبه

مقدمه

روایت کرده اند آورده اند : هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به همراه کاروان از تبوک به مدینه باز می گشت در بین راه گروهی از اصحابش علیه او حیله انگیختند و برای سقوط او از عقبه توطئه کردند و برای همین تصمیم گرفتند تا همراه او این مسیر را طی کنند . این جریان به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خبر داده شد . آنحضرت به اصحابش فرمود : هر یک از شما بخواهد می تواند

از درون درّه برود زیرا راه آن برای شما وسیع تر است .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) راه گردنه را در پیش گرفت و مردم راه درّه را . آن چند نفر هم که می خواستند علیه پیامبر(صلی الله علیه وآله) توطئه کنند چهره های خود را پوشانده و از راه گردنه رفتند . رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حذیفه بن یمان و عمّار یاسر فرمود تا همراه او باشند . به عمّار فرمود تا زمام شترش را بگیرد و حذیفه نیز آنرا براند . در همان حال که می رفتند صدای هجوم آن گروه را از پشت سر شنیدند که ایشان را محاصره کرده بودند . رسول خدا (صلی الله علیه وآله)خشمگین شد و به حذیفه دستور داد تا آنها را شناسایی کند . حذیفه برگشت و در دستش عصای سر کجی بود که با آن به سر و صورت شترهای منافقین حملهور گردید . وی منافقین را که صورت خود را پوشانده بودند دید و آنها ترسیدند و گمان کردند که حیله شان برملا شده است لذا با شتاب گریختند و خود را در میان مردم انداختند .

حذیفه بازگشت و به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ملحق شد . پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : حذیفه شتر را بران و تو نیز ای عمّار بشتاب . پس با سرعت از گردنه گذشتند و منتظر رسیدن مردم شدند .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : ای حذیفه آیا کسی از آنها را شناختی ؟

حذیفه گفت : شتر فلانی و فلانی را شناختم و تاریکی شب زیاد بود و آنها

روی خود را پوشانده بودند .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : آیا دانستی که ماجرای آنها چیست و چه می خواهند ؟

گفت : نه ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : آنها تصمیم داشتند تا با من حرکت کنند و هر وقت به گردنه وارد شدم مرا از آن به پایین بیندازند .

حذیفه گفت : آیا وقتی مردم رسیدند آنها را مجازات نمی فرمایی ؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : خوش ندارم که مردم هر جا نشستند بگویند : محمّد اصحاب خود را کشت . آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آنان را یک یک نام برد . (۱۳۷)

در کتاب ابان بن عثمان بن عفان آمده که أعمش گفت : آنها دوازده نفر بودند که هفت نفر ایشان از قریش بودند .

ابوالبختری نقل کرده که حذیفه گفت : اگر حدیثی برای شما بگویم سه سوّم شما مرا تکذیب خواهد کرد .

سپس می افزاید : جوانی باهوش آنجا بود و مطلب را دریافت و به حذیفه گفت : اگر سه سوّم ترا تکذیب کنند پس چه کسی ترا تصدیق خواهد کرد ؟

حذیفه گفت : اصحاب محمّد (صلی الله علیه وآله) از وی درباره خیر سؤال می کردند و من درباره شرّ .

راوی گفت : به حذیفه گفتند : چه چیز تو را به اینکار وا می داشت ؟

حذیفه گفت : هر کس شرّ را بشناسد (و از آن اجتناب کند) در خیر می افتد . (۱۳۸)

امام حسن بن علی (علیه السلام) فرمود : روزی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در

گردنه نگهداشتند تا شتر او را رم دهند دوازده نفر بودند که یکی از آنها ابوسفیان بود . (۱۳۹)

ابن عبدالبرّ اندلسی در کتابش الأستیعاب نوشته است : ابوسفیان از زمانی که (به اجبار) اسلام آورد پیوسته پناهگاه منافقین بود . (۱۴۰)

همچنین آمده است : هنگام بازگشت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ، دوازده نفر منافق که هشت نفر آنها از قریش و باقی از مردم مدینه بودند برای ترور پیامبر در بین راه ، توطئه کردند . آنها می خواستند قبل از رسیدن به مدینه و هنگام عبور از گردنه بین مدینه و شام ، شتر آنحضرت را رم داده و او را به درّه ای که آنجا بود بیفکنند .

زمانی که لشگر اسلام به ابتدای آن ناحیه (عقبه) رسید پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : هر کس از شما بخواهد می تواند از درون درّه برود که راه وسیعتری دارد و لذا مردم همه از راه درّه رفتند .

امّا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خود از راه گردنه حرکت فرمود در حالیکه حذیفه بن یمان شتر او را می راند و عمّار یاسر نیز زمام آنرا در دست داشت همانطور که طی طریق می کردند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به پشت سر خود نگاه کرد و در نور ماه مردانی را دید که صورت خود را پوشانده بودند و از پشت سر بسوی او می آمدند تا شتر او را رم دهند . آنها می کوشیدند تا پوشیده و پنهان با هم سخن بگویند . رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خشمگین شد و بر سر

آنها فریاد کشید و به حذیفه فرمود :

به چهره شترهایشان ضربه بزن .

فریاد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آنانرا به شدّت ترساند و دانستند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از حیله و توطئه آنها با خبر شده است . لذا به سرعت گریخته و گردنه را ترک کردند و خود را در میان مردم انداختند .

حذیفه گوید : من آنها را از روی شترهایشان شناختم و به پیامبر (صلی الله علیه وآله) معرفی کردم و عرضه داشتم : ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آیا دنبالشان نمی فرستی تا آنها را بکُشی ؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) با لحنی سرشار از دلسوزی و عطوفت فرمود :

خدا به من امر فرموده تا از آنان روی گردانم و خوش ندارم که مردم بگویند : محمّد گروهی از قوم و یارانش را به سوی دین دعوت کرد و هنگامیکه پذیرفتند و همراه او با دشمنان جنگیدند و پیروز شدند آنگاه آنها را کُشت . امّا ای حذیفه آنان را واگذار که خدا در کمین ایشان است . (۱۴۱)

وقتی هم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آنها را جمع کرد و از آنچه گفته بودند و تصمیم داشتند آنها را باخبر ساخت به خدا سوگند خوردند که چنین نگفته اند .

در نتیجه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود :

) یَحْلِفونَ بِاللهِ ما قالُوا وَلَقَدْ قالُوا کَلِمَه الْکُفْرِ وکَفَروا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ وَهَمُّوا بِما لَمْ یَنالُوا . . .

به خدا قسم می خورند که بر زبان نیاورده اند . در حالیکه چنین نیست و قطعاً کلمه کفر را گفته اند و پس از اظهار اسلام کافر

شده اند و به چیزی که بر آن دست نیافتند همّت گماشته بودند (. (۱۴۲)

مسلم در کتاب صحیح خود از ولید بن جمیع از أبی الطّفیل روایت کرده است :

میان مردی از آنان که در عقبه بودند با حذیفه ، سخنانی که بین مردم جریان داشت رد و بدل شد و آن مرد به حذیفه گفت : تو را به خدا قسم بگو افراد عقبه چند نفر بوده اند ؟ راوی می گوید مردم به حذیفه گفتند : حالا که سؤال کرده جوابش را بده .

آن مرد گفت : ما همیشه می گفتیم که آنها چهارده نفر بودند .

حذیفه گفت : چون تو جزو آنها بوده ای پس آنها پانزده نفر بوده اند . (۱۴۳) و قسم به خدا که دوازده نفر از آنها دشمن خدا و رسولش در دنیا و آخرت (که گواهان بر می خیزند) می باشند . (۱۴۴)

مسلم در کتاب خود نام آن مرد را مخفی کرده است . او ابو موسی اشعری است و این مطلب را ابن کثیر در تفسیرش بیان کرده است . (۱۴۵)

روایاتی درباره تلاش برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در عقبه

غزوه تبوک در سال نهم هجری اتّفاق افتاد و واقدی آن را در کتاب مغازی خود چنین آورده است : (۱۴۶)

(اخبار شام هر روز به طور فراوان به مسلمانان می رسید زیرا افراد زیادی از ناحیه انباط فرا می رسیدند . سپس گروهی آمدند و گفتند که رومیان جمعیت زیادی را در شام جمع کرده اند و هرقل هزینه یکسال نیروهای خود را پرداخته است و قبایل (لخم) و (جذام) و (غسّان) و (

عامله) همراه ایشان هستند و طلایه لشگر روم تا ناحیه (بلقاء) پیشروی کرده و آنجا اردو زده اند و شخص هرقل در شهر (حِمص) اقامت کرده است .

امّا در واقع چنین نبود و اینها فقط شایعاتی بود که به گوش مسلمانان می رسید .

مسلمانان از هیچ دشمنی به اندازه رومیان نمی ترسیدند و این به خاطر آن چیزهایی بود که از نظر تعداد و تجهیزات و چهارپایان از آنها می دیدند (زیرا رومیان به صورت تاجر نزد اعراب می آمدند) . رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هیچ غزوه ای را انجام نمی داد مگر آنکه آنرا می پوشاند تا اخبار و خواست پیامبر (صلی الله علیه وآله) پخش نشود . غزوه تبوک پیش آمد و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آنرا در گرمای شدید انجام داد .

جلاس بن سوید گفت : بخدا قسم بدتر از چهارپایان باشیم اگر محمّد راست بگوید و من دوست دارم که هر یک از مردان ما صد ضربه شلاق بخورد ولی ما از آنچه شما می گویید درباره اش قرآن نازل می شود ، رها شویم .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به عمّار یاسر فرمود : قوم را دریاب که به تحقیق آتش گرفته اند . از آنها بپرس که چه گفته اند و اگر انکار کردند بگو : بلی شما چنین و چنان گفتید .

عمّار بسوی ایشان رفت و با آنها سخن گفت و آنان نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده و عذرخواهی کردند و خداوند این آیه را نازل فرمود :) وَلَئِنْ سأَلْتَهُم لَيَقُولُنَّ إِنَّما

كُنّا نَخُوضُ وَنَلعَبُ (و اگر از آنان بپرسی که چرا استهزاء می کنید پاسخ می دهند که ما به مزاح و مطایبه سخن رانديم . . . تا آخر آیه یعنی) بِأَ نَّهم كانُوا مُجْرِمين (زیرا آنان مردمی گناهکارند . (۱۴۷)

زمانی هم که مردم در آن بیابان گرم و در قلب تابستان به آب نیاز پیدا کردند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دعا فرمود و باران بارید ; اوس بن قیظی منافق گفت : ابری گُذرا بود . (۱۴۸)

غزوه تبوک پس از پیروزی بر مشرکین و سیطره مسلمانان بر جزیره العرب بود و منافقان دریافتند که پادشاهی مسلمانان بزرگ و سرزمین هایشان وسیع گردیده است لذا کوشیدند تا پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به قتل رسانند و بر خلافت او دست یابند .

آیات بسیاری درباره غزوه تبوک و منافقین و کارهای ایشان نازل شده است . از جمله :

) وَقالوا لا تَنْفِروا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّم أَشَدُّ حَرّاً لَوْ كانُوا يَفْقَهونَ فَلْيَضْحَكُوا قليلاً وَلْيَبْكُوا كثيراً جَزاءً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (

به آنها می گفتند در این هوای سوزان از وطن خود بیرون نروید بگو ای پیامبر (صلی الله علیه وآله) آتش جهنم بسیار سوزان تر است اگر می فهمیدید . اکنون باید کم بخندند و بسیار گریه کنند که به مجازات سخت اعمال خود خواهند رسید . (۱۴۹)

و) وَالّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً وَكُفْراً وَتَفْريقاً بَيْنَ الْمُؤمِنينَ (

و آن کسانی که مسجدی را برای زیان رساندن به اسلام برپا کرده اند و مقصودشان کفر و عناد و تفرقه بین مسلمین است . (۱۵۰)

بیهقی از عروه

نقل می کند : رسول خدا همراه کاروان از تبوک به مدینه بازگشت . در قسمتی از راه بعضی از صحابه علیه پیامبر (صلی الله علیه وآله) حیله و توطئه کردند تا او را از گردنه ای که در راه بود به پایین بیندازند . موقعی که به گردنه رسیدند رسول خدا (صلی الله علیه وآله)در میان مردم بود و مردم می خواستند همراه او از گردنه عبور کنند در این هنگام پیامبر از توطئه خبر داده شد لذا فرمود : هر کدام از شما بخواهد می تواند از درون درّه برود و خودش راه گردنه را در پیش گرفت . بجز آنهایی که می خواستند توطئه کنند بقیّه راه درّه را در پیش گرفتند . منافقان در حالیکه قصد فاجعه ای بزرگ را داشتند . آماده شده و صورت خود را پوشاندند . رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حذیفه بن یمان و عمّار یاسر فرمود تا او را همراهی کنند و دستور داد تا عمّار زمام شتر را بگیرد و حذیفه از پشت سر آنرا براند . همانطور که می رفتند صدای گروهی را شنیدند که از پشت سر حملهور شده بودند . رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خشمگین شد و به حذیفه دستور داد تا آنانرا بتاراند . حذیفه که متوجّه خشم پیامبر (صلی الله علیه وآله) شده بود به عقب برگشت و با عصای سر کجی که همراه داشت به صورت شترهای منافقان حملهور شد و منافقان را دید که صورت خود را پوشانده اند و لذا نتوانست آنانرا شناسایی کند امّا خداوند در دلهایشان ترس انداخت و گمان

کردنـد که توطئه شان لو رفته است به همین سـبب با عجله گریخته و خود را در میان جمعیّت انداختند . حذیفه نیز بازگشت تا به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رسید .

پیامبر (صـلی الله علیه وآله) هنگامیکه او را دید فرمود : ای حذیفه شتر را بران و ای عمّار بشـتاب . پس سـرعت گرفته به بالای عقبه رسـیدند و از آن خارج شدند و در انتظار رسـیدن مردم ایسـتادند . رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) به حذیفه فرمود : آیا آن جماعت یا حتّی یکی از آنان را توانستی بشناسـی ؟ ! حذیفه گفت : شتر فلانی و فلانی را شناختم امّا خودشان را خیر چون شب ، تاریک بود و آنان صورت خود را پوشانـده بودنـد . رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله)فرمود : آیا دانستید کارشان چه و خواسـته شان چه بود ؟ گفتند : نه بخدا قسم ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) . فرمود : آنان توطئه کرده بودند که همراه من بیایند و سـپس در تاریکی مرا از گردنه بیندازند . گفتند : آیا دسـتور نمی فرمایی که چون مردم از راه رسیدند گردن ایشان را بزننـد ؟ فرمود : دوست نـدارم که هر وقت مردم با هم به گفتگو نشسـتند بگوینـد : محمّد ، دست به کُشـتن اصـحابش گشود . سپس پیامبر (صـلی الله علیه وآله)نام منافقان را برای آنـدو نفر بیان کرد و فرمود : نام ایشان را پنهان داریـد . (۱۵۱) این هنگام بود که حذیفه و عمّار نام منافقین را دانستند .

بعضی از راویان و ناشران

، ما را به قرار دادن دو کلمه فلانی و فلانی به جای ابوبکر و عمر عادت داده اند .

امّا ابن ابی الحدید معتزلی هنگامیکه از فراریان جنگ احد سخن می گوید به جای فلانی و فلانی ، نام عمر و عثمان را می آورد . (۱۵۲)

محمد بن عبدالله حافظ از ابوالعباس محمد بن یعقوب از احمد بن عبدالجبّار از یونس از ابن اسحاق روایت کرده که گفت :

وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به (ثنیّه) رسید ، مُنادی آنحضرت ندا کرد : از راه درّه بروید که برای عبور شما وسیع تر است . امّا خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) از راه (ثنیّه) حرکت فرمود . . .

سپس بقیّه داستان توطئه منافقین را همانطور که در حدیث عروه ذکر کردیم می آورد تا آنجا که می گوید : پیامبر (صلی الله علیه وآله) از حذیفه پرسید : آیا از آن گروه کسی را شناختی ؟ حذیفه گفت : نه ، امّا شترهایشان را شناختم . رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به او فرمود : خداوند نام آنان و نام پدرانشان را به من خبر داده است و من بزودی و در اوّل صبح ان شاءالله ترا از نام ایشان باخبر خواهم کرد . حالا برو و هنگام صبح مردم را فراهم آور . وقتی صبح شد فرمود : عبدالله را صدا بزن گمان می کنم مُراد ، پسر سعد ابن ابی سعد باشد(۱۵۳) و در اصل عبدالله بن اُبیّ و سعد بن ابی سَرْح را نام برده امّا ابن اسحاق پیش از این آورده است

که عبدالله بن اُبیّ از شرکت در غزوه تبوک سرپیچی کرد و من نمی دانم که این مطلب چگونه است . (۱۵۴)

ابوعلی از حسین بن محمّد رودباری از ابوالعبّاس از عبدالله بن عبدالرحمن بن حماد عسگری در بغداد از احمد بن ولید فحام از شاذان از شعبه از قتاده از أبی نضره از قیس بن عُباد روایت کرده که گفت : به عمّار گفتم دیدید که در مورد قضیّه علی چه موضعی اتّخاذ کردید ، آیا این نظر خود شما بود یا آنکه امری بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله)آنرا به شما سپرده بود ؟ عمّار گفت : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جز آنچه برای همه مردم بیان فرموده چیزی به ما خبر نداده است ولی حذیفه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برایم نقل کرد که آنحضرت فرمود :

(دوازده نفر منافق در بین اصحابم وجود دارد که هشت نفر آنها وارد بهشت نمی شوند مگر وقتیکه شتر از سوراخ سوزن عبور کند یعنی مُحال است وارد بهشت شوند) . (۱۵۵)

این روایت را مُسلم در کتاب صحیحش از ابوبکر بن أبی شیبه از أسود بن عامر (شاذان) آورده است . (۱۵۶)

حافظ محمد بن عبدالله از ابوالفضل بن ابراهیم از احمد بن سلمه از محمّد بن بشار از محمد بن جعفر از شعبه از قتاده از أبی نضره از قیس بن عباد روایت کرده که گفت : به عمّار یاسر گفتیم : آیا این جنگ ، نظر و رأی خود شماست که اگر چنین است ممکن به خطا رود یا درست از آب درآید

یا آنکه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فقط به شما چیزی گفته که به مردم از آن خبر نداده است ؟ سپس شعبه می افزاید : حذیفه برایم حدیث کرد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود :

(دوازده نفر منافق در امّت من می باشند که داخل بهشت نمی شوند و بوی آنرا در نمی یابند مگر آنکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد . هشت نفر از ایشان را برآمدگی میخ مانندی از آتش کفایت می کند که میان شانه هایشان ظاهر می شود تا از سینه هایشان خارج شود) .

این حدیث را مسلم در صحیح خود از محمّد بن بشار روایت کرده است . (۱۵۷)

و ما از حذیفه روایت کردیم که آنان چهارده نفر یا پانزده نفرند و گواهی می دهم که دوازده نفر آنان محارب با خدا و رسول او در دنیا و آخرتند روزی که گواهان بر می خیزند و سه نفر را معذور داشته که می گویند : ما ندای منادی را نشنیدیم و نمی دانستیم که قوم چه قصدی دارند . (۱۵۸)

روایت حذیفه در کتاب (المحلّی)

حذیفه بن یمان عَبْسی (همان کسی که خلیفه عُمر او را صاحب سِرّ یعنی رازدار پیامبر (صلی الله علیه وآله) خوانده است) . (۱۵۹) قضیّه تلاش بعضی از صحابه برای قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآله)در غزوه تبوک یعنی انداختن پیامبر از گردنه بین راه را بیان کرده است .

ابن حَزم اندلسی (م ۴۵۶ ه . ق) این جریان را در کتابش (المُحلّی) آورده و می گوید :

(امّا حدیث حذیفه از اعتبار

ساقط است زیرا آنرا از طریق ولید بن جمیع نقل کرده و او (هالك)(۱۶۰) است اگرچه جعل حدیث از او ندیده ایم . او اخبار زیادی را روایت کرده که در آنها آمده است که ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن أبی وقّاص قصد داشته اند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از گردنه تبوک پایین انداخته و به قتل برسانند و این اخبار اگر صحّت داشته باشد هیچ شکّی باقی نمی ماند که همانطور که قبلاً گفتیم منافق بودن آنها صحیح است و آنها به توبه پناه جستند و عدم یقین حذیفه و دیگران از حقیقت امر آنها سبب شد تا از نماز خواندن بر جنازه ایشان اجتناب ورزند . (۱۶۱)

ولید بن جمیع همان ولید بن عبدالله بن جمیع است .

در کتاب (میزان الأعتدال)(۱۶۲) ذهبی آمده است : ولید بن جُمیع را ابن معین و عجلی ثقه دانسته اند و احمد و ابو زرعه گفته اند (لیس به بأس)(۱۶۳) یعنی باکی بر او نیست و ابوحاتم گفته است : (صالح الحدیث)(۱۶۴) یعنی دارای حدیث شایسته است .

و در کتاب (الجرح و التعدیل)(۱۶۵) رازی آمده است : اسحاق بن منصور از یحیی بن معین روایت کرده که گفت : ولید بن جمیع ، ثقه است .

ابن حجر عسقلانی در کتاب (الأصابه) او را از جمله راویان حدیث بر شمرده است . (۱۶۶)

ابن کثیر او را در کتاب (البدایه والنّهایه) از جمله راویان ثقه آورده است . (۱۶۷)

مُسلم او را در کتاب صحیح خود از

جمله راویان حدیث بر شمرده است . (۱۶۸)

از آنجا که حاکم بر حدیث حذیفه از ولید بن عبدالله بن جُمیع آگاه بوده گفته است : اگر مُسلم آنرا در کتاب صحیحش نمی آورد بهتر بود . (۱۶۹)

این مطلب نشان می دهد که ولید بن جمیع در نظر حاکم ثقه است امّا حاکم به سبب حدیث مزبور از او رویگردان است .

در واقع حاکم از او می خواهد که بعضی از احادیث را ذکر کرده و بعضی دیگر را پنهان دارد !

بنابراین بنابر نظر مُسلم ، ذهبی ، ابن معین ، عجلی ، أبی زرعه ، أبی حاتم ، رازی و ابن حجر سند حدیث صحیح است و همگی این افراد ، حذیفه بن یمان و ولید بن جُمیع را ثقه می دانند .

از طرفی دیگر خود ابن حزم اندلسی هم با قاطعیّت ، حکم به عدم نماز خواندن حذیفه بر ابوبکر و عمر و عثمان می کند ; آنجا که می گوید :

(حذیفه و دیگران از حقیقت امر آنها اطّلاع و یقین پیدا نکردند و لذا از نماز خواندن بر جنازه ایشان اجتناب ورزیدند) . (۱۷۰)

همانطور که قبلاً هم گفتیم حذیفه صاحب سِرّ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود و هر گاه شخصی می مُرد عمر دنبال حذیفه می فرستاد و اگر حذیفه بر او نماز می خواند عمر هم نماز می خواند و اگر حذیفه بر او نماز نمی خواند عمر هم نماز نمی خواند(۱۷۱) زیرا قرآن از نماز خواندن بر منافقین نهی فرموده است :

) وَلا تُصَلِّ عَلی اَحَد مِنْهُم مات ابداً وَلا تَقُم عَلی قَبْره (([۱۷۲])

گفته شده که آن

کسی که در زمان عمر و حذیفه مرد ، ابوبکر بود و ابن حزم به نماز نخواندن حذیفه بر جنازه او یقین پیدا کرده است .

ابن عساکر صاحب تاریخ دمشق هم آورده است که حذیفه بر فلان(۱۷۳) یعنی ابوبکر نماز نخواند و این کار حذیفه با شیخین یعنی ابوبکر و عمر ، معروف است .

عمر خودش به دنبال حذیفه فرستاد تا بر ابوبکر نماز بخواند و هنگامی که دید حذیفه بر او نماز نمی خواند جا خورد و حیرت زده چشمهایش بیرون زد و از حذیفه پرسید : آیا من هم از آن گروه هستم ؟ یعنی از منافقین ؟ (۱۷۴)

پیامبر (صلی الله علیه وآله) (۱۷۵) و علی (علیه السلام) و عمر(۱۷۶) به اینکه حذیفه نامهای منافقین را می داند تصریح کرده اند . علی (علیه السلام) فرموده است : او (حذیفه) مردی است که مشکلات و تفصیلات (امور) و نامهای منافقین را می داند و اگر از او سؤال کنید او را آگاه از آنها می یابید . (۱۷۷)

حذیفه ، نام منافقین را به کسی نمی گفت ولی بر آنها نماز نمی خواند و مقصود از منافقین در اینجا مجموعه مهاجمین به پیامبر (صلی الله علیه وآله) در گردنه تبوک است .

حذیفه می گوید : در مسجد نشسته بودم که عمر بن خطاب بر من گذشت و به من گفت ای حذیفه فلانی(۱۷۸) مرده پس (در مراسم تدفین او) حاضر شو .

پس عمر راه افتاد و رفت و نزدیک بود که از مسجد خارج شود که روی خود را به طرف من برگرداند و وقتی دید که هنوز

نشسته ام ، فهمید و به نزد من بازگشت و گفت :

ای حذیفه تو را به خدا قسم می دهم آیا من هم جزو آن گروه هستم ؟

در جواب گفتم : نه بخدا و من پس از تو هرگز کسی را تبرئه نخواهم کرد .

سپس دیدند که چشمهای عمر به اشک نشست . (۱۷۹)

یعنی عمر فهمید که حذیفه مایل نیست که بر جنازه ابوبکر نماز بخواند .

و ابن عساکر روایت کرده است : عبدالرحمن بن عوف نزد امّ سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد . امّ سلمه فرمود : شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که می فرمود : بعضی از اصحاب من هستند که بعد از مرگ من ، مرا هرگز نخواهند دید .

عبدالرحمن بن عوف هراسان از نزد او خارج شده و نزد عمر رفت و به او گفت : بشنو مادرت چه می گوید .

عمر برخاست و نزد اُم سلمه آمد و از او سؤال کرد سپس گفت : تو را به خدا قسم آیا من هم از جمله آنان هستم ؟

امّ سلمه فرمود : نه و من هرگز کسی را پس از تو تبرئه نخواهم کرد . (۱۸۰)

ابن عوف و عمر از کسانی بودند که در گردنه تبوک حضور داشتند . (۱۸۱)

واضح است که عمر سخت از این مسأله در وحشت بوده به طوری که از حذیفه و امّ سلمه هر دو سؤال کرده است !

و امّ سلمه و حذیفه هر دو از این سؤال عمر که برای آن دو خطر جانی داشته و در فشار و محذور شدید قرار گرفته اند و این فشار از

پاسخی که هر دو داده اند هرگز پس از تو کسی را تبرئه نخواهیم کرد به خوبی معلوم می شود .

نافع بن جبیر بن مطعم می گوید : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نامهای منافقینی که در آن شب تبوک به وی حملهور شدند را به هیچ کس جز حذیفه نفرمود و آنها دوازده نفر بودند . (۱۸۲)

تحقیق نشان می دهد که بر حدیث ابن عساکر مطلبی افزوده اند که در اصل حدیث وجود نداشته و آن اینکه (در میان آنها یعنی منافقین هیچ قریشی وجود نداشت بلکه همه از انصار یا از هم پیمانان انصار بودند !) این کار را کردند تا شبهه را از قریش دور کرده و بر گردن انصار بیندازند . همانطور که در بسیاری از حوادث از جمله سقیفه چنین کرده اند . آنجا هم به دروغ سعد بن عباده را متّهم کردند که برای غصب خلافت تلاش کرده است و جای دیگر عباس بن عبدالمطلب را متهم کردند که شربت مسموم به پیامبر خورانده است . این در حالی است که خودشان در هنگام تلاش برای غصب خلافت بر پیامبر سمّ کشنده نوشاندند . (۱۸۳)

حذیفه می گفت : اگر بر کنار نهری باشم و دست دراز کنم تا مشتی آب برگیرم و بنوشم و در همانحال با شما از آنچه اطّلاع دارم سخن بگویم قبل از آنکه دستم به دهانم برسد مرا خواهند کشت . (۱۸۴)

یعنی اگر حذیفه نام منافقان زنده یا مرده را افشاء می کرد او را به سرعت می کشتند . به همین دلیل است

که در زمـان حکومت ابوبکر و عمر نـام آنـان را نمی گفت امـا بر جنازه منافقان ، نماز نمی خوانـد و اینگونه آنان را افشاء می کرد امّـا در زمـان حکومت عثمـان و علی (علیه السـلام) نـام منافقـان را علناً می گفت و به احتمال قوی همانطور که پیش بینی کرده بود او را کشتند !

از حذیفه نقل شده که می گفت : از ما فرا بگیرید که ما برای شـما ثقه و محل اطمینان هستیم و پس از ما از کسانی فرا بگیرید که آنها از ما فرا گرفته اند و آنها نیز برای شما ثقه هستند امّا از آنان که پس از ایشان می آیند نگیرید .

گفتند : چرا ؟

حذیفه گفت : چون آنان سـخن شـیرین را می گیرند و تلخ آن را وا می گذارند در حالی که شـیرین آن جز با تلخ آن اصلاح نمی پذیرد . (۱۸۵)

و حذیفه گفت : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برایم از حوادثی که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد برایم سخن گفت امّا من از او سؤال نکردم که چه چیزی اهل مدینه را از آن خارج خواهد کرد . (۱۸۶)

آیا ابو موسی اشعری از منافقین است ؟

گفتار و کردار ابو موسـی اشـعری پسـندیده نبود و بزرگان صـحابه او را به نفاق متّهم کرده انـد . از جمله آنها حذیفه است که ابوموسی اشعری را در زمره منافقین گردنه تبوک نام برده است .

در روایت آمـده است که از عمّار یاسـر درباره ابوموسـی سؤال شـد . عمّار گفت : درباره او از حذیفه سـخن بزرگی شـنیدم ; شنیدم که می گوید : صاحب بالاپوش کلاه دار سیاه . .

سپس طوری چهره درهم کشید که دانستم ابو موسی در شب گردنه تبوک در بین منافقین بوده است .

در مسند حذیفه بن یمان از ابوالطّفیل روایت شده که گفت :

بین حذیفه و مردی از گروه گردنه تبوک ، کدورتی چون آنچه بین مردم اتفاق می افتد پیش آمد ، حذیفه به او گفت : تو را به خدا قسم بگو افراد گردنه تبوک چند نفر بودند ؟

ابو موسی اشعری گفت : به ما گفته اند چهارده نفر بوده اند .

حذیفه گفت : در این صورت چون تو هم از زمره آنانی ، ایشان پانزده نفر بوده اند . شهادت می دهم که دوازده نفر از ایشان دشمن خدا و رسول در دنیا و آخرت (روزی که گواهان بر می خیزند) می باشند . (۱۸۷)

مسلم و ابن کثیر این روایت را ذکر کرده اند . (۱۸۸)

در تمام کتابهای سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیز آمده است که گروه منافقین گردنه تبوک ، دشمن خدا و رسول او هستند . (۱۸۹)

ابن عدی در کتاب (الکامل) و ابن عساکر در کتاب (تاریخ) بنابر آنچه در منتخب (کنز العمّال) آمده به اسناد خود از أبی نجاد حکیم روایت کرده اند که گفت : با عمّار نشسته بودم که ابو موسی اشعری آمد و گفت : من و تو را چه می شود (یعنی چرا بین ما کدورت است ؟) آیا من برادر دینی تو نیستم ؟

عمّار گفت : نمی دانم ولی شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که در شب گردنه تبوک تو را لعن می

کرد .

ابو موسی گفت : او برای من استغفار می کرد .

عمّار گفت : من شاهد لعن کردن او بودم ولی شاهد استغفار نبودم . (۱۹۰)

در روایت دیگری ، حذیفه بن یمان از ابو موسی اشعری در زمره منافقین نام می برد . دانشمند اندلسی ، ابن عبدالبرّ در کتابش الأستیعاب می گوید : بدرستی که درباره ابوموسی سخنی روایت شده که خوش ندارم آنرا ذکر کنم و خداوند او را می آمرزد . (۱۹۱)

و در روایت دیگری ، جریر بن عبدالحمید ضبی از أعمش از شقیق أبی وائل از حذیفه بن یمان روایت کرده است که گفت :

(بخدا قسم در تمام اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کسی به اندازه من منافقین را نمی شناسد و من شهادت می دهم که ابوموسی اشعری منافق است .)(۱۹۲)

این مطلب به گوش عبدالله بن عمر رسید امّا او به ابی برده پسر ابوموسی اشعری گفت : پدر تو بهتر از من بود . (۱۹۳)

حذیفه و مالک اشتر درباره ابوموسی اشعری گفتند : او از منافقین است . (۱۹۴) یعنی از مهاجمین به پیامبر (صلی الله علیه وآله) در شب گردنه تبوک !

و از شقیق روایت شده که گفت : با حذیفه نشسته بودیم که عبدالله بن عباس و ابوموسی اشعری وارد مسجد شدند . حذیفه گفت : یکی از ایندو منافق است . سپس گفت : شبیه ترین مردم به رسول خدا (صلی الله علیه وآله)از حیث قربانی و تواضع و هیئت و شمایل عبدالله بن عباس است . (۱۹۵)

و عقیل بن ابی طالب که داناترین فرد به أنساب عرب بود درباره ابوموسی اشعری

گفته است : او فرزندی است دزدیده شده . (۱۹۶) و معاویه نیز از ابوموسی با عنوان حرامزاده طائفه اشعری ها یاد کرده است . (۱۹۷)

ابوموسی اشعری در سال چهل و دو هجری قمری در گذشت . (۱۹۸)

بعضی از مهاجمین به پیامبر (صلی الله علیه وآله) در گردنه تبوک عبارتند از : ابوبکر ، عمر ، عثمان ، طلحه ، سعد بن ابی وقّاص ، ابوسفیان و ابوموسی اشعری .

و صاحب کتاب (منتخب التواریخ) ، عبدالله بن عوف و ابو عبیده بن الجرّاح و معاویه بن ابوسفیان و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و أوس بن حدثان و أبوهریره و ابوطلحه الأنصاری را نیز از گروه منافقین فوق می داند . (۱۹۹)

ابوموسی اشعری در حزب قریش از جناح عمر بود به همین خاطر عمر خیلی نسبت به او سفارش می کرد چنانچه مجاهد از شعبی روایت کرده است : عمر در وصیّت خود نوشت : (هیچ کارگزاری بیش از یک سال برای من نمی ماند) ; ولی ابوموسی اشعری را چهار سال والی بصره گذاشت . (۲۰۰)

متقابلاً ابوموسی اشعری به حمایت از عمر و اولاد او دشمنی با اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کمر همّت بست . وی در جنگ جمل مردم را از پیوستن به امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) باز می داشت و در جریان حکمیّت در جنگ صفین ، علی بن ابیطالب را از خلافت خلع و پیشنهاد داد که عبدالله بن عمر خلیفه شود !

این در حالی است که در حدیث صحیح از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) روایت شده

است : (ای علی دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق) . (۲۰۱)

پی نوشت ها

[۱۳۷] السیره الحلبیه ج ۳ ، ص ۱۴۳ ، چاپ دار احیاء التراث العربی بیروت و دلائل النّبوه ابوبکر أحمد بهیقی ج ۵ ، ص ۲۶۰ ۲۶۲ چاپ دارالکتب العلّمیه بیروت و مسلم نیز آنرا در صحیح خود ص ۵۰ ، کتاب صفات المنافقین و احکامهم روایت کرده است .

[۱۳۸] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۶ ، ص ۲۵۹ .

[۱۳۹] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۲ ، ص ۱۰۳ ، چاپ دارالفکر بیروت .

[۱۴۰] الاستیاب .

[۱۴۱] المغازی النّبویه ، ج ۳ ، ص ۱۰۴۲ ۱۰۴۵ و مجمع البیان ، ج ۳ ، ص ۴۶ و امتاع الأسماع ، ج ۱ ، ص ۴۷۷ .

[۱۴۲] سوره توبه ، آیه ۷۴ و تفسیر ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۶۰۴ و ۶۰۵ .

[۱۴۳] تفسیر ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۶۰۵ .

[۱۴۴] صحیح مسلم ، ج ۸ ، ص ۱۲۳ ، چاپ دارالفکر بیروت .

[۱۴۵] المغازی ، ج ۲ ، ص ۹۸۹ .

[۱۴۶] المغازی ، ج ۲ ، ص ۹۸۹ .

[۱۴۷] سوره توبه ، آیه ۶۵ و ۶۶ .

[۱۴۸] المغازی ، واقدی ، ج ۲ ، ص ۱۰۰۹ .

[۱۴۹] سوره توبه ، آیه ۸۱ و ۸۲ .

[۱۵۰] سوره توبه ، آیه ۱۰۷ .

[۱۵۱] حافظ ابن کثیر آنرا در (البدایه والنهایه) ، ج ۵

، ص ۲۴ ۲۶ از کتاب (المصنّف) نقل کرده است و احمد بن حنبل آنرا از أبی طفیل و ابن سعد از جبیر بن مطعم آنرا روایت کرده اند .

[۱۵۲] شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ، ج ۳ ، ص ۳۹۰ ، چاپ دارالکتب العلمیه مصر و نظریات الخلیفتین از مؤلف کتاب حاضر ، ج ۲ ، ص ۲۶۶ .

[۱۵۳] ابن قیّم جوزیه در زاد المعاد آورده است : (عبدالله بن أبی سعد بن أبی سرح و اسلام او دانسته نشد) .

[۱۵۴] دلائل النّبوه ، بیهقی ، ج ۵ ، ص ۲۵۷ و ۲۵۸ ، چاپ دار الکتب العلمیّه ، بیروت .

[۱۵۵] مصدر قبلی .

[۱۵۶] مُسلم آنرا در کتاب صفات المنافقین و احکامهم حدیث (۹) ، ص ۲۱۴۳ از ابوبکر بن أبی شیبه روایت کرده است .

[۱۵۷] مسلم در کتاب صفات المنافقین و احکامهم حدیث (۱۰) از محمّد بن بشار و محمّد بن مثّنی آنرا روایت کرده است .

[۱۵۸] دلائل النّبوه ، بیهقی ، ج ۵ ، ص ۲۵۷ و ۲۵۸ .

[۱۵۹] اسد الغابه ، ابن اثیر ، شرح حال حذیفه ، ج ۱ ، ص ۴۶۸ .

[۱۶۰] هالك . اصطلاحی است در علم الحدیث و از الفاظ (جرح) راوی است .

[۱۶۱] المُحلّی ، ابن حزم اندلسی ، ج ۱۱ ، ص ۲۲۵ .

[۱۶۲] میزان الاعتدال ، ذهبی ، ج ۴ ، ص ۳۳۷ ، رقم ۹۳۶۲ .

[۱۶۳] در اصطلاح علم الحدیث از الفاظ مدح هستند .

[۱۶۴] در

اصطلاح علم الحدیث از الفاظ مدح هستند .

[۱۶۵] الجرح و التعدیل ، ج ۹ ، ص ۸ .

[۱۶۶] الإصابه ، ج ۱ ، ص ۴۵۴ .

[۱۶۷] البدایه والنهایه ، ج ۴ ، ص ۳۶۲ و ج ۵ ، ص ۳۱۰ ، و ج ۶ ، ص ۲۲۵ .

[۱۶۸] صحیح مسلم ، ج ۳ ، ص ۱۴۱۴ ، حدیث ۹۸ ۱۷۸۷ ، چاپ دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

[۱۶۹] المستدرک ، حاکم نیشابوری ، ج ۳ ، ص ۱۸۱ .

[۱۷۰] المُحلّی ، ابن حزم اندلسی ، ج ۱۱ ، ص ۲۵۵ .

[۱۷۱] الأستیعاب ، ابن عبدالبرّ ، ج ۱ ، ص ۲۷۸ ، که در حاشیه الإصابه چاپ شده و أسد الغابه ، ابن اثیر ، ج ۱ ، ص ۴۶۸ ، و السیره الحلبیّه ، ج ۳ ، ص ۱۴۳ و ۱۴۴ .

[۱۷۲] سوره توبه ، آیه ۸۴ ، (هرگز بر جنازه هیچیک از ایشان (منافقان) که مُرده نماز نخوان و بر قبر او نایست) .

[۱۷۳] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، تألیف ابن منظور ، ج ۶ ، ص ۲۵۳ ، چاپ دارالفکر دمشق .

[۱۷۴] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۶ ، ص ۲۵۳ ، حذیفه از ترس کشته شدن به او خبر نداد و عمر می خواست بفهمد که آیا حذیفه در گردنه تبوک او را شناخته است یا خیر ؟ ! .

[۱۷۵] مصدر قبلی و المستدرک ، حاکم نیشابوری ، ج ۳ ، ص ۱۸۱ .

[۱۷۶] مصدر قبلی .

[۱۷۷]

مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ، ج ۶ ، ص ۲۵۳ ، و اسد الغابه ، ابن اثیر ، شرح حال حذیفه ، ج ۱ ، ص ۴۶۸ و تاریخ دول الاسلام ذهبی ، ص ۲۲ .

[۱۷۸] یعنی ابوبکر .

[۱۷۹] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، تألیف ابن منظور ، ج ۶ ، ص ۲۵۳ ، هر گاه کسی می مرد عمر دنبال حذیفه می فرستاد و اگر او بر نماز میّت حاضر می شد عمر هم نماز می خواند و اگر او حاضر نمی شد عمر هم نماز نمی خواند . نگاه کنید به : الأستیعاب ابن عبدالبرّ اندلسی ، ج ۱ ، ص ۲۷۸ ، که در حاشیه الإصابه چاپ شده و نیز به اسدالغابه ، ابن اثیر ، ج ۱ ، ص ۴۶۸ ، و السیره الحلبیّه ، ج ۳ ، ص ۱۴۳ .

[۱۸۰] مختصر تاریخ دمشق ، ج ۱۹ ، ص ۳۳۴ .

[۱۸۱] منتخب التواریخ ، ص ۶۳ .

[۱۸۲] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ، ج ۶ ، ص ۲۵۳ و المستدرک ، حاکم ، ج ۳ ، ص ۳۸۱ .

[۱۸۳] صحیح بخاری ، ج ۷ ، ص ۱۷ ، و صحیح مسلم ، ج ۷ ، ص ۲۴ و ۱۹۸ و معجم ما استعجم ، عبدالله اندلسی ، ص ۱۴۲ .

[۱۸۴] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ، ج ۶ ، ص ۲۵۹ .

[۱۸۵] همان مصدر .

[۱۸۶] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ، ج ۶ ، ص ۲۴۹ .

[۱۸۷] کنز العمّال ، متّقی هندی

(م ۹۷۵ ه . ق) ، چاپ مؤسسه الرّساله ، بیروت .

[۱۸۸] صحیح مسلم ، ج ۸ ، ص ۱۲۳ ، چاپ دارالفکر ، بیروت ، و تفسیر ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۶۰۵ .

[۱۸۹] تفسیر ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۶۰۵ ، چاپ دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

[۱۹۰] منتخب کنز العمّال ، ج ۵ ، ص ۲۳۴ .

[۱۹۱] الاستیعاب که در حاشیه الأصابه چاپ شده است ، ص۲ ۳۷۲ .

[۱۹۲] الأیضاح ، فضل بن شاذان نیشابوری ، ص ۳۰ ، چاپ مؤسسه الأعلمی ، بیروت .

[۱۹۳] المشکاه ، ص ۴۵۸ و بخاری آنرا روایت کرده است و ابن اثیر در کتابش (الجامع) ، ج ۹ ، ص ۳۶۳ ، از بخاری روایت کرده است و نگاه کنید به صحیح بخاری باب مناقب الانصارص ، ۴۵ .

[۱۹۴] الأستیعاب که در حاشیه چاپ شده است ، ص ۳۷۲ ، و تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۵۰۱ والعقد الفرید ، ابن عبد ربّه ، ج ۴ ، ص ۳۲۵ .

[۱۹۵] سیر اعلام النبلاء ، ذهبی ، ج ۲ ، ص ۳۹۴ و تاریخ الفسوی ، ج ۲ ، ص ۷۷۱ .

[۱۹۶] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۲ ، ص ۱۲۵ .

[۱۹۷] کتاب سلیم بن قیس کوفی ، ص ۱۷۶ .

[۱۹۸] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۶ ، ص ۱۶ و سیر اعلام النبلاء ، ج ۲ ، ص ۳۸ .

[۱۹۹] منتخب التواریخ ، محمّد هاشم خراسانی ، ص

[۲۰۰] الأصابه ، ابن حجر ، ج ۲ ، ص ۳۶۰ و طبقات ابن سعد ، ج ۵ ، ص ۴۵ .

[۲۰۱] صحیح مسلم ، کتاب الایمان ، ج ۱ ، ص ۱۲۰ .

فصل هشتم : لشگر أسامه

خبر دادن پیامبر (صلی الله علیه وآله) از وفات قریب الوقوع خود

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از وفات قریب الوقوع خود در سال ۱۱ هجری خبر داده بود و دلائل آن از قرار زیر است :

۱ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) یک ماه قبل از رحلت خود از آن خبر داده بود . (۲۰۲)

۲ روزی ابوسفیان بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) وارد شد و گفت : ای رسول خدا می خواهم از شما چیزی بپرسم .

پیامبر فرمود : اگر بخواهی ، پیش از آنکه بپرسی تو را از آن باخبر خواهم کرد .

ابوسفیان گفت : خبر کن !

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : می خواهی از مقدار عمر من سؤال کنی .

گفت : آری ای رسول خدا .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : من شصت و سه سال خواهم زیست .

گفت : گواهی می دهم که تو راستگو هستی .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : اینرا از سر زبانت می گویی نه با قلبت . (۲۰۳)

۳ رسول خدا بر منبر برآمد تا با اهل دین و دنیا وداع گوید در حالی که می فرمود : آگاه باشید هر کس از سوی محمّد بر او ستمی شده است برخیزد و هم اکنون قصاص کند . (۲۰۴)

۴ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) یک شب پیش از رحلت خود به أبی مویهبه فرمود : کلیدهای خزائن دنیا و جاودانگی در آن

و بهشت بر من عرضه گردید و سپس بین آنها ولقای پروردگار و بهشت مخیّر شدم . . نه بخدا قسم ای ابو مویهبه (بدان) که من لقای پروردگارم را اختیار کردم . (۲۰۵)

۵ پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حجه الوداع و در برابر مسلمانان آن زمان فرمود : جبرئیل هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می داشت و امسال دوبار آن را بر من عرضه کرد جز آن نیست که اجل من فرا رسیده است . (۲۰۶)

۶ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در غدیر خم در برابر اجتماع مسلمین اعلام فرمود : ای مردم نزدیک است که (از سوی خداوند فرا خوانده شوم) و دعوت حق را اجابت کنم . من مسئولم و شما نیز مسئولید ; حالا چه می گویید ؟ (۲۰۷)

۷ یک شب عبّاس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر) در خواب دید که ماه از زمین به آسمان برده شد .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به او فرمود : آن ماهی که در خواب دیدی برادر زاده ات می باشد . عباس گفت : دانستیم که بقای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در بین ما اندک خواهد بود . (۲۰۸)

۸ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : آیا گمان می کنید من آخرین نفر شما از حیث وفات هستم ، چنین نیست آگاه باشید که من قبل از شما وفات خواهم کرد . (۲۰۹)

در این صورت مسلمانان و به ویژه مسلمانان مدینه از نزدیک بودن وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) آگاه بودند و این

نکته ای است که واجب است هر که جریانات سقیفه و قبل و بعد آن را می خواند یا درباره آن می اندیشد آن را فراموش نکند .

۹ عایشه را از وفات قریب الوقوع خود چنین آگاه فرمود : مرا با گریه و صدا و فریاد آزار نده . (۲۱۰)

۱۰ عبدالله بن مسعود می گوید : حبیب ما پیامبر (صلی الله علیه وآله) خبر رحلت خود را یک ماه پیش از وفاتش به ما داد وقتی هنگام فراق نزدیک شد ما را در خانه مادرمان عایشه جمع کرد سپس نگاهی عمیق به ما کرد و چشمانش به اشک نشست و فرمود :

(خوش آمدید ، خداوند شما را رحمت کند ، خداوند شما را پناه دهد ، خداوند شما را حفظ فرماید ، خداوند شما را بلند مرتبه گرداند ، خداوند به شما نفع و سود رساند ، خداوند شما را توفیق دهد ، خداوند شما را یاری رساند ، خداوند شما را سالم دارد ، خداوند شما را بپذیرد ، شما را به تقوای الهی سفارش می کنم و به خداوند برای شما توصیه می کنم و از او می خواهم پس از من امورتان را سرپرستی کند و شما را به او می سپارم . من برایتان بیم دهنده و بشارت دهنده ام . بر خدا در میان بندگانش و سرزمین هایش برتری مجویید زیرا خداوند به من و شما فرموده :

) تِلکَ الدّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدونَ عُلوّاً فِی الأَرضِ وَلا فَساداً وَالعاقِبَةُ لِلْمُتَّقین (آن سرای آخرت (بهشت ابدی) را برای کسانی قرار داده ایم که

سرکشی و فساد در زمین نمی کنند و عاقبت نیکو خاص تقوا پیشگان است .

و نیز فرمود :) أَ لَیسَ فی جَهنَّمَ مَثْوَی لِلْمُتَکبِّرِینَ (آیا جایگاه متکبّران دوزخ نیست ؟

گفتیم ای رسول خدا ، اجل تو چه هنگام است ؟

فرمود : فراق نزدیک شده است و بازگشت به سوی خدا و به سوی سدره المُنتهی است .

گفتیم : چه کسی تو را غسل خواهد داد ای پیامبر خدا ؟

فرمود : از اهل بیتم هر که (به من) نزدیکتر است و در صورت نبودن وی آنکه پس از او نزدیکتر است .

گفتیم : در چه چیز تو را کفن کنیم ای پیامبر خدا ؟

فرمود : اگر خواستید در همین لباسم یا در پارچه سفید مصری یا در جامه ای یمنی .

گفتیم : چه کسی بر تو نماز خواهد خواند ؟

فرمود : آرام باشید ، خداوند شما را بیامرزد و شما را از سوی پیامبرتان جزای خیر دهاد . پس گریستیم و پیامبر گریست و فرمود : هنگامی که مرا غسل دادید و کفن کردید مرا بر همین بسترم ، در خانه ام و برلبه قبرم قرار دهید سپس مدّتی از نزد من بیرون روید که همانا اوّلین کسی که بر من نماز خواهد خواند همنشین و دوستم جبرئیل است آنگاه میکائیل و سپس اسرافیل و پس از او ملک الموت (عزرائیل) با تمامی فرشتگان .

سپس فوج فوج بر من وارد شوید و نماز بخوانید و سلام دهید و مرا با گریه و فریاد و ضجّه آزار ندهید و ابتدا مردان اهل بیتم بر من نماز خوانند سپس زنان ایشان و

بعد از آنها شما . . .)(۲۱۱)

۱۱ و هنگام بیماری دردناکش به فاطمه (علیها السلام) خبر رحلتش را داد . (۲۱۲)

در قرآن کریم نیز آیاتی در تأیید وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است از جمله :

) وَما مُحَمّدٌ اِلاّ رسولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ إِنْقَلَبْتُم عَلى أَعْقابِكُمْ (و محمّد نیست مگر پیامبری (از سوی خدا) که قبل از او نیز پیامبرانی بوده اند آیا اگر او وفات کند یا کشته شود به جاهلیّت باز می گردید ؟ (۲۱۳)

و) كُلُّ نَفْس ذائِقَةُ المَوْتِ (هر نَفْسی شربت مرگ را خواهد چشید . (۲۱۴)

و) اِنَّکَ مَيِّتٌ و اِنَّهُمْ مَيِّتونَ (تو می میری و آنان نیز می میرند . (۲۱۵)

آیا ممکن است پس از این همه دلایل قرآنی و حدیثی ، عمر بن خطّاب و عثمان ، مرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله)را انکار کنند ؟ !

فرا خوانده شدن گروه قریش برای شرکت در لشگر أسامه

پس از بازگشت از حجّه الوداع و رسیدن به غدیر خم ، پیامبر (صلی الله علیه وآله) امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام)را به خلافت خود منصوب فرمود و او را به عنوان امام و پیشوای مردم معرفی نمود و مردم با علی (علیه السلام)بیعت کردند .

آنگاه پیامبر ، در مدینه مردم را به رفتن برای جنگ با رومیان بسیج کرد و از بیشتر صحابه اش خواست تا در آن لشگر حضور یابند . مهمترین کتب حدیثی و تاریخی وجود ابوبکر ، عمر ، عثمان و ابو عبیده جرّاح را در میان آنان که برای حمله به شام فرا خوانده شده بودند ، ذکر می کنند .

ابن

سعد در اینباره می نویسد :

(وقتی صبح روز پنجشنبه شد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با دست خود پرچمی برای أسامه بست و سپس فرمود : به نام خدا و در راه خدا غزوه کن و با کسانی که به خدا کافرند بجنگ . أسامه خارج شد و در (جرف) اردو زد و هیچکس از بزرگان مهاجرین و انصار باقی نماند الاّ اینکه به پیوستن به این لشگر فراخوانده شدند از جمله ابوبکر ، عمر ، ابوعبیده جرّاح ، سعد بن ابی وقّاص و سعید بن زید و غیر آنها . . . (۲۱۶)

پس از درگذشت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، ابوبکر از أسامه خواست تا اجازه دهد که عمر بن خطاب در مدینه بماند و رخصت دهد تا او در حمله شام شرکت نجوید . (۲۱۷)همچنین بقیّه سران حزب قریشی نیز به این جنگ نرفتند .

بنابراین با دلیل قاطع و نص متواتر ثابت می شود که ابوبکر ، عمر ، عثمان و ابوعبیده جرّاح در لشگر أسامه بوده اند .

مخالفت گروه قریش با حمله أسامه به شام

پس از آنکه فراخوانی گروه قریش و از جمله آنها ابوبکر ، عمر ، عثمان و ابو عبیده جرّاح را به لشگر أسامه بن زید ثابت کردیم ، اینک ناخشنودی آنها از این حمله و مخالفت شان با آن و خودداری آنها از پیوستن به افراد زیر پرچم أسامه چه در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) و چه در زمان خلافت ابوبکر را بیان می کنیم .

اثبات این مطلب ، روشن می کند که گروه قریش به شدّت خواستار مرگ زود هنگام پیامبر (صلی الله علیه

وآله)بودنـد تا با لشـگر أسامه به شام نرونـد زیرا می ترسـیدند که به جنگ رومیان در شام برونـد و خلافت به علی بن ابیطالب (علیه السلام)انتقال یابد .

خـاطره های جنگ مؤته هنوز در اذهان ایشان حضور داشت ; جایی که جعفر بن ابیطالب و زیـد بن حارثه و عبـدالله بن رواحه شهید شدند .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) روز دوشنبه ، ابوبکر ، عمر و جمعی از مسلمانانی که در مسجد حاضر شده بودند را طلبید و فرمود : مگر دستور ندادم که لشگر أسامه را روانه کنید ؟

گفتند : بله ای رسول خدا .

فرمود : پس چرا در فرمان تعلّل کردید ؟

ابوبکر گفت : من بیرون رفتم و دوباره برگشتم تا عهد خویش را با تو تجدید کنم .

و عمر گفت : یا رسول الله من خارج نشدم زیرا دوست نداشتم که احوال تو را از سواران (رهگذر) سؤال کنم .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : لشگر أسامه را روانه کنید . و سه بار آن را تکرار کرد . (۲۱۸)

عمر مخالفت با حمله أسامه را حتّی در زمان ابوبکر هم ادامه داد تا آنجا که به ابوبکر گفت :

انصار از من خواسته اند تا به تو بگویم که آنها از تو می خواهند مردی مسن تر از أسامه را به فرماندهی بگماری .

ابوبکر که نشسته بود از جا جَست و ریش عمر را گرفت و گفت : مادرت به عزایت بنشیند ای پسر خطّاب ، به من امر می کنی او را که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به کار گماشته عزل کنم . (۲۱۹)

عمر علیرغم فرمایش رسول خدا

(صلی الله علیه وآله) همچنان بر مخالفت خود با حمله أسامه پای می فشرد چنانچه از پیوستن به لشگر اسامه خودداری کرد و ابوبکر برای او از اسامه اجازه گرفت تا در مدینه بماند ; آمده است :

(ابوبکر به اسامه دستور داد تا لشگر را روانه کند و از او خواست تا عمر را واگذارد تا یاور وی در کارهایش باشد . اسامه گفت : درباره خودت چه می گویی ؟ (ابوبکر یکی از افراد لشگریان اسامه به شمار می رفت) . ابوبکر گفت : برادرزاده ! دیدی که مردم چه کردند ، پس عمر را برایم بگذار و یکسره روانه شو . پس اسامه با مردم خارج شد) . (۲۲۰)

و به همین ترتیب ابوبکر و عمر و عثمان و عبدالرحمان بن عوف و غیره از پیوستن به لشگر اسامه در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) و در زمان حکومت ابوبکر خودداری کردند .

این پافشاری گروه قریش را بر نافرمانی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نشان می دهد و نیز هراس آنان از شرکت در جنگ خونین با روم را .

یکی از صفات بارز افراد حزب قریشی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و در زمان خلفای پس از او عدم شرکت در جنگها یا فرار از جنگها به هر وسیله ممکن است ! (۲۲۱)

اهمّ کارهای گروه قریش علیه رسول خدا (صلی الله علیه وآله)قبل و بعد از شهادت آن حضرت

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، گروه قریش را به پیوستن به لشگر اسامه فرا خواند دشمنی دیرینه آنان با پیامبر (صلی الله علیه وآله) به اوج خود رسید و کسانی که آماده تسلّط بر حکومت بودند نتوانستند

وصیّت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره علی (علیه السلام) را تحمّل کنند .

آراء و گفتار و کردار مخالفین پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در نمونه های ذیل می توان مشاهده کرد :

۱ گروه قریش از پیوستن به لشگر اسامه خودداری کرد و در رأس آنها ابوبکر و عمر بودند . ابوبکر پس از آنکه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مسموم شد به (سنح) رفت و همانا در کنار همسرش ماند و تنها هنگامی بازگشت که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به وسیله سمّ به شهادت رسیده بود . (۲۲۲)

نافرمانی ابوبکر از شرکت در لشگر اسامه تا پس از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)ادامه یافت و وی به هیچ وجه نه به عنوان فرمانده و نه به عنوان سرباز علیرغم درخواست اسامه از او به این لشگر نپیوست .

عمر نیز پیوستن به لشگر اسامه را چه در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) و چه در زمان حکومت ابوبکر و علیرغم فرمان صریح پیامبر (صلی الله علیه وآله) نپذیرفت و پا از این فراتر نهاده و از ابوبکر خواست تا اسامه را از پست فرماندهی اش عزل کرده و با این کار با فرمان الهی در خصوص نصب اسامه به فرماندهی لشگر مخالفت کند .

امّا همو پس از آنکه مخالفت ابوبکر را با این مسئله دریافت در طول خلافت ابوبکر همواره اسامه را با لقب (امیر) خطاب می کرد ! ! ابن کثیر در اینباره می گوید :

(هر گاه عمر ، اسامه بن زید را دیدار می

کرد می گفت : السّلام علیک یا امیر !) . (۲۲۳)

۲ عمر و گروه قریش در همان ایّام به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفتند که او هذیان می گوید(۲۲۴) و فرمایش او را که تصریح فرموده بود کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم زیر پا گذاشتند و نظریه خود را مبنی بر اینکه کتاب خدا ما را کافی است مطرح ساختند ! (۲۲۵)

۳ زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در روز پنجشنبه خواستند که به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کاغذ و دواتی داده شود امّا عمر به آنها گفت : ساکت شوید . (۲۲۶)

۴ عایشه از زبان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به پدرش دستور داد که صبح روز دوشنبه با مردم نماز جماعت بخواند پس پیامبر (صلی الله علیه وآله) از این دروغ خشمگین شد و در حالیکه به علی (علیه السلام) و قثم بن عبّاس تکیه کرده بود برای نماز بیرون آمد و با مردم نماز جماعت خواند . (۲۲۷)

۵ گروه قریش از دفن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در روزهای دوشنبه و سه شنبه جلوگیری کرد تا ابوبکر از ناحیه (سنح) باز گردد و عباس بن عبدالمطلب به آنها گفت : بدن پیامبر (صلی الله علیه وآله)بدبو می شود . (۲۲۸)

۶ حسد و کینه گروه قریش نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بهتر آشکار شد هنگامیکه از حضور در مراسم غسل دادن و کفن کردن آنحضرت خودداری کرده و به سقیفه بنی ساعده شتافتند تا بیعت با ابوبکر را سامان دهند . (۲۲۹)

۷

ابوعبیـده جرّاح که قبر کن قبور مهاجرین در مـدینه بود از حفر قبر رسول خـدا خودداری کرد و به سـقیفه بنی ساعده شـتافت . ناچار اهل بیت پیامبر (صـلی الله علیه وآله) از ابی طلحه حفّار قبور انصار درخواست کردنـد تا برای رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) قبری حفر کند . (۲۳۰)

در صحیح بخاری روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده که در بخشی از آن می فرماید :

(. . . همچنان که من ایستاده بودم ناگهان گروهی پیدا شدند و هنگامی که آنها را شناختم مردی از بین من و آنان بیرون آمد و به ایشان گفت : بیایید .

گفتم : کجا ؟

گفت : به خدا بسوی آتش .

گفتم : چه کرده اند ؟

گفت : آنها پس از تو مرتد شده و به عقب بازگشتند .

سپس ناگهان گروهی دیگر پدید آمدند و وقتی آنها را شناختم مردی از بین من و آنها خارج شد و گفت : بیایید .

گفتم : کجا ؟

گفت : بخدا قسم به سوی آتش .

گفتم : چه کرده اند ؟

گفت : آنها پس از تو مرتد شده و به عقب (جاهلیّت) بازگشتند .

پس نمی بینم که کسـی از ایشان (از آتش) خلاصـی یابد مگر به اندازه شتران گمشده (که بسیار کم از آنان بازگشته و پیدا می شوند) . (۲۳۱)

۸ پس از آنکه رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) در شب چهارشـنبه دفن شـد ، گروه قریش در روز چهارشـنبه و پس از انجـام بیعت عمومی ابوبکر ، به خانه فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله)هجوم

آوردند ; هجومی که سبب کشته شدن فاطمه و جنین او محسن گردید . (۲۳۲)

این مطالب به روشنی شدّت و میزان آتش دشمنی و درگیری بین گروه قریش و پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نشان می دهد . این دشمنی به حدّی است که هر لحظه انسان متوقّع است به حمّامی از خون منتهی گردد (۲۳۳) لکن عملاً با کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله) بدست آنها موقّتاً فروکش کرد .

خشم پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر گروه قریش و سخنان او درباره آنها

پس از شدّت یافتن درگیری بین پیامبر (صلی الله علیه وآله) و حزب قریش ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله)به شدّت گفتار و کردار قریش و در رأس آنها ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه را بشرح ذیل رد کرد :

۱ سرپیچی کنندگان از شرکت در لشگر اسامه را لعن فرمود . (۲۳۴)

۲ در ردّ بر کلام سخیف ایشان در روز پنجشنبه که گفتند (پیامبر هذیان می گوید) و در جواب به کلام عمر که به زنهای پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفته بود (ساکت باشید) در حالیکه در بین آنها بانوانی بزرگوار چون اُمّ سلمه و غیره حضور داشتند و نیز از اهل بیت رسول خدا حضرت فاطمه حضور داشت ; رسول خدا (صلی الله علیه وآله)فرمود : ایشان (همسران و فاطمه (علیها السلام)) از شما بهترند . (۲۳۵)

۳ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، عمر و یارانش را در روز پنجشنبه با گفتن کلمه (برخیزید) از منزل اخراج فرمود . (۲۳۶)

۴ پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عایشه و حفصه در صبح روز دوشنبه (روز

وفاتش) و در ردّ بر کار آنها که پدرانشان ابوبکر و عمر را برای نماز جماعت بدون اذن پیامبر به مسجد خوانده بودند ، فرمود : شما چون زنان اطراف یوسف هستید . (۲۳۷)

۵ پیامبر (صلی الله علیه وآله) آرزومند مرگ سریع عایشه پیش از وفات خودش بود . عایشه گفت : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مرگ مرا آرزو کرد و به من فرمود :

دوست داشتم که پیش بیاید تا زنده هستم بر تو نماز بخوانم و تو را دفن کنم . (۲۳۸)

یعنی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مرگ عایشه را قبل از آنکه در قتل پیامبر شرکت جوید و در فتنه تاریک افتد و مسیر بصره را برای جنگ با علی (علیه السلام) پوید ، آرزو می فرمود .

۶ پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره منزل عایشه می فرمود : فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست ;از اینجاست که شاخ شیطان بیرون می آید . (۲۳۹)

۷ پس از آنکه او را سمّ دادند ، کار ایشان را عمل شیطانی نامید . (۲۴۰)

۸ و بعد از مسمومیّت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و قبل از وفاتش ، عایشه می گوید : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به بقیع رفت سپس رو به من کرد و فرمود : وای بر او (زن) اگر می توانست انجام نمی داد . (۲۴۱)

این تصریح آشکاری است بر اقدام عایشه بر ارتکاب کاری مهّم شبیه کار او در جنگ جمل یعنی مسموم کردن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به نفع پدرش

و گروه او که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از آن به عدم تسلّط عایشه بر هوای نفسش و اقدام او بر یک جنایت بزرگ تعبیر کرد .

مالك بن أنس روایتی را نقل می کند که بیانگر واقعه ای ناشناخته و مهمّ از سوی ابوبکر است . وی می گوید :

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به شهدای اُحُد فرمودند : من بر اینان گواهی می دهم .

ابوبکر گفت : ای رسول خدا مگر ما برادران ایشان نیستیم ؟ اسلام آوردیم همچنان که آنان اسلام آوردند و جهاد کردیم همانگونه که آنان جهاد کردند .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : آری ، امّا نمی دانم پس از من چه خواهید کرد .

پس ابوبکر گریه کرد و گفت : آیا ما پس از تو زنده خواهیم بود . (۲۴۲)

این از دلایل نبوّت است زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به ابوبکر و عایشه از جنایت شان (قبل و بعد از اقدام آنها به مسموم کردن پیامبر (صلی الله علیه وآله)) و نیز وفات خود قبل از وفات آندو خبر داده است .

آیا گروه قریش کسی از مسلمانان را کشته است ؟

رجال حزب قریشی بسیاری از مردم را با وسایل گوناگون و به ویژه با مکر و حیله ، ترور کرده اند . یک روز پس از خاکسپاری رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، عمر و پیروانش به دستور ابوبکر به خانه فاطمه هجوم بردند و عمر درب خانه را بر فاطمه (علیها السلام) که پشت درب ایستاده بود فشار داده و بدون اجازه او به زور وارد خانه اش شدند . (۲۴۳)

آنان فاطمه را کشتند پس از

آنکه پـدرش را کشـته بودنـد ; بطوریکه تنها مدّت کوتاهی پس از آن حادثه زیست . یعقوبی می گوید : فاطمه پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سی روز یا سی و پنج روز بیشتر زنده نبود و این کمترین زمانی است که در مورد مدّت زنده بودنش پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفته اند . (۲۴۴)

قول دیگر ، چهل روز است و قول سوّم ، هفتاد و پنج روز که این قولِ مشهور می باشد .

قول چهارم ، نود و پنج روز است که قولِ قویتری است . (۲۴۵)

امام صادق (علیه السلام) فرموده است : او در سوّم جمادی الثّانی سال یازدهم هجری درگذشت . (۲۴۶)

بانوی بانوان جهان از روزی که پـدرش کشـته شـد تا روزی که خودش به شـهادت رسـید از صـحبت کردن با ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه خودداری ورزید . (۲۴۷)

بعدها گروه قریش ، بسیاری دیگر از صحابه را نیز از پای درآورد از جمله : سعد بن عباده و خالد بن سعید بن عاص و ابوذر و عبدالله بن مسعود(۲۴۸) را بی آنکه جرمی از قبیل ارتداد ، زنای محصنه یا کشتن مؤمن را مرتکب شده باشند .

پس از آنکه حزب قریشـی ، رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) و دختر او فاطمه را به شـهادت رساند ، قدم جلو گذاشت تا بقیّه اهل بیت را نیز به قتل رسانده و سنّت نبوی را از جهات فرهنگی و سیاسی و علمی حذف کند .

آنها گفتند : (حسبنا کتاب الله) یعنی کتاب خدا ما را کافی است و جلوی نوشتن سنّت پیامبر (صلی

الله علیه وآله) و تفسیر قرآن را گرفتند ; این در حالی بود که به کعب الأحبار یهودی و تمیم داری اجازه می دادند که در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پند و اندرز دینی بدهند ! ! (۲۴۹)

همچنین بعضی از افراد حزب قریشی برای به دست آوردن حکومت و حذف رقبای خود اقدام به قتل بعضی دیگر از افراد حزب نمودند چنانچه ابوبکر و دوست او عتاب بن اسید اموی را مسموم و سپس پزشک اعراب (ابن کلده) که موضوع قتل را افشاء کرده بود ، کشتند . (۲۵۰)

و معاویه که بخاطر بنی امیّه همه سرشناسان قریش از قبیل عبدالرحمن بن أبی بکر و عایشه و عبدالرحمن بن خالد بن ولید و سعد بن أبی وقّاص و امام حسن مجتبی (علیه السلام)و زیاد بن أبیه را کُشت . (۲۵۱)

پی نوشت ها

[۲۰۲] لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی ، ج ۱ ، ص ۴۵۶ .

[۲۰۳] بحارالأنوار ، ج ۲۲ ، ص ۵۰۴ .

[۲۰۴] تاریخ الطبری ، حوادث سنه ۱۱ ه . ق ، ج ۲ ، ص ۴۳۳ و ۴۳۴ .

[۲۰۵] دلائل النّبوه ، بیهقی ، ج ۷ ، ص ۱۶۲ و البدایه والنّهایه ، ابن کثیر ، ج ۵ ، ص ۲۲۴ .

[۲۰۶] صحیح البخاری ، باب جبرئیل قرآن را بر پیامبر عرضه می کرد ، الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۱۹۴ .

[۲۰۷] سنن ترمذی ، ج ۲ ، ۲۹۸ و سنن ابن ماجه ، ص ۱۲ .

[۲۰۸] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ .

[۲۰۹]

الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ .

[۲۱۰] مختصر تاریخ ابن عساکر ، ج ۲ ، ص ۳۷۱ .

[۲۱۱] تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۵ و سوره های قصص ، آیه ۸۳ و زمر ، آیه ۶۰ .

[۲۱۲] صحیح البخاری ، باب مناقب فاطمه ۳ ، ج ۵ ، ص ۶۵ و صحیح مسلم ، باب فضایل فاطمه ۳ ، والطبقات ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ .

[۲۱۳] سوره آل عمران ، آیه ۱۴۴ .

[۲۱۴] سوره آل عمران ، آیه ۱۸۵ .

[۲۱۵] سوره زمر ، آیه ۳۰ .

[۲۱۶] الطبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ و البدایه والنّهایه ، ج ۸ ، ص ۷۳ و عیون الأثر ، ابن سیّد الناس ، ج ۲ ، ص ۲۸۱ و السیره النّبویه ، احمد زینی رحلان ، ج ۲ ، ص ۳۳۹ و شرح نهج البلاغه ، ج ۶ ، ص ۵۲ و . . .

[۲۱۷] عیون الأثر ، ابن سیّد الناس ، ج ۲ ، ص ۲۸۲ و تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۲۷ و تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۶۲ و الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۲ ص ۳۳۵ و مختصر تاریخ دمشق ، ج ۴ ، ص ۲۵۱۲ و الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۱۹۱ .

[۲۱۸] الإرشاد ، شیخ مفید ، ص ۹۶ .

[۲۱۹] تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۶۲ و تاریخ ابوالفداء ، ج ۱ ، ص ۲۲۰ .

[۲۲۰] البدایه

والنّهایه ، ج ۸ ، ۷۳ .

[۲۲۱] نظریات الخلیفتین ، از مؤلّف حاضر ، ج ۱ ، ص ۲۵۵ ۲۹۳ .

[۲۲۲] زیرا در این هنگام فرستاده عمر یعنی سالم بن عبید نزد او آمد . کنز العمّال ، متقی هندی ، ج ۷ ، ص ۲۳۲ .

[۲۲۳] التّحفه اللطیفه ، سخاوی و البدایه والنّهایه ، ابن کثیر ، ج ۸ ، ص ۷۳ .

[۲۲۴] گروه قریش عبارتند از : ابوبکر ، عمر ، ابن جرّاح ، ابن عوف ، عایشه ، حفصه ، عثمان ، ابن ابی وقّاص ، و عمرو بن عاص . مسند احمد بن حنبل ، ج ۱ ، ص ۳۲۵ و صحیح مسلم ، آخر وصایا و اوایل جزء دوّم .

[۲۲۵] الملل والنّحل ، شهرستانی ، ج ۱ ، ص ۲۲ .

[۲۲۶] منتخب کنز العمّال ، متّقی هندی ، ج ۳ ، ص ۱۱۴ .

[۲۲۷] البدایه والنّهایه ، ابن کثیر ، ج ۵ ، ص ۲۵۳ و تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۹ و سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۳۰۱ .

[۲۲۸] تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۳ و انساب الأشراف ، ج ۱ ، ص ۵۶۸ .

شگفتا ، آیا آنان نمی دانند که پیکر پاک پیامبر (صلی الله علیه وآله) هرگز بدبو نمی گردد هر چند روزگاری دراز بر آن بگذرد ؟ ! اینک و پس از قرنها که از وفات بعضی از بزرگان شیعه می گذرد بدن ایشان را صحیح و سالم مشاهده کرده اند تا چه رسد به بدن پاک معصومین(علیهم السلام) (مترجم)

.

[۲۲۹] مسند احمد حنبل ، ج ۱ ، ص ۵۵ و صحیح بخاری ، ج ۴ ، ۱۱۱ و تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۶ .

[۲۳۰] تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۵۲ و اسد الغابه ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۳۳۳ و الطبقات الکُبری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۹۴ .

[۲۳۱] صحیح بخاری ، ج ۸ ، ص ۱۵۰ ، در لسان العرب ، ج ۱۱ ، ص ۷۱۰ ، در حدیث حوض آمده است : رهایی نمی یابد از آنان مگر به اندازه (همل النعم) همل یعنی شتران گمشده و واحد آن هامل است . یعنی رهایی یابنده از آنان به اندازه رهایی یافتن شتران گمشده ، اندک است .

[۲۳۲] العقد الفرید ، ج ۴ ، ص ۲۵۹ و تاریخ ابوالفداء ، ج ۱ ، ص ۱۵۶ و تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۱۹۸ .

[۲۳۳] چنانچه به فاصله اندکی در کربلا خاندان پیامبر را قتل عام کردند و یزید سرود که : لیت اشیا خی ببدر شهدوا . . کاش پدرانم در جنگ بدر زنده بودند و می دیدند که چگونه از خاندان محمّد انتقام گرفتیم .

[۲۳۴] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۶ ، ص ۵ .

[۲۳۵] کنزالعمّال ، متقی هندی ، ج ۳ ، ۱۳۸ .

[۲۳۶] مسند احمد حنبل ، ج ۱ ، ص ۳۲۵ و صحیح مسلم ، ج ۱ ، ص ۲۳۳ و السقیفه و الخلافه ، جوهری و صحیح البخاری ، ج ۲ ،

ص ۱۱۸ .

[۲۳۷] تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۹ و سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۳۰۱ .

[۲۳۸] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۶ .

[۲۳۹] صحیح البخاری ، ج ۴ ، ص ۹۲ و ۱۷۴ و ج ۵ ، ص ۲۰ ، و ج ۸ ، ص ۹۵ و صحیح مسلم ، ج ۸ ، ص ۱۷۲ ، و سنن ترمذی ، ج ۲ ، ص ۲۵۷ .

[۲۴۰] البدایه والنّهایه ، ابن کثیر ، ج ۵ ، ص ۲۴۵ .

[۲۴۱] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۳ .

[۲۴۲] الموطأ مالک بن أنس ، ص ۲۳۶ .

[۲۴۳] انساب الأشراف ، ج ۱ ، ص ۵۸۶ و اعلام النّساء ، ج ۴ ، ص ۱۱۴ و مروج الذّهب ، مسعودی ، ج ۳ ، ص ۷۷ .

[۲۴۴] تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۱۵ .

[۲۴۵] مصدر سابق .

[۲۴۶] دلائل النّبوه ، طبری ، ص ۴۵ .

[۲۴۷] صحیح البخاری ، ج ۵ ، ص ۱۷۷ و تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۲۰۲ و الامامه والسّیاسه ، ج ۱ ، ص ۱۴ و اعلام النّساء ، ج ۳ ، ص ۳۱۴ و صحیح مسلم ، ص ۱۲۵۹ .

[۲۴۸] العقد الفرید ، ابن عبدربّه ، ج ۴ ، ص ۲۴۷ و السقینقه والخلافه ، عبدالفتاح عبدالمقصود ، ص ۱۳ و تاریخ أبی زرعه ، ص ۱۱۱ و اسدالغابه ، ج ۱ ، ص ۳۵۹ و تاریخ ابوالفداء ، ج ۱ ، ص ۳۳۳ .

[۲۴۹] مجمع الزّواید ،

ص ۱۹۰ و تاریخ أبی زرعه ، ص ۳۳۵ والطبقات ، ابن سعد ، ج ۵ ، ص ۱۴۰ و تاریخ ابن کثیر ، ج ۸ ، ص ۱۰۷ و تاریخ المدنیه المنوّره ، عمر بن شبه ، ج ۱ ، ص ۱۲ .

[۲۵۰] نگاه کنید به اغتیال الخلیفه أبی بکر و السّیده عایشه ، اثر مؤلّف حاضر .

[۲۵۱] نظریات الخلیفتین ، از مؤلّف حاضر ، ج ۲ ، ص ۱۲۹ ۱۵۱ و العقد الفرید ، ابن عبدربّه ، ج ۴ ، ص ۲۴۷ و ۲۵۰ و طبقات ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۹۸ و مروج الذّهب مسعودی ، ج ۲ ، ص ۳۰۱ و ۴۱۰ و سنن بیهقی ، ج ۹ ، ص ۱۲۸ و مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۸ ، ص ۲۶ و ج ۲۴ ، ص ۲۴ والکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۲۰۴ و ۳۵۳ والبدایه والنّهایه ابن کثیر ، ج ۸ ، ص ۹۲ و تاریخ الطبری ، حوادث جنگ بدر و تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۳۸ والأستیعاب ، ج ۲ ، ص ۳۹۳ و الأصابه ، ج ۳ ، ص ۳۰۶ و مقاتل الطّالبین ، ص ۴۷ و ۴۸ و مستدرک الحاکم ، ج ۳ ، ص ۴۶۷ و أنساب الأشراف ، بلاذری ، ج ۳ ، ص ۵۸ . ۶۰

ص (۱۱۸)

فصل نهم : حقایقی تحریف شده

عایشه و حفصه همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله)

برای آشنائی با شخصیّت ایندو ، بهترست که برخی از کارهای ایشان را مرور کنیم :

بخاری دوری جستن پیامبر (صلی الله علیه وآله) از زنانش یعنی طلاق عایشه و حفصه را ذکر

کرده است . (۲۵۲)

مسلم نزول آیه) عَسی رَبُّهُ إِنْ طَلَّقکُنَّ أَنْ یُبْدِلُه أَزواجاً خَیراً مِنْکُنَّ مُسْلِمات مُؤمِنات امید است که اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) شما را طلاق داد خدا به جای شما زنانی بهتر از شما به او بدهد که همه با مقام تسلیم و ایمان باشند . (۲۵۳) (را درباره این حادثه تأیید کرده است .

حاکم نیز گفته است : پیامبر (صلی الله علیه وآله) عایشه و حفصه را طلاق داد امّا دوباره رجوع فرمود . (۲۵۴)

این از چیزهایی است که بداخلاقی ، ناسازگاری و عدم محبّت ایندو را نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می رساند و نیز مبیّن خشم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نسبت به آندو می باشد و آندو چون همسران نوح و لوط هستند .

خداوند متعال درباره آندو می فرماید :) ضَرَب اللهُ مثلاً لِلَّذینَ کَفَروا إِمرأه نوح وَامرأه لوط کانتا تحتَ عَبْدَینِ مِنْ عِبادِنا صالحَینِ فَخانَتاهُما . . . یعنی خدا برای کافران ، زن نوح و زن لوط را مثل آورد که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها خیانت ورزیدند . . . (۲۵۵]) (

حفصه و عایشه علیه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و برای آزار او اتّفاق کرده بودند (۲۵۶) و آیه نازل شد که :) إِنْ تَتُوبا إلی اللهِ فَقَد صَغَت قُلُوبکما وَإِنْ تَظاهَرا علیه . . . یعنی حتّی اگر به درگاه الهی توبه کنید (بدانید) که قلبهایتان لغزش یافته است و اگر بر آزار او اتّفاق کنید . . . (۲۵۷]) (

عایشه و حفصه آنقدر رسول خدا (صلی

الله علیه وآله) را آزار می دادند که تمام آنروز را خشمگین سپری می کرد . (۲۵۸)

عمر بن خطاب به دخترش حفصه گفت : تو می دانی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تو را دوست ندارد . (۲۵۹)

اینکه بخاری به این مسأله اعتراف می کند بیانگر آنست که خبر آزار رساندن آندو به پیامبر (صلی الله علیه وآله) میان مردم شایع و متواتر شده بود .

خداوند متعال می فرماید :) مَنْ یأتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَه مُبَیِّنه یُضاعَف لَها العذاب ضعفین . . . یعنی هر یک از شما همسران پیامبر که به کار ناروائی آشکارا و دانسته اقدام کند او را دو برابر دیگران عذاب کنند . (۲۶۰]) (

و ایندو همانهایی هستند که به ملیکه همسر جدید رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفتند به پیامبر بگو (از تو به خدا پناه می برم) که او آن را دوست دارد . آن بیچاره نیز آنرا به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفت و پیامبر (صلی الله علیه وآله) او را طلاق داد . (۲۶۱) و به همین روش سبب شدند تا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اسماء دختر نعمان را طلاق دهد که بینوا از غصّه و دلتنگی دق کرد . (۲۶۲)

و این پناه برندگان به خدای سبحان از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به تعلیم عایشه و حفصه بیش از یکی دو مورد بوده اند .

و نیز عایشه در نسبت ابراهیم پسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) تشکیک کرد(۲۶۳) و از خدیجه (علیه السلام)بد گفت . (۲۶۴)

همچنین عایشه و حفصه در زمان بیماری رسول خدا (صلی

الله علیه وآله) با او مخالفت کرده و هر کدام خواستند تا پدر خود را برای امامت نماز جماعت دعوت کنند که پیامبر (صلی الله علیه وآله)به آندو فرمود : شما چون زنان فتنه گر اطراف یوسف (علیه السلام) هستید . (۲۶۵)

عایشه با کلام خداوند تبارک و تعالی که می فرماید) وَقَرَن فِی بُیُوتِکُنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّه الأُولی یعنی ای زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرید و مانند دوره جاهلیّت پیشین آرایش و خودآرایی نکنید . (۲۶۶) (مخالفت آشکار کرده و راهی بصره گردید .

و سفارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مبنی بر امتناع از جنگیدن با امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) را ندیده گرفت و آتش جنگ جمل را برافروخت و در آن با امیر مؤمنان جنگید و حفصه نیز می خواست در آن شرکت جوید اما برادرش عبدالله جلوی او را گرفت . (۲۶۷)

زبیده همسر هارون الرشید بهتر از عایشه به آیه قرآن عمل کرده است زیرا آمده است که :

(هنگامی که محمّد امین خلیفه عباسی فرزند زبیده را کشتند خادمان زبیده به وی گفتند : چرا نشسته ای در حالیکه امیرالمؤمنین را کُشتند ؟

زبیده گفت : وای بر شما می گویید چه کنم ؟

گفتند : برای خون خواهی او خارج شوید همانطور که عایشه برای خون خواهی عثمان خارج شد .

زبیده گفت : ساکت شو ای بی مادر ، زنان را چه با خون خواهی و جنگ با مردان ؟ سپس دستور داد تا لباسهایش را سیاه کردند و لباسی خشنی از مو پوشید .)(۲۶۸)

روزی

رسول خدا (صلى الله علیه وآله) به عایشه فرمود : آیا شیطانت ترا تسخیر کرده است ؟ (۲۶۹)

و نیز درباره منزل عایشه فرمود : فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست . از اینجا شاخ شیطان بیرون می آید . (۲۷۰)

و رسول خدا (صلى الله علیه وآله) به کسی که در خانه عایشه به او (پیامبر (صلى الله علیه وآله)) دارو (سمّ) نوشاند فرمود : این (زن) از شیطان است . (۲۷۱)

مخالفت های عایشه با رسول خدا (صلى الله علیه وآله) ادامه یافت چنانچه در مخالفت با فرمایش پیامبر (صلى الله علیه وآله) که فرموده بود : (فرزند ، از آنِ صاحبِ بستر است و جزای زناکار سنگ است) برای زیاد بن أبیه نوشت : (زیاد بن ابوسفیان) . (۲۷۲)

عایشه و حفصه از قتل امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) شاد شدند . (۲۷۳)

و در حالیکه رسول خدا (صلى الله علیه وآله) فرموده بود :) الحسن والحسین سیّدا شباب أهل الجنّه یعنی حسن و حسین دو سیّد جوانان اهل بهشتند ((۲۷۴) عایشه و مروان بن حکم از دفن امام حسن مجتبی (علیه السلام) در کنار جدّش رسول خدا (صلى الله علیه وآله) جلوگیری کردند . (۲۷۵)

بنابراین عایشه و حفصه ، پیامبر (صلى الله علیه وآله) را به خشم آورده و با وی مخالفت ورزیدند تا آنجا که رسول خدا (صلى الله علیه وآله) آندو را طلاق داد و نیز خاتم پیامبران را به همسران جدیدش طوری معرفی کردند که باید از او به خدا پناه بُرد و در حدیث به او دروغ

بستند و عایشه با فتوا و شرکت خود در جنگ و رهبری آن سبب کشته شدن تعداد زیادی از مسلمانان گردید .

در بصره نیز دستور قتل هفتاد نفر از نگهبانان بیت المال آنجا را صادر کرد تا بر اموال موجود در آن دست یابند . (۲۷۶)

هر کس مرتکب چنین کارهایی شود برایش آسان خواهد بود که جنایتی دیگر را نیز مرتکب شود و این تأییدی است بر اقدام او به قتل پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای ایجاد زمینه حکومت پدرش .

روایات صحیحه هم شرکت او را در قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تأیید می کند . (۲۷۷)

و همانگونه که اکثر مردان تروریست از قبیل محمّد بن مسلمه(۲۷۸) خودشان هم عاقبت ترور شدند عایشه نیز بدست معاویه بن ابوسفیان کشته شد . (۲۷۹)

همچنین روایات صحیحه بیانگر شرکت حفصه در قتل رسول خداست و کارهای او نیز مؤید این مسأله است . (۲۸۰)

و همان زمان که عایشه و حفصه در سایه خلافت پدران خود در کمال راحتی و برخورداری می زیستند بانوی بانوان جهان ، حضرت زهرای مرضیه جز اندوه و حرمان و کشته شدن نصیبی نداشت . چنانچه خود می فرمود :

صُبَّت عَلیَّ مَصائبٌ لَوْ أَ نَّها *** صُبَّت عَلَی الأَیّام صرنَ لیالیاً(۲۸۱)

مصیبت هایی بر من فرو ریخته که اگر بر روزها فرو می ریخت ، شب ظلمانی می گردیدند .

البتّه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) او را برای استقبال از مشکلات و مظالم آماده کرده بود و این نیز خود از علائم نبوّت است . او به فاطمه (علیها السلام) فرمود :

ای فاطمه بر تلخی دنیا شکیبا باش تا

فردا به نعمت هـای آخرت دست یابی . آنگاه این آیه کریمه نازل شـد :) وَلَسَوفَ یُعْطیکَ رَبُّکَ فَتَرضـی یعنی و پروردگار تو به زودی به تو چندان عطا کند که تو راضی شوی . ((۲۸۲])

چه کسانی توسط امّ المؤمنین کشته شدند ؟

گرچه عـایشه و خـدیجه هر دو همسر پیامبرنـد امّـا تفاوت های اساسـی در راه و روش و رفتار آنـدو بچشم می خورد . عایشـه خشن بود و سـعی می کرد از قـدرت ، در حـلّ مشـکلات سود جویـد چنانچه پیامبر (صـلی الله علیه وآله) به این موضوع اشاره فرموده است .

در روایـتی از امّ سـلمه همسـر پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) آمـده است : شـبی رسـول خـدا (صـلی الله علیه وآله) از بسـتر خـود برخـاست در حـالیکه می فرمود : لاـ اله الاّ الله امشب دیگر از خزائن چه باز شـده ؟ لا اله الاّ الله امشب دیگر از فتنه ها چه نازل شده ؟ چه کسی صاحبان این حجره ها را بیدار می کند ؟ منظور آنحضرت همسرانش بودند . . . چه بسا پوشیده ای در دنیا که در آخرت برهنه است ؟ (۲۸۳)

و بخاری روایت کرده است : (رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) خطبه خواند و در آن به خانه عایشه اشاره کرد و فرمود : فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست . از اینجاست که شاخ شیطان بیرون می آید) . (۲۸۴)

حـدیث رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) در اینجا عامّ است و همه انواع فتنه را دربر می گیرد و منبع آنرا نیز خانه عایشه معرفی می فرماید . آیا مقصود آنحضرت شرکت عایشه در قتل پیامبر (صلی الله

علیه وآله) است (چنانچه در روایت آمده) ؟ یا مقصود آنحضرت شرکت عایشه در حمایت از طرح سقیفه در غصب خلافت می باشد ؟ یا مراد آنحضرت تلاش وسیع عایشه برای کنار زدن ثقل گرانبهای معادل قرآن یعنی اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) است ؟ یا مقصود آن جناب ، راه انداختن جنگ جمل به خون خواهی عثمان است و حال آنکه خود عایشه زمینه قتل عثمان را فراهم آورده ؟ یا . . . یا آنکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) با این حدیث مبارک به همه موارد و فتنه هایی که عایشه در آنها دخالت داشته ، اشاره فرموده است ؟ حفصه و عایشه وضعیّتی آشکار از حیث شدّت و خشونت در برخورد با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) داشتند و آیات قرآن که درباره آندو نازل شده گواه این مطلب است و ما قبلا به آن اشاره کردیم امّا ام المؤمنین عایشه در این مسأله سخت تر بوده بطوریکه پیامبر با اشاره به منزل او سه بار آنرا خانه فتنه خوانده است .

طول مدّت همراهی با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تأثیری در عایشه نگذاشت و با آنکه حدود یک دهه با پیامبر زیست چیزی از قساوت او کاسته نشد بطوریکه به کسانی که از آنها نفرت داشت رحم نمی کرد هر چند که بر حق بودند و در دفاع از کسانی که آنها را دوست داشت سستی نمیورزید هر چند که بر باطل بودند .

این همان منطق اعراب زمان جاهلیّت است چنانچه شاعری جاهلی می گوید :

لا یسألون أخاهم حین یندبهم

*** فی النّائبات علی ما قال برهانا

یعنی از برادرشان وقتی که آنها را در سختی ها به کمک بطلبد دلیل و برهانی بر آنچه می گوید نمی طلبند .

افراد دوره جاهلیّت اگر محبّت میورزیدند و یا متنفّر می شدند دقیقاً بر اساس تعصّبی بود که داشتند و در راه خون خواهی جاهلانه به هر وسیله ممکن دست می یازیدند و از حمل سلاح و طی مسافتهای طولانی در راه اهدف خود و اهداف قبیله شان سستی نمی پذیرفتند .

طبیعی است که اینگونه کارها از اعمال و صفات مردانه است نه زنانه ، بجز بعضی از موارد شاذّ و نادر ، امّا ام المؤمنین عایشه دست به کارهایی زد که زنان در جاهلیّت و اسلام از انجام دادن امثال آن عاجز ماندند .

وقتی از زبیده همسر هارون الرّشید خواستند تا برای پسرش امین که بدست مأمون کشته شده بود مانند عایشه خون خواهی کند ، برای اطاعت از فرمان الهی آنرا رد کرد و جلوی آنرا نیز گرفت . زیرا خداوند متعال در قرآن فرموده است : (ای زنان پیامبر در خانه هایتان بنشینید و مانند دوره جاهلیّت پیشین آرایش و خودآرائی نکنید) . (۲۸۵)

در حالیکه مصادر اشاره دارند به شرکت ام المؤمنین عایشه در کشتن رسول خدا و فتوای او به قتل عثمان و اینکه او سبب کشته شدن بیش از بیست هزار نفر مسلمان در جنگ جمل و ششصد نفر در بصره شد(۲۸۶) و اینکه او از کشته شدن امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شاد شد و شادی خود را اعلام داشت زیرا از قتل علی ناامید شده بود و این شعر را

گفت :

فألقت عصاها واستقرَّ بها النَّوى *** كما قرّ عيناً بالإياب المسافر

یعنی آن زن عصای خود را (چون موسی) بینداخت (کنایه از اینکه همه تلاش خود را بکار بست) و در نتیجه خواسته هایش به وسیله آن فراهم شد همانگونه که چشم از بازگشت مسافر روشن می شود .

و با شنیدن خبر شهادت علی (علیه السلام) ، سجده شکر بجا آورد(۲۸۷) و از آن پس خادم خود را عبدالرحمن نامید بخاطر اظهار علاقه و بزرگداشت نسبت به عبدالرحمن بن ملجم مُرادی که از خوارج بود و امیرمؤمنان امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) را به قتل رساند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) او را (أشقی الآخرین) یعنی شقاوت پیشه ترین فرد امّت های پسین نامیده بود . (۲۸۸)

از مسروق روایت شده که گفت : بر عایشه وارد شدم و نزد او نشستم و او برایم سخن می گفت . سپس غلام سیاهش را که به او عبدالرحمن می گفتند صدا زد . غلام آمد و ایستاد . عایشه به من گفت : می دانی مسروق چرا اسم اینرا عبدالرحمن گذاشته ام ؟ گفتم : خیر . گفت : بخاطر علاقه ای که به عبدالرحمن بن ملجم دارم . (۲۸۹)

و این در حالی است که خود عایشه در آخرین روزهای زندگی اش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت کرده است که آنحضرت فرمود : (من سیّد اولاد آدم هستم و علی سیّد عرب است)(۲۹۰) آری او اینرا می دانست امّا به جهت مخالفت با امیرمؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) آنرا از مردم مخفی

می داشت .

امّا امام علی (علیه السلام) در طول خلافت خود از برانگیختگی آتش کینه او و به خشم آوردنش پرهیز می فرمود چنانچه خواسته او را که پس از جنگ جمل از امیرمؤمنان خواست تا شرکت کنندگان در جنگ و پنهان شدگان در خانه او در بصره را به قتل نرساند و عفو فرماید پذیرفت و او را اکرام کرد و معزّز داشت و به خانه اش در مدینه منوّره به همراهی برادرش محمّدبن ابوبکر باز گرداند و این همه بخاطر احترام و علاقه ای بود که امیر مؤمنان نسبت به شخص رسول خدا (صلی الله علیه وآله) میورزید .

رابطه بین رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و همسرانش عایشه و حفصه خوب نبود و پیوسته رو به تیرگی بود تا جایی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به آندو فرمود : شما چون زنان فتنه گر اطراف یوسف هستید . (۲۹۱)

و وقتی دیگر خداوند در قرآن نازل فرمود :) اِنْ تَتوبا اِلی الله فقد صَغَت قلوبکما وِانْ تَظاهرا عَلیه فِانَّ اللهَ هُوَ مَولاه وجبریلُ وصالِحُ المؤمنینَ وَالملائِکَهُ بعدَ ذلِکَ ظَهیرٌ عسی رَبُّه اِنْ طَلَّقکُنَّ . . . اینک اگر شما دو زن به سوی خدا توبه هم کنید باز هم قلبهایتان لغزش یافته است و اگر بر آزار او (یعنی پیامبر (صلی الله علیه وآله)) همداستان شوید خداوند سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مومنین (یعنی علی بن ابیطالب (علیه السلام) به روایت عامّه و خاصّه) و فرشتگان حق یاور اویند . امید هست که خدای او شما را طلاق دهد . . (۲۹۲) (

ابن عبّاس از عمر بن خطاب سؤال کرد که مقصود از این آیه چه کسی است و عمر گفت ؟ : عایشه و حفصه .

عایشه از پیامبر (صلی الله علیه وآله) روایت کرده که آنحضرت در هنگام بیماری اش از زنان خود خواست تا در خانه عایشه معالجه شود امّا بعداً دروغ بر آن بست و افزود : سپس به خانه میمونه بازگشت و آنجا دردش شدت یافت . (۲۹۳)

خود عایشه می گوید : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آرزومند مرگ من بود و می گفت : دوست داشتم که تا زنده هستم پیش بیاید که بر تو نماز بخوانم و تو را دفن کنم . (۲۹۴)

چیزهایی که عایشه در زمان حیاتش به آنها پرداخته ، بیانگر سختی طبع و خشونت اخلاق و تندی امیال اوست از جمله سبب شد تا یکی از همسران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فریب او را خورده و جمله (پناه به خدا می برم از تو) را به رسول خدا (صلی الله علیه وآله)بگوید و آنحضرت او را طلاق دهد .

آن زن اسماء بنت نعمان بود که به فریب عایشه به پیامبر گفت : به خدا پناه می برم از تو .

و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : پناهنده به خدا ایمن شد ، به خانواده ات ملحق شو . (۲۹۵)

و زمانی عایشه صدایش را روی صدای پیامبر (صلی الله علیه وآله) بلند کرد که در نتیجه پدرش (ابوبکر) او را زد .

و زمانی ظرف امّ سلمه را که در آن غذایی جلوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) گذاشته بود ،

شکست . (۲۹۶)

و زمانی همراه لشگری از ناکثین (بیعت شکنان) برای کشتن وصیّ رسول خدا یعنی حضرت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) به حرکت درآمد و در حالی که عبدالله بن عمر (برادر حفصه) از پیوستن حفصه به آنها جلوگیری می کرد ، عایشه بر شدّت و با تأکید ، مایل به شرکت در جنگ جمل بود . (۲۹۷)

عایشه سبب کشته شدن بیست هزار نفر مسلمانی شد که شهادت می دادند

لااله الاّاللهمحمّد رسول الله . (۲۹۸)

عایشه همراه با مروان بن حکم از دفن نوه پیامبر ، امام حسن بن علی (علیه السلام) در کنار جدّش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ممانعت کرد .

براستی انسان از رفتار عایشه نسبت به همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) ، وصیّ پیامبر (صلی الله علیه وآله) و نوه پیامبر (صلی الله علیه وآله) به شگفت می آید !

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره فتنه فرمود : سه چیز از پروردگارم خواستم که دوتای از آنها را به من عطا فرمود و سوّمی را از من منع فرمود ; از پروردگارم خواستم که امّتم را به سنّتی هلاک نکند پس آنرا به من عطا فرمود و از او خواستم که امّتم را با غرور هلاک نکند پس آنرا به من عطا فرمود و از او خواستم که دشمنی و کینه شان را بین خودشان قرار ندهد پس آنرا به من نداد و در روایتی دیگر آمده است و از خدا خواستم که آنها را گروه گروه قرار ندهد پس امتناع فرمود . (۲۹۹)

أسامه بن زید روایت کرده که پیامبر بر

قلعه ای از قلعه های مدینه برآمد سپس فرمود :

آیـا آنچه من می بینم شـما هم می بینیـد ؟ من جایگاههای فتنه را چون اثر قطرات باران بر روی زمین بین خانه هایتان مشاهـده می کنم . (۳۰۰)

کشته شدن جن توسط همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) !

ام المؤمنین عـایشه برای حـل مشـکلات خود به زور متوسّل می شـد و هر که را که با روش و اهـداف او مخالفت میورزیـد هر کس که می خواست باشد درهم می کوبید .

به همین جهت در اداره امور و برخورد کریمانه با اشـخاص ، بر او ترحّم می کردنـد و بدی او را با بدی پاسخ نمی دادند امّا او همچنان بر شـیوه ناپسـند خود پای می فشـرد ، چنانچه در پایان جنگ جمل عایشه گمان نمی کرد که با آن پرونده سیاسی که از مخـالفت بـا اهـل بیت و تلاـش برای نابودی برنامه های آسـمانی ایشان دارد ، باز هم امیرمؤمنان علی (علیه السـلام) با چنان لطف سرشار و بزرگواری خیره کننده با وی برخورد نماید .

به مطلب خود باز گردیم ; در روایتی آمده است :

(یک نفر جن نزد عایشه می آمد و عایشه او را بارها و بارها به سـختی می انداخت . پس یکبار ابا کرد مگر آنکه آشکار شود . پس عایشه با آهنی به او حملهور شد و او را کُشت .

آنگـاه شب در خواب دیـد که به او می گوینـد : چرا فلاـنی را به قتـل رسانـدی در حالیکه او از کسانی بود که در جنگ بـدر حضور داشت و آنقدر مؤمن بود که هر گاه سر برهنه بودی یا لباس به تن نداشتی

نزد تو نمی آمد . بلکه او فقط برای شنیدن حدیث رسول (صلی الله علیه وآله) از تو می آمد و همه احادیث دور و نزدیک را از تو اخذ کرده بود . عایشه اینرا برای پدرش گفت و ابوبکر گفت : دوازده هزار (درهم) بعنوان دیه او صدقه بده) . (۳۰۱)

از خواندن این روایت می فهمیم که عایشه شخص مسلمانی را که در کنار رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در جنگ بدر شرکت داشته است ، به قتل رسانده است .

امّا واضح است که دست سیاست بازان خبر را تحریف و تغییر داده و انسان را تبدیل به جن کرده است زیرا عاقلانه نیست که بپذیریم عایشه با دستان ضعیف خود فردی از جن را کشته باشد و آیا اصلاً کشتن جن ممکن است ؟

حقیقت چیست ؟ حقیقت آنست که حزب قریشی از زمان جاهلیّت بار مسئولیت حوادث را بر گردن جن می گذاشت تا از تبعات و خطرات آن در امان بماند .

برای نمونه ، کفّار قریش طالب بن ابیطالب را که هنوز اسلام نیاورده بود به سبب مخالفتش از شرکت در جنگ بدر و جنگیدن با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کشتند و چون از شمشیرهای بنی هاشم می هراسیدند ادّعا کردند که اجنّه او را ربوده اند . (۳۰۲)

و هنگامی که محمّد بن مسلمه مأمور ویژه عمر سعد بن عباده را در شام ترور کرد ، رژیم به سرعت آنرا به جنّ نسبت داد و حتّی شعری هم در اینباره سر هم کرده و منتشر ساختند . (۳۰۳)

پس فرض سؤال اینست که

: آن صحابی که به دست عایشه کشته شده چه کسی است ؟

منزل عـایشه در کنار مسـجد پیامبر (صـلی الله علیه وآله) می باشـد و حادثه هم آنجا اتّفاق افتاده است یعنی جائیکه شب و روز مسـلمانان در آن به نماز می ایسـتند پس چگونه هویت این صـحابی مقتول ناشناس مانده است ؟ نمی دانیم امّا شاید وی حباب بن منذر باشد که به سبب مخالفت با حکومت پدر عایشه درست در همان تاریخ و به طور مشکوکی در گذشته است .

بهرحـال بایـد پرسـید اگر عـایشه برای این صـحابی مقتول دیه می پردازد پس چرا برای مسـلمانانی که عـایشه سـبب شـد تا در جنگ جمل کشته شوند دیه نپرداخت و چرا برای عثمان دیه نپرداخت با آنکه مغیره بن شعبه صریحاً به عایشه گفت : تو بودی که عثمان را کُشتی . (۳۰۴)

پیامبر آرزوی مرگ زود هنگام همسرش را می کند

رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) راجع به منزل عـایشه فرمود : فتنه اینجـاست ، فتنه اینجـاست ، فتنه اینجاست ، از اینجاست که شاخ شیطان در می آید . (۳۰۵)

و در روایتی دیگر عایشه می گویـد : رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) بر من وارد شد در حالی که سـر درد داشت و من نیز از سر درد شـکایت کردم و گفتم : ای وای سـرم . پیامبر (صلی الله علیه وآله)فرمود : بلکه بخدا قسم این من هستم که باید بگویم ای وای سـرم سپس فرمود : چه می شد ای عایشه اگر قبل از من می مُردی و من کارهای تو را به عهده می گرفتم و بر تو نماز می گذاشتم و تو را دفن می کردم

.

گفتم : بخدا قسم اگر چنین شود گمان می کنم با بعضی از زنهایت در حجره من آخر همان روز خلوت کنی . رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خندید امّا درد سرش که شدّت یافته بود بر او غلبه کرد (او را به خود مشغول کرد) . (۳۰۶)

در روایت دیگری قاسم بن محمّد از عایشه روایت کرده است : که رسول خدا به من گفت : اگر مرگت فرا می رسید و من زنده بودم برایت استغفار و دعا می کردم .

گفتم : وای بر من ، بخدا قسم بنظرم می رسد که مرگ مرا دوست داری و اگر چنین شود آخر همان روز برای برخی همسرانت داماد خواهی شد . (۳۰۷)

عایشه از این کلام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دریافته بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) علاقه دارد که مرگ او فوری و سریع فرا رسد لذا دهشت زده فریاد برآورد . البتّه پیامبر اگر آرزوی مرگ او را می نماید بخاطر آگاهی از فتنه هایی است که می داند عایشه پس از وی در آنها غرق می شود و فتنه هایی است که خود عایشه رأساً آنها را پدید می آورد . امّا عایشه به گفتار و آرزوی خاتم پیامبران هیچ اعتنایی نکرد و آنچه را که آنحضرت برایش آروز داشت ، آرزو ننمود ; بلکه سخن و دعا و آرزوی وی را رد کرده و در انگیزه آن بزرگوار شک کرد و آنها را مقاصد و انگیزه هایی دنیوی پنداشت ، یعنی گمان کرد که انگیزه پیامبر (صلی الله علیه وآله) از طرح چنین آرزویی ، علاقه

به ازدواج به زنهای دیگر آنهم در حجره اوست .

در حالیکه برای وی شایسته تر آن بود که چنان زندگی کند که رسول خدا بپسندد تا به مغفرت خواهی آنحضرت در دنیا و شفاعت او در آخرت نایل آید .

حقایقی تحریف شده

روایتگران اموی و قصه پردازان ایشان هر چه را که بر آن دست یافتند و توان دستکاری در آن را داشتند تغییر دادند : از جمله رنگ و (اصل و نسب) و بردگی یا عدم بردگی صحابه .

عمر بن خطّاب یک برده حبشی سیاه پوست از بردگان ولید بن مغیره مخزومی بود امّا او را آزاد و از اولاد حضرت اسماعیل (علیه السلام) و سفید پوست بر عکس آدم(۳۰۸)(دارای پوست تیره) معرفی کردند ! ! این تحریف های عمدی سبب می شود که خواننده اعتماد خود را نسبت به آن دسته از نویسندگان و راویان از دست بدهد .

(صهّاک) مادربزرگ عمر بن خطّاب و نفیل (جدّ او) هر دو از زنگیان سیاه پوست حبشه و از بردگان عبدالمطلب بن هاشم بودند و (حنتمه) مادر عمر بن خطّاب از کسانی بود که هشام بن مغیره مخزومی او را یافت و بزرگ کرد . (۳۰۹)

آمده است که عمر بن خطّاب کارگر یا (برده) ولید بن مغیره مخزومی بود . (۳۱۰)

ابن حجر عسقلانی درباره عمر بن خطّاب نوشته است : وی با هر دو دست کار می کرد . بلند قد و سیه چرده بود به شدّت . (۳۱۱)

و سفیان ثوری نیز گفته است : عمر مردی سیه چرده بود (۳۱۲)

امّا پیروان خط قریشی که از

رنگ سیاه نفرت داشتند ، گفتند : عمر ، سفید بوده است . (۳۱۳)

واقدی به زنگی بودن او اعتراف کرده امّا گفته است : رنگ تیره او در اثر خوردن روغن زیتون در سال قحطی بوده است ؟ ! (۳۱۴)

البتّه واقدی کوشیده تا اصل زنگی حبشی بودن وی را از اذهان مردم پاک کند امّا شگفتا که فراموش کرده درباره بلال حبشی بگوید تیرگی او در اثر خوردن روغن زیتون در سال قحطی بوده است !

همچنین ابوبکر و پدرش ابوقحافه از بردگان بودند و نام او که (عتیق) یعنی آزاد شده است برای آنست که وی از بردگی آزاد شده بود .

وی سیاه چرده بود و او را در زمره سیاهان نام برده اند چنانچه ابن جوزی در کتابش (عیون الأثر) آورده است : سیاهان (از صحابه) عبارتند از : أسامه بن زید و ابوبکر و سالم مولی ابی حذیفه و بلال بن رباح . (۳۱۵)

و اینکه او را عتیق می نامیدند برای آزادی او از بردگی است چنانچه آمده است : جبیر بن مطعم بن عدی به برده اش وحشی گفت : اگر حمزه عموی محمّد را در عوض عموی من طعیمه بن عدی که بدست علی بن ابیطالب (علیه السلام) کشته شده به قتل برسانی تو عتیق (آزاد شده) هستی . (۳۱۶) پس عتیق یعنی هر کسی که از بردگی آزاد شود .

و فرزندان ابوقحافه عبارتند از : عَتیق (ابوبکر) و عُتَیق و مُعْتَق که هر سه به معنی آزاد شده از بردگی است .

شاعری از لشگریان عایشه در جنگ جمل

به نام عمیر بن اهلب ضبّی به بردگی ابوبکر اعتراف کرده و گفته است :

أطعنا بنی تیم بن مرّه شقوه *** و هل تیم الاّ أعبد و إماء(۳۱۷)

ما از روی بدبختی از اولاد تیم بن مرّه (قبیله ابوبکر) اطاعت کردیم در حالیکه آیا قبیله تیم چیزی جز بردگان و کنیزان هستند ؟

و به همین جهت است که ابوسفیان درباره رژیم ابوبکر گفت : حکومت را چه می شود که به دست بی مقدارترینِ قریش و خوارترینِ آنها افتاده است . (۳۱۸)

و عمر گفته است : افسوس بر ضئیل قبیله تیم . (۳۱۹) و ذلیل و ضئیل هر دو به معنی خوار و کوچک و برده است .

ابو قحافه از بردگان عبدالله جدعان تیمی بود و کارش جار زدن برای دعوت مردم به غذا بود چنانچه درباره ابن جدعان ، شاعری گفته است :

لَهُ داعٍ بمکه مشمعل *** و آخر فوق دارته ینادی

او یک دعوت کننده چالاک در مکّه دارد و یک نفر دیگر که از بالای خانه او مردم را ندا می کند .

منظور از دعوت کننده چالاک سفیان بن عبدالأسد و منظور از دیگری ، ابوقحافه (پدر ابوبکر) است که هر دو از بَردگان عبدالله بن جدعان بودند .

ابن هشام کلبی گفته است : مادر سفیان بن عبدالأسد کنیز عبدالله بن جدعان بود(۳۲۰) و او صد نفر برده داشت که بلال حبشی از جمله آنهاست . (۳۲۱)

ابن جدعان بزرگترین تاجر بردگان و کنیزان در مکّه بود و بزرگترین خانه تولید و فروش بچّه ها را داشت .

او دهها کنیز داشت که آنها را بر مردان عرضه می کرد و چون

باردار می شدند بچّه ها را به پدرانشان یا به غریبه ها می فروخت . (۳۲۲)

از مجموع آنچه بیـان کردیم دانسـته می شود که ابوبکر از بردگان سـیاه بوده و بردگان سـیاه را از حبشه به مکّه می آوردنـد و چون در قبیله بنی تیم آزاد شده ، او را ابوبکر تیمی می نامیدند .

امّا قلم فروشان درباری و پیروان هوی و هوس ، رنگ و نژاد او را عوض کردند و ابوبکر سـفید عربی ، گردید در حالیکه سیاه حبشی بود .

البتّه طبیعی است که آنان سعی کنند که نظریه اسلام را درباره عدم تفاوت رنگ و نژاد به فراموشی بسپارند آنجاکه می فرماید :) إنَّ أكرمكم عند الله أتقيكم (همانا گرامی ترین شـما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست . (۳۲۳) و نفرموده سفیدترین شما یا قریشی ترین شما . . و لقمان حکیم هم سیاه پوست بوده است(۳۲۴) آیا این برای او نقصی بشمار می آید ؟

عایشه نیز چون پدرش سیاهپوست بوده امّا راویان منصف ! ! او را سپیدپوست بلکه سفید بور معرفی کرده اند !

در مصنّفات شیخ مفید (رحمه الله)(۳۲۵) و در کتاب تاریخ یحیی بن معین(۳۲۶) از یحیی از عباد روایت می کند که گفت : به سهیل بن ذکوان گفتیم : آیا ام المؤمنین عایشه را دیده ای ؟

گفت : آری .

گفتیم : او را برای ما وصف کن .

گفت : او سیاه بود .

و ابن حجر عسقلانی گفته است : او (عایشه) سیه چرده بود . (۳۲۷)

و بخاری صاحب صحیح نیز از سهیل بن ذکوان نقل کرده که گفت : او سیه چرده(۳۲۸) بود .

در

کتاب مجروحین آمده است : عایشه برای ما حدیث گفت و او سیاهپوست بود . (۳۲۹)

و ابن حجر عسقلانی گفته است : در صورت او (عایشه) اثر آبله وجود داشت . (۳۳۰)

پس عایشه سیه چرده آمیخته با سرخی بود چنانچه در وصف درخت شریان می گویند : آن درختی است که در کوهستان می روید و از چوب آن کمان می سازند و کمان ساخته شده از آن بسیار خوب و به رنگ سیاه آمیخته به سرخی است(۳۳۱) و نیز هندی های سیاهپوست را در قاره آمریکای شمالی هندی های سرخپوست می نامند .

عرب ، وابستگان (موالی) خود را (حمراء) و مصغّر آنها را (حمیراء) می نامد . (۳۳۲)

همچنین عمر بن خطّاب نیز سیه چرده آمیخته با سرخی بود . (۳۳۳)

فرد مسلمان از تغییرات پدید آمده در کتابهای سیره و حدیث و ملاحظه اینکه می بینید سیاه ، سفید بور و دروغگو ، فرد مورد اعتماد و . . . می شود براستی متأسّف می شود .

بلال حبشی چون از مخالفین رژیم بود او را بر صفت سیاه و حبشی خود باقی گذاشتند امّا دیگران سفید و عربی گردیدند !

درباره همراهی ابوبکر با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در غار ، آمده است : شیخ ابن صبّاغ مالکی که از بزرگترین دانشمندان مذهب مالکی است در کتابش (النّور والبرهان) از حسّان بن ثابت روایت کرده که گفت :

قبل از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مکّه رفتم تا عمره بجا آورم . قریش را دیدم که به اصحاب رسول خدا دشنام می دادند

پیامبر هجرت کرد و علی را در مکّه باقی گذاشت و او در بستر پیامبر (صلی الله علیه وآله) خوابید و پیامبر چون می ترسید که ابن أبی قحافه (ابوبکر) کفّار را به محلّ او راهنمایی کند او را با خود بُرد . (۳۳۴)

و فاطمه (علیها السلام) بانوی بانوان جهان به ابوبکر که دستور حمله به خانه اش را صادر کرده بود فرمود :

بخدا قسم در هر نمازی که بخوانم تو را نفرین خواهم کرد . (۳۳۵)

در حالیکه پیامبر خدا فرموده بود : فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد به تحقیق خدای متعال را آزرده است و هر که او را به خشم آورد خدای متعال را به خشم آورده است . (۳۳۶)

امّا از آنجا که ابوبکر فرد اوّل حکومت بود اموی ها او را فردی سپیدپوست ، عرب و اوّل مسلمان و مقرّب نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) معرّفی کردند و همینطور عایشه را مقرّبترین همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) معرّفی نمودند و چون عمر دوّمین فرد حکومت بشمار می رفت رتبه دوّم تقرّب نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به او دادند و به همین ترتیب . . . ! !

حدیثهای فضیلت

خواننده از دو موضوع به شگفت می آید :

اوّل : درست بودن و صحّت آنچه در این کتاب بیان کردیم .

دوّم : فراوانی احادیثی که در ستایش قاتلین رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به چشم می خورد .

باید بگوییم :

حدیثهای فضیلت که در کتابهای سیره و حدیث برای ستایش افراد حزب قریشی آمده ، ریشه و اساس صحیحی ندارد و آنها

را اموی ها به نفع دوستان خود و به سبب نفرت از اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ساخته و پرداخته اند .

ابن أبی الحدید معتزلی می گوید : (پس حدیث جعلی و بهتان به مقدار زیاد پدیدار و منتشر گردید) . (۳۳۷)

جاحظ و سیوطی گفته اند : احادیث وارده در مدح ابوبکر ساختگی است . (۳۳۸)

معاویه بن ابوسفیان به والیان خود در شهرها نامه نوشت که احادیث جعلی در فضیلت عثمان بسازند و گفت :

(نگاه کنید هر کس قبل از شما هوادار عثمان و دوست او یا اهل و خاندان او بوده و نیز کسانی که فضایل و مناقب او را روایت می کنند ، با آنها همنشین شده و آنان را به خودتان نزدیک گردانیده و گرامی بدارید) .

پس از مدّتی معاویه به کارگزاران خود نوشت که حدیث درباره عثمان زیاد شده و در هر شهری و هر سمت و سویی برملا و افشاء گردیده پس به محض دریافت نامه من مردم را دعوت کنید به ساختن حدیث درباره فضایل صحابه و خلفای پیشین و هر خبری از مسلمانان درباره ابو تراب (یعنی علی بن ابیطالب (علیه السلام)) دیدید مثل آنرا درباره صحابه بسازید که این برای من محبوبتر و چشم روشنی آن برایم بیشتر است و دلایل ابو تراب و شیعه او را بهتر باطل می کند و بر آنها سخت تر از مناقب عثمان است . (۳۳۹)

پس احادیث ساختگی در مدح ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و دیگران از سوی افراد حزب قریشی بسیار زیاد شد و سببی نداشت بجز حسادت

و دشمنی با اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) .

محفل مشهور شراب

کتابهای معتبر حدیث ، گوشه ای از محفل مشهور شراب و اسامی اعضای آن را نمایانده است . آنها می نویسند :

ابوبکر و عمر از اعضـای محفل مشـهور شـراب بوده انـد و انس بن مالك ساقی قوم بوده و افزوده انـد که ابوعبیـده جرّاح ، ابو طلحه زید بن سهل (صاحب محفل) و سهیل بن بیضاء و ابوبکر بن شغوب و معاذ بن جبل نیز بوده اند . (۳۴۰)

این واقعه در سال فتح مکّه یعنی سال هشتم هجری اتفاق افتاد .

در زمان جاهلیّت ، قمار بازی و شُـرب خمر ابوبکر معروف بوده و پس از جنگ بدر هم همراه عمر شراب خورده و این شعر را در رثای کشته های مشرکین سرودند :

وکائن بالقلیب قلیب بدر *** من الفتیان والعرب الکرام

أیوعدنا ابن کبشه أن سنحیا *** وکیف حیاه أصداء وهام

أیعجز أن یرد الموت عنّی *** وینشرنی اذا بلیت عظامی

فقل لِلّه یمنعنی شرابی *** وقل لِلّه یمنعنی طعامی(۳۴۱)

یعنی : در چاههای بدر ، جوانان و عربهای بزرگوار افتاده اند .

آیا پسر کبشه (یعنی پیامبر) ما را وعده می دهد که زنده خواهیم شد ؟ چگونه ممکن است زندگیِ استخوانهای پوسیده ؟

آیا (خدایت) نمی تواند مرگ را از من دفع کند ولی می تواند پس از مرگ وقتی استخوانهایم پوسید مرا زنده کند ؟

پس (ای پیامبر) به خدایت بگو مانع شراب خوردنم شود و به خدایت بگو مانع غذا خوردنم گردد (اگر راست می گویی) .

شرب خمر ابوبکر و عمر و یارانش قبل و بعد

از فتح مکّه در محفل مشهور شراب ادامه یافت و وقتی دیگر ابوبکر در ماه رمضان و پس از نزول آیه تحریم شراب ، شراب خورد و چنین سرود :

ذرینی اصطبح یا أمّ بکر *** فإِنّ الموت نقب عن هشام

ونقّب عن أبیک وکان قرماً *** رحیب الباع شریب المدام

ألا من مبلغ الرّحمن عنّی *** بأنّی تارک شهر الصّیام

وتارک کلّما یوحی إلینا *** مُحمّد من أساطیر الکلام

ولکنّ الحکیم رأی حمیراً *** فالجمها فتاهت باللّجام (۳۴۲)یعنی واگذار مرا ای امّ بکر تا بروشنی بگویم که مرگ ، کاوشی (بی پاسخ) بود از سوی هشام .

و کاوشی بود از سوی پدرت که بزرگ مردی بود گشاده دست و همدم هماره شراب .

آیا کسی (خدای) رحمن را از سوی من خبردار می سازد که من ماه روزه را ترک گفته ام ؟

و نیز ترک گفته ام هر چه محمّد از سخنان افسانه ای برای ما وحی می آورد ؟

آری او فردی حکیم بود که الاغهایی را مشاهده کرد و بر سر آنها لجام زد و آنان نیز با لجام راه گم کردند .

ابوبکر در هنگام شرب خمر و در آن محفل ۵۸ ساله و عمر ۴۵ ساله و ابوعبیده جرّاح ۴۸ ساله و انس بن مالک ۱۸ ساله بوده اند .

این در حالی است که خداوند متعال شراب را در سال چهارم هجری و به قولی سال هفتم هجری حرام فرموده بود . . (۳۴۳)

این قضیه بر طبری چنان گران آمده است که هنگام نقل آن به جای اسم ابوبکر کلمه (رجل) یعنی مردی و به جای امّ بکر کلمه (امّ عمرو

) گذاشته که کنیه عایشه است تا کسی آنها را نشناسد .

امّا راویان و دانشمندان حدیث شناس صحّت این روایت را تأیید کرده اند . (۳۴۴)

عمر به خوردن شراب حتّی در ایّام حکومتش ادامه داد البتّه بعد از آنکه نام آن را به (نبیذ) تغییر داده بود . (۳۴۵)

هدف از ورود برخی به اسلام

بعضی از صحابه به اسلام پیوستند تا به مال و حکومت دست یابند و کفّار قریش هم این عده را به خوبی می شناختند . این گروه چون اعلان شهادتین کرده بودند از منافقین گردیدند .

این مطلب از کارهای آن افراد ، واضح و آشکار است و از جمله آن کارهاست :

مخالفت آنها با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) .

مخالفت شان با دستورات دینی .

فرار ایشان از صحنه های جهاد .

تلاشهای متعدد آنها برای کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) .

کفّار قریش از کشتن عمر بن خطّاب در صحنه دو جنگ خودداری می کنند با آنکه می توانستند او را بکشند :

۱ در جنگ اُحد خالد بن ولید همراه با سوارانش امکان آن را یافت که عمر بن خطّاب را از دم تیغ بگذراند امّا چنین نکرد خود خالد می گوید :

در جنگ اُحُد عمر بن خطّاب را دیدم هنگامی که همراه گروهی در میدان دوری زده و فرار کردند من با گروهی خشن همراه بودم و عمر تنها بود . به جز من هیچ کس از آنان او را نشناخت . راه خود را از او کج کردم و ترسیدم که اگر او را به همراهانم نشان دهم ، او را در هم

کوبند . (۳۴۶)

۲ در جنگ احد ، ضرار می توانست عمر را بکشد امّا چنین نکرد . (۳۴۷)

۳ در جنگ خندق ، ضرار بن خطاب فهری می توانست عمر را بکشد امّا او را نکشت . در اینباره آمده است :

ضرار بن خطاب فهری با نیزه به عمر بن خطاب حمله کرد و وقتی عمر تیزی آنرا حس کرد آنگاه نیزه اش را از او برداشت و به وی گفت : ای پسر خطاب این نعمتی است از سوی من که شایسته سپاس و شکر است . آنرا فراموش نکن . (۳۴۸)

این عبارات نشان می دهد که کفّار قریش مایل به قتل عمر بن خطاب نبوده اند بلکه زندگی او را می خواسته اند .

این نکته بسیار مهمّی است و معنای آن اینست که آنها از حقیقت حال او باخبر بوده اند .

این مسأله مستلزم آنست که متقابلاً عمر نیز دست به قتل رجال قریش نگشاید و در عمل نیز چنین شد و عمر در تمام جنگهای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با کفّار و یهود ، از صحنه گریخت . (۳۴۹)

در زمان حکومت ابوبکر ، عمر بن سعید بن عاص اموی ، عمر بن خطّاب را به سبب خودداری او از پیوستن به لشگر اسامه سرزنش کرد . (۳۵۰)

عمر شمشیرش را در کشتن هیچ کافر یا یهودی به کار نبرد چنانچه از فرزندش عبدالله بن عمر نقل شده است :

(شمشیر عمر چهارصد درهم نقره داشت و معاویه شمشیر عمر را به دست آورده بود امّا او هم آن را به کار نبرد) . (۳۵۱)

ضرار بن خطّاب فهری و خالد

بن ولید قبل از مسلمان شدن بسیاری از مسلمانان را در جنگهای علیه اسلام به شهادت رساندند . (۳۵۲)

و پس از ورود به اسلام نیز همچنان به کشتن مسلمانان ادامه دادند چنانچه خالد بن ولید با ناجوانمردی دستور داد تا مالک بن نویره رئیس قبیله بنی تمیم که از مسلمانان مخلص و دلیر و در عرب به جوانمردی ضرب المثل بود بکشند تا به همسر زیبای او دست یابد . لذا ضرار بن خطاب فهری ، مالک را که با خدعه و فریب دستگیر شده و دست بسته بود ، گردن زد و خالد همان شب در خیمه مالک به همسر او تجاوز نمود . (۳۵۳)

شگفتا که ابوبکر و عمر و عثمان از کشتن کفّار قریش خودداری میورزیدند امّا بسیاری از مؤمنین چون سعدبن عباده و حباب بن منذر و ابوذر و عبدالله بن مسعود را به قتل رساندند .

البتّه امتناع کفّار از کشتن عمر بن خطّاب طبیعی است زیرا آنها او را بخوبی می شناختند مگر او همان کسی نبود که کشته های مشرکین در جنگ بدر را ستایش کرده و گفته بود :

در چاههای بدر ، جوانمردان و بزرگواران عرب افتاده اند .

آیا پسر کبشه (یعنی پیامبر) به من وعده می دهد که زنده خواهم شد چگونه ممکن است استخوانهای پوسیده زندگی کنند ؟

آیا از اینکه مرگ را از من دفع کند ناتوان است امّا وقتی استخوانهایم بپوسد آنها را می تواند زنده سازد ؟

چه کسی است که به رحمن (یعنی خدا) بگوید که من ماه روزه را ترک گفته ام . (۳۵۴)

عملاً هم حسن

ظنّ کفّـار قریش در مورد عمر و دخترش حفصه و ابوبکر و دخترش عایشه درست از آب درآمـد زیرا آنها بودنـد که اقـدام به کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله)و دختر او فاطمه زهرا (علیها السلام) کرده و حکومت مسلمین را به چنگ آوردند .

عبـدالرحمن بن عـوف (یکی از منـافقین طرح ترور پیـامبر در گردنه تبـوک) نـامه هـایی محرمـانه بـا امیّه بن خلـف (یکی از بزرگترین طاغوت های قریش در مکّه) ردّ و بـدل می کرد (۳۵۵) و در جنگ بـدر هم تلاش می نمود که جان این طاغوت را حفظ کند ! (۳۵۶) همین شـخص که چنین در حفظ جان دشـمن پیامبر (صلی الله علیه وآله) می کوشد ، در شب گردنه تبوک قصـد جان رسول خدا را می کند(۳۵۷) و زمانی دیگر از دسـتور رسول الله (صـلی الله علیه وآله)مبنی بر پیوستن به لشگر اسامه بن زید سرپیچی می نماید . (۳۵۸)

وقتی دیگر او را بینیم که همراه حمله کننـدگان به خانه فاطمه به جمع قاتلین بانوی بانوان جهان می پیوندد(۳۵۹) و زمانی پس از کشـته شدن عمر بن خطاب و در روز شورای شـش نفره ، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السـلام) را بین مرگ یا بیعت با عثمان بن عفان مخیّر می کند(۳۶۰) دقیقاً همانگونه که قبلاً عمر ، امیر مؤمنان را بین مرگ یا بیعت با ابوبکر مخیّر ساخته بود . (۳۶۱)

ضرار بن خطـاب فهری نیز همـان مسـیری را پیمود که سـایر افراد حزب قریشـی قبل از او پیموده بودنـد . او نیز به دروغ ادّعای مسلمانی کرد و به گناهان و جنایات خود

ادامه داد و همچنان شرابخوار ماند تا آنکه مرگش فرا رسید . وی وقیحانه و از سر تمسخر ، شراب خوردن خود را با این آیه قرآن جایز می شمرد :

) لَیس عَلَی الّذین ءَامَنوا وعَمِلوا الصّالحاتِ جُناحٌ فیما طَعِموا اذا ما اتَّقَوا وَءَامَنوا وَعَمِلوا الصّالحاتِ (بر آنان که ایمان آورده و نیکوکار شدند باکی نیست در آنچه خوردند چنان تقوا پیشه کنند وایمان داشته و کارهای نیک کنند ! ! . (۳۶۲)

ابوسفیان نیز در فتح مکّه اسلام آورد . وی در جریان جنگ حنین ، همراه سایر طلقاء(۳۶۳) عمداً و از روی نقشه پا به فرار نهد و بنحوی اینکار را کرد که سپاه اسلام نیز بگریزد آنگاه شادمانه گفت : حالا تا خود دریا خواهند گریخت . (۳۶۴)

وی از شرکت کنندگان در ترور پیامبر در گردنه تبوک است . (۳۶۵)

و پیش از مرگش در زمان حکومت عثمان گفت : (قسم به آن کسی که ابوسفیان به او قسم می خورد نه بهشتی در کار است و نه جهنمی) . (۳۶۶)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در هفت جا ابوسفیان را لعن فرموده است . (۳۶۷)

کسی که می خواهد دیدگاه افراد حزب قریشی را نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) بفهمد باید دیدگاه امویان را نسبت به او بشناسد زیرا امویان هسته مرکزی حزب قریشی بودند .

حجّاج بن یوسف ثقفی جلّاد مشهور عرب به عبدالملك بن مروان خلیفه اموی نوشت : همانا شخص خلیفه در میان خانواده اش گرامی تر از فرستاده او به سوی ایشان است و خلفاء نیز چنین هستند ای امیر مؤمنان ! ! آنها مرتبه بالاتری

از پیامبران دارند ! (۳۶۸) (یعنی تو خلیفه خدا هستی و از رسول او یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)برتری) .

و گفت : خبر آسمان از خلیفه قطع نمی شود ! ! (۳۶۹)

عبدالملك از این چاپلوسی به قدری خوشش آمد که از جنایات حجّاج چشم پوشی کرد و ولایت حجاز را به وی داد . البتّه همه خلفای اموی و عبّاسی با مزدوران چاپلوس خود که ایشان را مدح و در بزرگداشت ایشان غلو می کردند ، همین برخورد را داشتند !

خالد قسری می گفت : بخدا قسم امیرالمؤمنین (منظورش عبدالملك بن مروان خلیفه عیّاش اموی است !) نزد خداوند از پیامبرانش گرامی تر است . (۳۷۰)

همه پادشاهان بنی امیّه و بنی عبّاس در همین مسیر گام برداشتند و قرنها پس از ایشان افرادی چون ابن تیمیّه و محمّد بن عبدالوّهاب نیز در پیروی از آنان گفتند :

این عصای من از محمّد بهتر است زیرا از آن نفع می برم و با آن مار و عقرب و امثال آن را می کشم امّا محمّد مرده است و هیچ سودی از او باقی نیست او کر است و هیچ چیز نمی شنود . (۳۷۱)

پی نوشت ها

۲۵۲ تا ۳۲۶

[۲۵۲] صحیح البخاری ، ج ۶ ، ص ۷۰ .

[۲۵۳] سوره تحریم ، آیه ۵ ، صحیح مسلم ، ج ۴ ، ص ۱۸۸ .

[۲۵۴] المستدرک ، حاکم نیشابوری ، ج ۴ ، ص ۱۶ ، حدیثهای ۶۷۵۳ و ۶۷۵۴ و ۲۳۵۱ و ۲۳۵۲ .

[۲۵۵] سوره تحریم ، آیه ۱۰ .

[۲۵۶] صحیح البخاری ، ج ۶ ، ص ۶۹ .

[۲۵۷] سوره

تحریم ، آیه ۴ و ۵ ، و تفسیر الثعلبی ، ذیل همین آیه و تفسیر ابن کثیر ، ج ۴ ، ص ۶۳۴ و صحیح البخاری ، ج ۳، ص ۱۶۳ .

[۲۵۸] صحیح البخاری ، ج ۶ ، ص ۶۹ و طبقات ابن سعد ، ج ۸ ، ص ۵۶ .

[۲۵۹] صحیح مسلم ، ج ۴ ، ص ۱۸۸ .

[۲۶۰] سوره احزاب ، آیه ۳۰ .

[۲۶۱] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۸ ، ص ۱۴۵ ، والمحبر ، ص ۹۴ ۹۵ والمستدرک ، حاکم ، ج ۴ ، ص ۳۷ و الأستیعاب ، ج ۲ ، ص ۷۰۳ ، والإصابه ، ج ۳ ، ص ۵۳۰ و تاریخ الیعقوبی ، باب همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) .

[۲۶۲] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۸ ، ص ۱۴۵ والمحبر ، ص ۹۴ ۹۵ .

[۲۶۳] المستدرک ، حاکم ، ج ۴ ، ص ۴۲ .

[۲۶۴] المنتظم ، ابن جوزی ، ج ۳ ، ص ۱۸ .

[۲۶۵] تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۹ و سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۳۰۱ .

[۲۶۶] سوره احزاب ، آیه ۳۳ .

[۲۶۷] شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ، ج ۲ ، ص ۸۰ و تاریخ الطّبری ، ج ۳ ، ص ۴۷۷ و معجم البلدان ، ج ۲ ، ص ۳۶۲ والروض المعطار ، ص ۲۰۶ و تطهیر الجنان ، ابن حجر که در حاشیه الصواعق المحرقه چاپ شده است ، ص ۱۰۸ .

[۲۶۸] مروج الذّهب ، ج ۲

، ص ۳۲۷ .

[۲۶۹] مسند احمد حنبل ، ج ۶ ، ص ۲۲۱ .

[۲۷۰] صحیح البخاری ، ج ۴ ، ص ۴۶ .

[۲۷۱] البدایه والنّهایه ، ابن کثیر ، ج ۵ ، ص ۲۴۵ .

[۲۷۲] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ، ج ۹ ، ص ۷۸ .

پدر زیاد ناشناخته است و او را زیاد پسر پدرش صدا می کردند بعدها معاویه به دروغ او را برادر خود خواند

و او را فرزند ابوسفیان خطاب کرد .

[۲۷۳] مقاتل الطالبین ، ابوالفرج اصفهانی ، ص ۴۳ .

[۲۷۴] الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۱۰ و سنن ترمذی ، ج ۲ ، ص ۳۰۶ و مسند احمد ، ج ۳ ، ص ۳ و ۸۲ و حلیه الأولیا ، ابونعیم اصفهانی ، ج ۵ ، ص ۷۱ و تاریخ بغداد ، خطیب بغدادی ، ج ۹ ، ص ۲۳۱ و ۲۳۲ .

[۲۷۵] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۷ ، ص ۴۵ و تاریخ ابوالفداء ، ج ۲ ، ص ۲۵۵ و تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲۲۵ .

[۲۷۶] تاریخ الطّبری ، ج ۳ ، ص ۴۸۶ و ۴۸۷ .

[۲۷۷] تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۲۰۰ و بحارالأنوار ، مجلسی ، ج ۲۲ ، ص ۵۱۶ و ج ۲۸ ، ص ۲۱ .

[۲۷۸] الأصابه ، ابن حجر ، ج ۳ ، ص ۳۸۴ .

[۲۷۹] الصراط المستقیم ، ج ۳ ، باب ۱۲ ، ص ۴۶ .

[۲۸۰] مصدر سابق .

[۲۸۱] نابلسی آنرا در ثلاثیات مسند

احمد ، ج ۲ ، ص ۴۸۹ و دیار بکری در تاریخ الخمیس ، ج ۲ ، ص ۱۷۳ و ابن سید النّاس در عیون الأثر ، ج ۲ ، ص ۳۴۰ ، و سمهودی در وفاء الوفاء ، ج ۲ ، ص ۴۴۳ و بنهانی در الأنوار المحمّدیه ، ص ۵۹۳ آورده اند .

[۲۸۲] سوره ضُحی ، آیه ۵ و کنزالعمّال ، ج ۱۲ ، ص ۴۲۲ .

[۲۸۳] صحیح البخاری ، کتاب اللّباس ، ج ۴ ، ص ۳۳ و صحیح التّرمذی (الجامع) ، ج ۴ ، ص ۴۸۸ و مسند احمد (الفتح) ، ج ۳۲ ، ص ۳۴ .

[۲۸۴] فتح الباری ، فی شرح صحیح البخاری ، ج ۶ ، ص ۲۴۳ ، حدیث ۳۱۰۴ و صحیح البخاری ، ج ۴ ، ص ۹۲ و ۱۷۴ ، و ج ۵ ، ص ۲۰ ، و ج ۸ ، ص ۹۵ و صحیح مسلم ، ج ۸ ، ص ۱۷۲ و سنن ترمذی ، ج ۲ ، ص ۲۵۷ .

[۲۸۵] سوره احزاب ، آیه ۳۳ .

[۲۸۶] المنتظم ، ابن جوزی ، ج ۵ ، ۸۵ .

[۲۸۷] مقاتل الطالبین ، ابوالفرج اصفهانی ، ص ۴۳ .

[۲۸۸] المستدرک ، حاکم نیشابوری ، ج ۳ ، ص ۱۱۳ و السنن الکبری ، ج ۸ ، ص ۵۹ و مجمع الزوائد ، ج ۹ ، ص ۱۳۶ و المناقب خوارزمی ، ص ۳۸۰ .

[۲۸۹] الشّافی ، سید مرتضی ، ج ۴ ، ص ۱۵۸ و الجمل ، شیخ مفید ، ص ۸۴ .

[۲۹۰] مستدرک الصحیحین

، حاکم ، ج ۳ ، ص ۱۲۴ و کنزالعمال ، ج ۶ ، ص ۴۰۰ والرّیاض النضره ، ج ۲ ، ص ۱۷۷ و ۱۹۳ و ذخائر العقبی ، ص ۷۷ و حلیه الاولیاء ، ابونعیم اصفهانی ، ج ۱ ، ص ۶۳ و . . .

[۲۹۱] تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۹ والکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۳۲۲ و صحیح البخاری ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ و صحیح مسلم ، ج ۱ ، ص ۳۱۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۱۰۱ .

[۲۹۲] سوره تحریم ، آیه ۴ و ۵ و صحیح نجاری ، ج ۳ ، ص ۱۳۶ و در تفسیر ثعلبی و تفسیر کشاف زمخشری آمده که صالح المومنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است .

[۲۹۳] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۶ .

[۲۹۴] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۶ .

[۲۹۵] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۸ ، ص ۱۴۵ و المحبر ، ص ۹۴ ۹۵ .

[۲۹۶] صحیح النّسائی ، باب الغیره ، ج ۲ ، ص ۱۵۹ .

[۲۹۷] شرح نهج البلاغه ، ج ۲ ، ص ۸۰.

[۲۹۸] مروج الذّهب ، مسعودی ، ج ۲ ، ص ۳۷۱ .

[۲۹۹] صحیح مسلم ، ج ۱۴ ، ۱۸ و مسند احمد (الفتح ، ج ۲۳ ، ص ۲۱۵) و کنزالعمال ، ج ۱۱ ، ص ۱۲۱ .

[۳۰۰] صحیح البخاری ، ج ۱ ، ص ۳۲۲ و صحیح مسلم ، ج ۷ ، ص

.۱۸

[۳۰۱] سیر اعلام النبلاء ، ذهبی ، ج ۲ ، ص ۱۹۶ و ۱۹۸ و تذکره الحفّاظ ، ذهبی ، ج ۱ ، ص ۲۹ .

[۳۰۲] السیره الحلبیّه ، ج ۱ ، ص ۲۶۸ .

[۳۰۳] تاریخ الاسلام ، ذهبی ، ج ۳ ، ص ۱۴۹ و أنساب الأشراف ، بلاذری ، ص والعقد الفرید ، ابن عبدربّه ، ج ۴ ، ص ۲۴۷ .

[۳۰۴] العقدالفرید ، ابن عبد ربه الاندلسی ۴ / ۲۷۷

[۳۰۵] صحیح البخاری ، کتاب اللّباس ، ج ۴ ، ص ۳۳ .

[۳۰۶] السیره النّبویه ، ابن کثیر دمشقی ، ج ۴ ، ص ۴۴۶ ، والبدایه والنّهایه ، ابن کثیر ، ج ۵ ، ص ۲۴۴ .

[۳۰۷] صحیح البخاری ، کتاب الاحکام ، رقم ۵ ، ج ۹ ، ص ۱۹۰ .

[۳۰۸] آدم در زبان عربی از ریشه (ادم) بمعنی تیره رنگ است .

[۳۰۹] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید معتزلی ، ج ۳ ، ص ۱۰۲ و تهذیب اللّغه ، ج ۸ ، ص ۱۲۲ و تاج العروس ، زبیدی ، ج ۱۳ ، ص ۱۸۸ و النّهایه فی غریب و الأثیر ، ابن اثیر ، ج ۳ ، ص ۳۳۸ و مثالب العرب ، کلبی ، ص ۱۰۳ .

[۳۱۰] أقرب الموارد ، مادّه عسف .

[۳۱۱] تهذیب التهذیب ، ابن حجر ج ۷ ص ۳۸۶ .

[۳۱۲] مصدر سابق .

[۳۱۳] مصدر سابق .

[۳۱۴] مصدر سابق .

[۳۱۵] عیون الأثر ، ابن سیّد النّاس ، ص ۴۴۹ . البتّه ناشران متعصّب این مطلب را در چاپ

اخیر حذف کرده اند .

[۳۱۶] السیره الحلبیّه ، حلبی ، ج ۲ ، ص ۲۱۷ .

[۳۱۷] تاریخ الطّبری ، ج ۳ ، ص ۵۳۱ .

[۳۱۸] حاکم آنرا روایت کرده و ذهبی آنرا صحیح دانسته است . تاریخ الخلفاء ، سیوطی ، ص ۶۶ .

[۳۱۹] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۲ ، ص ۳۱ ۳۴ .

[۳۲۰] مثالب العرب ، هشام بن کلبی ، ص ۱۳۹ و معجم البلدان ، حموی ، ج ۲ ، ص ۴۲۳ و ج ۵ ، ص ۱۸۵ و السیره النّبویه ، ابن کثیر ، ج ۱ ، ص ۱۱۷ .

[۳۲۱] مختصر تاریخ دمشق ، ج ۵ ، ص ۲۵۴ .

[۳۲۲] همانجا .

[۳۲۳] سوره حجرات ، آیه ۱۳ .

[۳۲۴] سیر اعلام النّبلاء ، ذهبی ، ج ۱ ، ص ۳۵۵ .

[۳۲۵] مصنفات شیخ مفید ، ج ۱ ، ص ۳۶۹ .

[۳۲۶] تاریخ یحیی بن معین ، ج ۳ ، ص ۵۰۹ .

۳۲۷ تا ۳۷۱

[۳۲۷] لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی ، ج ۳ ، ص ۱۲۴ و ۱۲۵ و ج ۴ ، ص ۱۲۵ ، چاپ هند .

[۳۲۸] التاریخ الکبیر ، نجاری ، ج ۴ ، ص ۱۰۴ .

[۳۲۹] المجروحین ، محمد بن حبّان تمیمی ، ج ۱ ، ص ۳۵۳ و میزان الأعتدال ، ذهبی ، ج ۲ ، ص ۲۴۲ و ۲۴۳ .

[۳۳۰] لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی ، ج ۴ ، ص ۱۳۶ ، چاپ حیدرآباد ، هند .

[۳۳۱] تاریخ المدنیه المنوّره ، ابن شبّه ، ج ۴

، ص ۱۲۳۲ .

[۳۳۲] الکامل ، مبرّد ، ج ۲ ، ص ۶۵۰ ، پس عایشه از موالی سیاهپوست بوده است .

[۳۳۳] العقد الفرید ، ابن عبدربّه ، ج ۴ ، ص ۲۵۵ .

[۳۳۴] النّور والبرهان ، ابن صباغ مالکی .

[۳۳۵] الإمامه والسّیاسه ، ابن قتیبه دینوری ، ج ۲ ، ص ۲۰ .

[۳۳۶] المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۶۷ ، حدیث ۴۷۳۰ و اسدالغابه ، ج ۷ ، ص ۲۲۴ .

[۳۳۷] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید معتزلی ، ج ۳ ، ص ۱۵ .

[۳۳۸] العثمانیّه ، جاحظ (در گذشته به سال ۲۵۵ ه . ق) ، ص ۲۳ ، و اللآلی المصنوعه ، سیوطی ، ج ۱ ، ص ۲۸۶ ۳۰۴ .

[۳۳۹] النّصائح الکافیه ، ص ۷۲ ، ۷۳ .

[۳۴۰] فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ، ابن حجر عسقلانی ، ج ۱۰ ، ص ۳۰ ، و صحیح مسلم ، ج ۶ ، ص ۸۸ .

[۳۴۱] اسباب النّزول ، واحدی و طبری نیز آنرا در تفسیر آیه (لا تقربوا الصّلاه و أنتم سکاری) روایت کرده است ، ج ۲ ، ص ۲۰۳ ، و ۲۱۱ و ربیع الأبرار زمخشری .

[۳۴۲] الأنوار العلویه ، ص ۲۱۷ و مجمع الزّوائد ، ج ۵ ، ص ۵۱ و نوادر الأصول ، ترمذی ، والإصابه ، ابن حجر ، عمده القاری ، عینی ، ج ۱۰ ، ص ۸۲ و المستطرف ، اشبیهی ، ج ۲ ، ص ۲۹۱ ، و سنن ابی داود ، ج

۲ ، ص ۱۲۸ و مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۵۳ و رسائل الجاحظ ، ص ۳۴ و کتاب مکّه ، فاکهی ، و سنن نسائی ، ج ۸ ، ص ۲۸۷ و المستدرک ، حاکم ، ج ۲ ، ص ۲۷۸ و تفسیر قرطبی ، ج ۵ ، ص ۲۰۰ ، و تفسیر ابن کثیر ، ج ۱ ، ص ۲۵۵ و تفسیر الخازن ، ج ۱ ، ص ۵۱۳ و تفسیر الرّازی ، ج ۳ ، ص ۴۵۸ و تهذیب التهذیب ، ج ۸ ، ص ۲۱۶ و حلیه الأولیاء ، ابونعیم در شرح حال شعبه و عمده القاری ، عینی ، ج ۲ ، ص ۸۴ و تفسیر ابن مردویه ، و فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ، ج ۱۰ ، ص ۳۰ .

[۳۴۳] الأمتاع ، مقریزی ، ص ، و سیره ابن هشام ، ج ۲ ، ص ۱۹۲ و عیون الأثر ، ج ۲ ، ص ۴۸ و عمده القاری ، ج ۱۰ ، ص ۸۲ .

[۳۴۴] فتح الباری ، علی صحیح البخاری ، ج ۱۰ ، ص ۳۰ و تفسیر الرازی ، ج ۳ ، ص ۴۵۸ .

[۳۴۵] العقد الفرید ، ج ۳ ، ص ۴۱۶ و السنن الکبری ، بیهقی ، ج ۸ ، ص ۲۹۹ و کنزالعمّال ، ج ۳ ، ص ۱۰۹ و محاضرات الرّاغب ، ج ۱ ، ص ۳۱۹ و جامع مسایند أبی حنیفه ، ج ۲ ، ص ۱۹۲ و سنن النّسائی ، ج ۸ ، ص ۳۲۶ والآثار ، قاضی ابویوسف ، ص ۲۲۶ و سنن

الدّارمی ، ج ۲ ، ص ۱۱۳ .

[۳۴۶] مغازی الواقدی ، ج ۱ ، ص ۲۳۷ .

[۳۴۷] السیره الحلبیه ، حلبی شافعی ، ج ۲ ، ص ۳۲۱ .

[۳۴۸] مغازی الواقدی ، ج ۱ ، ص ۴۷۱ و مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۱ ، ص ۱۵۶ و ۱۵۷ و طبقات الشعراء ، ص ۶۳ ، و البداه والنّهایه ، ج ۳ ، ص ۱۰۷ .

[۳۴۹] مفاتیح الغیب ، ج ۹ ، ص ۵۲ و تفسیر الفخر الرّازی ، ج ۳ ، ص ۳۹۸ والسیره الحلبیّه ، ج ۲ ، ص ۲۲۷ و تلخیص المستدرک ، ج ۳ ، ص ۳۷ و المستدرک ، حاکم ، ج ۳ ، ص ۳۷ .

[۳۵۰] تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۳۳ ، چاپ لیدن هلند .

[۳۵۱] کنزالعمّال ، ج ۶ ، ص ۶۹۴ ، حدیث ۱۷۴۴۸ و نگاه کنید به نظریات الخلیفتین اثر مؤلّف حاضر ، ج ۱ ، ص ۲۹۳ ۳۰۰ . الإصابه ، ابن حجر ، ج ۲ ، ص ۲۰۹ و تاریخ ابوالفداء ، ج ۱ ، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ و تاریخ الطّبری ، باب جنگ اُحُد .

[۳۵۲] تاریخ ابوالفداء ، عمادالدّین ابوالفداء ، ج ۱ ، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ .

[۳۵۳] تاریخ ابوالفداء ، عمادالدّین ابوالفداء ، ج ۱ ، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ .

[۳۵۴] المستطرف ، ج ۲ ، ص ۲۶۰ ، جامع البیان ، ج ۲ ، ص ۲۱۱ .

[۳۵۵] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۴ ، ص ۷۶ .

[۳۵۶]

مصدر سابق و البدایه والنهایه ، ابن کثیر ، ج ۳ ، ص ۳۵۰ .

[۳۵۷] منتخب التواریخ ، محمّد هاشم خراسانی ، ص ۶۳ و ارشاد القلوب دیلمی ، ص ۳۳۲ .

[۳۵۸] مختصر تاریخ ابن عساکر ، ج ۱ ، ص ۱۷۱ .

[۳۵۹] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید معتزلی ، ج ۶ ، ص ۴۸ و البدایه والنهایه ، ج ۵ ، ص ۲۵۰ و ۲۷۰ وسیر اعلام النّبلاء ، ص ۲۶ .

[۳۶۰] الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ۷۱ .

[۳۶۱] الإمامه و السّیاسه ، ج ۱ ، ص ۱۳ .

[۳۶۲] سوره مائده ، آیه ۹۳ ، والسیره الحلبیّه ، حلبی ، ج ۲ ، ص ۳۳۱ .

[۳۶۳] روز فتح مکّه ابوسفیان ومعاویه و بسیاری از سران حزب قریشی که کافر بودند بدست پیامبر (اسیر شدند و برده مسلمین گردیدند و پیامبر می توانست آنها را بفروشد یا بکشد یا آزاد کند . امّا پیامبر با رأفت خود همه را بخشید و فرمود (اذهبوا أنتم الطلقاء) بروید که شما همه آزاد شده اید . به همین جهت است که حضرت زینب (س) در مجلس یزید فرمود : أَمِنَ العَدْلِ یَابْنَ الطّلقاء تخدیرک حرائرک وامائک وبنات رسول الله سبایا ؟ آیا این از عدالت است ای پسر آزاد شدگان پدرم که زنان و کنیزانت را بپوشانی و دختران رسول خدا را اسیر و سربرهنه بگذاری ؟

[۳۶۴] الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۲۶۳ .

[۳۶۵] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۲

، ص ۱۰۲ و ج ۳ ص ۷۹ و أسد الغابه ، ج ۳ ، ص ۱۱۶ .

[۳۶۶] مروج الذّهب ، مسعودی ، ج ۱ ، ص ۴۴۰ والعثمانیه ، جاحظ ، ص ۲۳ .

[۳۶۷] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۲ ، ص ۱۰۲ ، ج ۳ ، ص ۷۹ و اسدالغابه ، ج ۳ ، ص ۱۱۶ .

[۳۶۸] العقد الفرید ، ابن عبدربّه ، ج ۲ ، ص ۳۵۴ و ج ۵ ، ص ۵۱ ۵۲ و تهذیب تاریخ دمشق ، ج ۴ ، ص ۷۲ والبدایه والنّهایه ، ج ۱۹ ، ص ۱۳۱ و نهج الصباغه ، ج ۵ ، ص ۳۱۷ .

[۳۶۹] تهذیب تاریخ دمشق ، ج ۴ ، ص ۷۲ .

[۳۷۰] الأغانی ، ج ۱۹ ، ص ۶۰ و تهذیب تاریخ دمشق ، ج ۵ ، ۸۲ .

[۳۷۱] کشف الأریتاب ، ص ۱۳۹ به نقل از خلاصه الکلام ، ص ۲۳۰ .

فصل دهم : چه وقت وچطور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مسموم شد ؟

چه وقت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مسموم شد و چرا ؟

شناخت زمان کشته شدن پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای آگاهی از حقیقت حوادث و پیامدهای آنها بسیار مهم است .

واقدی روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمان حمله به شام به رهبری اسامه بن زید را در تاریخ سه روز باقیمانده از ماه صفر صادر فرمود و خود در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول درگذشت پس سرپیچی از پیوستن به لشگر اسامه دو هفته طول کشیده است . (۳۷۲)

صاحب الطّبقات الکبری می نویسد : (پیامبر (صلی الله علیه وآله)) پرچم اسامه را با دست خود بست و فرمود : جهاد

کن به نـام خـدا و در راه خـدا و با کسانی که به خـدا کافرنـد بجنگ . اسامه بیرون رفت و در (جرف) اردو زد و هیچیک از سرشـناسان مهاجرین و انصار باقی نماندند مگر آنکه به شـرکت در آن غزوه فرا خوانده شدند از جمله ابوبکر ، عمر ، ابوعبیده جرّاح و سعد بن ابی وقّاص و سعید بن زید و غیره . (۳۷۳)

هنگامی که رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) دسـتور لشـگر اسامه را صادر کرد و زمان معینی را برای بستن پرچم جنگ تعیین فرمود و افراد شرکت کننده در آن را که سرشناسان قریش در بین آنها بودند مشخص کرد او را مسموم کردند .

ابن سعد می گوید : چون روز چهارشنبه شد مریضی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آشکار شد و او تب کرد و سردرد شد و چون صبح روز پنجشنبه فرا رسید پرچم اسامه را با دست خود بست . (۳۷۴)

این یعنی آنکه او را پس از آنکه دسـتور لشگر اسامه را صادر کرد و در فاصله زمانی بین دستور تشکیل لشگر و حرکت لشگر به سوی شـام مسـموم کرده انـد . رسول خـدا روز دوشـنبه دسـتور تشـکیل لشـگر اسـامه برای حمله به شـام صادر فرمود و روز چهارشنبه مسموم شد . (۳۷۵) و روز پنجشنبه پرچم اسامه را بست .

آنحضـرت طی دو هفته ای که زنده بود پیوسـته به فرستادن لشگر اسامه اصرار میورزید و مریضی اش سیزده شب طول کشید . (۳۷۶)

ابن سید النّاس می نویسد : پیامبر (صلی الله علیه وآله) روز دوشنبه دستور تشکیل لشگر اسامه را صادر فرمود و چون

روز چهارشنبه فرا رسید درد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شروع شد سپس تب کرد و سر درد شد . (۳۷۷)

اوّلاً : حزب قریشی هدف رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از تشکیل این لشگر را به خوبی دریافته بود ; لشگری که سرشناسان گروه قریش یعنی ابوبکر ، عمر ، عثمان ، ابوعبیده جرّاح ، عبدالرحمن بن عوف ، معاویه ، عمرو عاص ، خالد بن ولید ، ابوسفیان و سعد بن ابی وقاص باید به ناگزیر در آن شرکت می کردند .

ثانیاً : مقصد حمله ، سرزمین شام بود ; سرزمینی دور از مدینه که زمانی دراز برای رفتن و بازگشت از آن لازم بود .

ثالثاً : آنچه از لشگریان خواسته شده بود جنگیدن با رومیان در سرزمین شام بود در حالیکه اعراب از جنگیدن با آن نیروی بزرگ در آن برهه از زمان وحشت داشتند .

و اعراب قبلاً هم از جنگیدن با رومیان در جنگ تبوک وحشت داشتند در حالیکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بین آنها حضور داشت .

رابعاً : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به دستور خدا امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را در غدیر خم به عنوان وصیّ خود تعیین فرموده بود یعنی درست در یک فاصله زمانی کوتاه با این لشگرکشی .

خامساً : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از وفات قریب الوقوع خود خبر داده بود و این یعنی انتقال خلافت به امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در غدیر خم با او بیعت کرده بود .

به این دلایل بود که قریش نقشه کشید تا به طور سرّی

و به گونه ای که رسوا نشوند از دست پیامبر (صلی الله علیه وآله) خلاص شوند .

چه کسانی مرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوسیله سمّ را تأیید کرده اند ؟

کتابهای سیره و حدیث ، مرگ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بوسیله سمّ را تأیید کرده اند و آنرا با احادیث متواتر ذکر کرده اند از جمله :

ابن سعد می گوید در روایتی آمده است : او (پیامبر (صلی الله علیه وآله)) مسموم درگذشت و شصت و سه ساله بود . این قول ابن عبده است . (۳۷۸)

شیخ مفید می گوید : او در مدینه روز دوشنبه دو شب باقی مانده از ماه صفر در سال دهم هجری درگذشت در حالیکه شصت و سه سال داشت . (۳۷۹)

علّامه حلّی شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به وسیله سم ذکر می کند . (۳۸۰)

در کتاب جامع الرّواه آمده است : او (پیامبر (صلی الله علیه وآله)) در مدینه مسموم درگذشت . (۳۸۱)

شیخ طوسی می گوید : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دو شب باقی مانده از ماه صفر در سال دهم هجری مسموم درگذشت . (۳۸۲) و مجلسی می گوید : سال یازدهم هجری بود .

از دلایل شهادت آنحضرت می توان موارد ذیل را برشمرد :

علی بن ابیطالب (علیه السلام) و فضل و اسامه وارد قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شدند سپس مردی از انصار که او را ابن خولی می نامیدند گفت :

شما می دانید که من داخل قبر شهداء می شدم و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برترین شهداء است ، لذا به او اجازه دادند که داخل شود . (۳۸۳)

بیهقی گفته است : حاکم از

اصم از احمـدبن عبدالجبّار از ابی معن از اعمش از عبدالله بن نمره از ابی الأحوص از عبدالله بن مسـعود روایت کرده است که وی گفت :

اگر ۹ بار قسم بخورم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کشته شده است برایم محبوبتر است از اینکه یکبار قسم بخورم که او کشته نشده است به جهت آنکه خداوند او را پیامبر و شهید قرار داده است ؟ (۳۸۴)

حاکم نیشابوری در کتابش (المسـتدرک علی الصّحیحین) کشته شدن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر بوسیله سمّ را تأیید کرده است . آنجا که می گوید :

شعبی گفته است : بخدا قسم رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) و ابوبکر صدیق با سمّ کشته شدند و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابیطالب با شمشیر کشته شدند و حسن بن علی با سمّ و حسین بن علی با شمشیر کشته شد . (۳۸۵)

شعبی به خدای بزرگ قسم یاد می کند تا کشـته شدن پیامبر (صـلی الله علیه وآله) و ابوبکر را اثبات کند و قسم او پُرمعناست . ابن مسـعود درگذشت پیامبر با سمّ زن یهودی خیبر را تکذیب کرده امّا خود او تایید و تأکید می کند که پیامبر (صـلی الله علیه وآله) در سنه ۱۱ هجری کشته شده است . (۳۸۶)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : هیچ پیامبر یا وصیّ او نیست مگر آنکه شهید می شود . (۳۸۷)

و نیز آنحضرت فرمود : هیچ کس از ما (اهل بیت عصمت و طهارت) نیست مگر آنکه مسموم یا مقتول خواهد بود . (۳۸۸)

پس از آنکه

کشته شدن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بوسیله سمّ پس از تعیین علی به جانشینی خود و بسیج افراد حزب قریشی برای جنگ با روم بر همه ثابت گردید ; سران رژیم غاصب به دست و پا افتادند تا با غبار آلود کردن صحنه ، دیده ها را از دیدن شرکت سران رژیم در قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) باز دارند و لذا گفتند درست است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مسموم شده امّا این اثر سمّ خیبر در سال هفتم هجری است که اینك او را از پای درآورده است ! !

البتّه هیچ عاقلی چنین بهانه واهی را نمی پذیرد زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در سال ۱۱ هجری کشته شده و حادثه خیبر در سال هفتم اتفاق افتاده است .

چه کسی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را کشته است ؟

روایت شده است : پس بیهوش شد و چون به هوش آمد زنها به او دارو خوراندند در

حالی که او روزه دار بود . (۳۸۹)

در دو روایت بخاری و مسلم از عایشه آمده است : ما به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در هنگام بیماری اش دارو دادیم پس شروع کرد به اشاره کردن به ما که به من دارو ندهید .

گفتیم : (مسئله ای نیست) هر بیماری از دارو متنفّر است .

اندکی بعد پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : هر کس در خانه است در برابر چشم من باید دارو بخورد بجز عمویم عبّاس که در کنار شما حضور نداشت . (۳۹۰)

عبدالصّمد بن بشیر از ابوعبدالله (امام صادق (علیه السلام)) روایت کرده که آنحضرت فرمود : می دانید پیامبر

(صلی الله علیه وآله) درگذشت یا کشته شد همانطور که خدا می فرماید : (اگر او درگذرد یا کشته شود به جاهلیت باز می گردید) . (۳۹۱)

او قبل از مرگ مسموم شد آندو زن به او سمّ نوشاندند . (۳۹۲)

این روایت اشاره دارد به اینکه عایشه و حفصه به آنحضرت سمّ نوشانده و او را به قتل رساندند .

و در روایتی دیگر آمده است : عایشه و حفصه به او نوشاندند (سمّ را) . (۳۹۳)

و مجلسی می گوید : احتمال دارد که هر دو سمّ در شهادت پیامبر (صلی الله علیه وآله) مؤثّر بوده اند . (۳۹۴)

منظور مجلسی از دو سمّ یکی سمّ خیبر است و دیگری سمّی که در روزهای آخر حیاتش به او نوشاندند . قبلاً ذکر کردیم که سمّی که او را کشت همان سمّ دوّم است و سمّ اوّل نمی تواند او را بکشد زیرا سمّ اوّل چهار سال قبل از شهادت او در خیبر بوده در حالیکه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در سال ۱۱ هجری شهید شده است .

از آن گذشته رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از مسمومیّت طعام خیبر توسط جبرئیل آگاه شد و از آن نخورد .

امّا در حادثه دوّم ، سمّ را جرعه جرعه به خورد او دادند در حالیکه او نمی خواست بخورد (البتّه در اثر ضعف شدید نمی توانست مقاومت کند) پس سمّ وارد بدنش شده و او را کُشت .

عایشه می گوید پس از مسموم شدن پیامبر به من گفت :

وای بر آن زن اگر می توانست چنین نمی کرد . (۳۹۵)

این اعترافی است از

سوی عایشه به انجام کاری زشت در حق رسول خدا (صلی الله علیه وآله) . . . !

در روایت بحارالأنوار آمده است که هر چهار نفر بر مسموم نمودن آنحضرت همدست شده بودند . (۳۹۶)

تعدادی از روایات مربوط به دارو دادن به پیامبر (صلی الله علیه وآله)

از عایشه روایت شده که گفت :

ما به پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حال بیماری اش دارو خوراندیم .

به ما فرمود : به من نخورانید .

ما گفتیم : هر مریضی از دوا بدش می آید (و به کار خود ادامه دادیم) .

چون به هوش آمد فرمود : هیچیک از شما باقی نماند الاّ آنکه باید دوا خورانده شود بجز عبّاس که در کنار شما حضور نداشت . (۳۹۷)

و از عایشه روایت شده که گفت :

ما در حال بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به او دارو خوراندیم و او شروع کرد به اشاره کردن به ما که به من نخورانید .

گفتیم : (اهمیّتی ندهید) کراهیّت مریض از دواست !

اندکی بعد پیامبر فرمود : هر کس در خانه است باید دارو خورانده شود و من نگاه می کنم ، بجز عبّاس که او در کنار شما حضور نداشت . (۳۹۸)

بخاری گفته است : این روایت را همچنین ابن ابی زناد از هشام از پدرش از عایشه روایت کرده است . (۳۹۹)

سندی در شرح بخاری گفته است : معنای کلام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که فرموده : (هر کس در خانه است باید دوا خورانده شود) عقوبتی است برای آنان که از نهی پیامبر (صلی الله علیه وآله) سرپیچی کردند . (۴۰۰)

و آمده است : به او دوا خوراندند در حالیکه بیهوش

بود و چون به هوش آمد فرمود : چه کسی با من چنین کرد ، این کار زنهائی است که از آنجا آمده اند و با دست به سوی حبشه اشاره کرد . (۴۰۱)

این یک افشاگری از سوی رسول خداست که او را به روشی که زنان حبشیه به شوهرانشان سمّ می خوراندند مسموم کرده اند .

سمّ حبشه نیز معروف و مشهور بوده است و بعضی از حبشی ها متخصّص در سحر و شعبده و انواع سمّ بوده اند . داستان انتقام گرفتن حبشی ها از سفیر قریش یعنی عماره بن ولید بن مغیره مؤید گفتار ماست .

در روایتی آمده است :

گفتیم در رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بیماری ذات الجنب (سینه پهلو) می بینیم ، بیایید به او دوا بخورانیم پس خوراندند .

چون رسول خدا بهوش آمد فرمود : چه کسی اینکار را انجام داده است ؟

گفتند : عمویت عبّاس ، زیرا می ترسید سینه پهلو کرده باشی .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : اینکار از شیطان بود و خداوند او را بر من مسلّط نمی کند . در خانه هر کس هست باید دوا خورانده شود مگر عمویم عبّاس . پس همه اهل خانه را دوا دادند . (۴۰۲)

ظاهراً جمله آخر (پس به همه اهل خانه دوا داده شد) به روایت افزوده شده تا حقیقت را تحریف کند و ثابت کند که آن دارو بوده نه سمّ . در حالیکه قطعاً نه به آن اندازه بود که برای همه کفایت کند و نه آنکه آنرا نوشیده اند بلکه رسول خدا قصد داشت بیان بفرماید که می

داند آن سمّ است . چه آنکه اوّلاً شرکت عبّاس را در اینکار رد فرمود و ثانیاً اینکار را یک کار شیطانی نامید .

بر حذر نمودن پیامبر (صلی الله علیه وآله) حاضران را از خوراندن دارو به وی

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) افراد حاضر در منزلش را از خوراندن دارو به وی منع کرده بود چنانچه عایشه از آنحضرت روایت کرده که فرمود : به من دارو نخورانید . (۴۰۳)

نهی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از خوراندن دارو قبل از نوشاندن دارو به او بود زیرا پس از آن که اینکار را انجام دادند به آنها فرمود :

آیا شما را نهی نکردم که به من دارو نخورانید . (۴۰۴)

پس نهی حضرت ختمی مرتبت از خوراندن دارو روشن و واضح است و هیچ شبهه ای در آن وجود ندارد زیرا آنحضرت می دانست که آنها می خواهند دست بکاری ظالمانه و خطرناك بزنند .

و پس از آنکه به پیامبر علیرغم ممانعت او خوراندند آنچه می خواستند بخورانند ، رسول خدا آنها را بشدّت توبیخ کرد .

دیگر آنکه حتّی دو نفر از محدّثین یا مورّخین در مسئله سرپیچی این افراد از دستورات و نواهی پیامبر (صلی الله علیه وآله) ، اختلاف نکرده اند و اینها همان کسانی هستند که با اوامر و نواهی پیامبر (صلی الله علیه وآله) خصوصاً در دو هفته آخر حیات مبارك او مخالفت ورزیدند .

و دشمنی آنها زمانی تبلور عینی یافت که با دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مبنی بر پیوستن به لشگر اسامه مخالفت کردند .

و به ویژه دشمنی آنها زمانی وضوح بیشتری یافت که با دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآله)مبنی بر آوردن ورقه و دواتی جهت نوشتن وصیّت

شریفش مخالفت کردند .

و نیز هنگامی که نسبت کفرآمیز هذیان گفتن را به پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله)دادند .

و هنگامی که به زور ، غصب خلافت کردند .

و . . . .

و از مجموع همه این مخالفت ها که از سوی حزب قریشی و پیروان آنها صورت می گرفت ، پافشاری و نقشه کشی ایشان برای کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و به چنگ آوردن حکومت ، به خوبی اثبات می گردد .

این نتیجه ای است که دانشمندان و محقّقین به آن رسیده اند .

چگونه پیامبر (صلی الله علیه وآله) ترور شد ؟

شواهد و دلایلی وجود دارد که دلالت می کند حاضرین در منزل رسول خدا (صلی الله علیه وآله)در هنگام بی حسّی آنحضرت به وی دارو خورانده اند زیرا عایشه می گوید :

ما به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هنگام بیماری اش دارو خوراندیم و او شروع کرد به اشاره کردن به ما که به من دارو نخورانید . (۴۰۵)

و روایت دیگری از طریق عایشه نیز تصریح دارد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ایشانرا با اشاره منع می فرمود که دارو به او نخورانند . (۴۰۶)

یعنی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آنها را از خوراندن مایعی با کلام خود منع فرمود و چون علیرغم خواسته او آنرا به وی خوراندند دوباره نهی خود را با اشاره (دست) تکرار کرد زیرا توانایی سخن گفتن نداشت با اینهمه ممانعت او سودی نبخشید .

ظاهر روایتِ خوراندن دارو به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و نهی او از آن کار با اشاره ، اینست که آنها آنرا توسّط چند نفر و به هنگام

خواب و بی حسّی به او خورانـده انـد و چون رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) در اثناء اینکار بیدار شده دارو را به او خورانده بودند و او نمی توانسته جلوی آنها را بگیرد لذا به اشاره اکتفا فرموده است ، همانطور که در روایت ذکر شد .

پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) از خورانـدن دارو منع فرمـوده بود و اینرا حاضـرین شـنیده بودنـد به همین جهت از دادن دارو در هنگام بیداری او خودداری کرده و منتظر خوابیدنش شده بودند .

سپس هنگامی که رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) خوابید آنچه را می خواسـتند علیرغم خواسته او در خواب به وی خوراندند ، زیرا آمده است : هنگامی که بیدار شد . . . (۴۰۷)

و آمده است : به او خوراندند در حالیکه بیهوش بود و چون بهوش آمد فرمود : . . . (۴۰۸)

آیا رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) و خاتم الأنبیاء فایده دارو را نمی دانست و آنها می دانسـتند ؟ و آیا پیامبر (صـلی الله علیه وآله) مصلحت خود را تشخیص نمی داد و آنها تشخیص می دادند ؟

البتّه رسـول خـدا (صـلی الله علیه وآله) مصـلحت خـود و امّت خـود را از دیگران بهـتر درک می فرمایـد و آگـاهی او به فواید داروهـا بیش از همه است امّـا آنحضـرت می دانست که این گروه قصـد کشـتن او را دارنـد و خـاطرات حمله ایشان در گردنه تبوک(۴۰۹) و غیره هرگاه که می خواست پیش چشمش حاضر بود .

آیا می شود باور داشت که آنها در سال نهم هجری طرح ترور او را به آن دقّت ریخته و اجرا کنند

و امروز در آغـاز سـال یـازدهم هجری طول عمر او را بخواهنـد ؟ ! این در حـالی است که در همین روزهای آخر درباره خاتم پیامبران می گویند : او هذیان می گوید . (۴۱۰)

آنچه به ذهن سـالم نزدیکتر می نمایـد آنست که گروه منافقین گردنه تبوک می خواسـته با خورانـدن داروِی سـمّیِ مُهلکی به حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پایان دهد تا بتواند نقشه های خود را جهت رسیدن به کرسی ریاست عملی سازد .

قریش عبّاس را به خوراندن دارو متّهم می سازد

پس از آنکه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) علیرغم میل او دارو خوراندند ، فرمود : چه کسی این کار را کرد ؟

گفتند : عمویت عبّاس . (۴۱۱)

این نشـان می دهـد که آنهـا کار زشت خود را منکر شـده و آنرا به گردن عبّاس عموی پیامبر (صـلی الله علیه وآله) انداختنـد . البتّه این امر بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پوشیده نماند و او ساحت عبّاس را از آن مبرّا فرمود و خودِ آنها را به گناه متّهم کرد .

اینکه آنها عبّاس را متّهم می کنند خود دلیل آنست که کارشان از سر دشمنی و شیطانی بوده است والاّ دلیلی ندارد که از یک کار خوب با هـدفی سودمند بگریزند . آنچه این رأی را تأیید و تقویت می کند فرمایش خود رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) است که کار ایشانرا کاری شیطانی وصف فرمود . (۴۱۲)

تبرئه کردن رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) عبّاس را از این گناه ، خود دلیلی واضـح است که هیـچ شائبه ای آنرا نمی آلاید زیرا فرمود :

هر کس در خانه است باید دارو خورانده شود

بجز عمویم ; ابن اسحاق آنرا چنین روایت کرده است : (۴۱۳)

به هر کس در خانه است باید دارو خورانده شود بجز عبّاس زیرا در کنار شما حضور نداشت . (۴۱۴)

پس عبّاس که اصلاً در منزل رسول خدا نبوده است چگونه به ارتکاب این کار زشت متّهم می شود ؟

آمده است آن کسی که عبّاس را به دارو دادن به پیامبر (صلی الله علیه وآله) متّهم کرد ، عایشه بود . (۴۱۵) و در روایتی دیگر آمده است که همگی با هم گفتند : عمویت عبّاس بود . (۴۱۶)

از آنچه گذشت روشن می شود که آنها به پیامبر (صلی الله علیه وآله) سمّ خوراندند و سمّ با دارو در تلخی مزّه مشترک است . سپس اینکار را منکر شدند و گفتند : عبّاس دارو خورانده است . در نتیجه مطالب زیر در این حدیث فراهم آمده است :

پیامبر (صلی الله علیه وآله) قصد گروه را درباره قتل خود می دانست و لذا آنان را از خوراندن مایع بر حذر داشت .

گروه به خوراندن مایع به پیامبر (صلی الله علیه وآله) به زور و با عدم تمایل او در هنگام خواب اقدام کرده است .

گروه ، پیامد خوراندن مایع به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به گردن عبّاس انداخته است .

رسول خدا پس از این حادثه ، درگذشته است .

چرا نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در دارو دادن به وی شرکت نکردند

آنچه به درستی و حکمت نزدیکتر است این است که اگر آن گروه برای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خیر می خواستند باید خویشان او را برای خوراندن دارو فرا می خواندند و نزدیکترین منزل به خانه عایشه ،

منزل فاطمه دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) داماد اوست . امّا آندو شرکت نداشتند و همچنین عبّاس و اولاد او و سایر اولاد ابوطالب و هیچیک از بنی هاشم در جریان دارو دادن به رسول خدا حضور و شرکت نداشتند .

شگفتا که گروه مزبور نه رسول خدا و نه هیچیک از خویشان او را از طرح خوراندن مایع یاد شده خبردار نکرده بود . آیا هیچ کجا رسم هست که خانواده بیمار و نزدیکان او دارو دادن به وی را دوست نداشته باشند ؟ و آیا می شود باور کرد که همه بنی هاشم نوشاندن دارو را دوست نداشته و منفعت آن را نمی دانسته اند ؟ ! پس چرا آنان را خبر نکردند ؟

آنچه که سبب برانگیخته شدن شکّ پیرامون نقشه های شیطانی ایشان می شود این است که از سویی ارحام و خویشان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در نقشه شان شرکت ندادند و از سویی دیگر تبعات و پیامدهای آنرا به گردن ایشان انداختند !

لذا هنگامیکه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرماید : چه کسی اینکار را کرد ؟

می گویند : عمویت عبّاس ! (۴۱۷)

صحیح آن است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آنها را هنگام خوراندن اجباری دارو دیده و با اشاره ایشان را منع کرده اما آنها توانستند کار خود را به انجام رسانده و به هدف خود نایل گردند .

آنچه قابل ملاحظه می باشد این است که حیله گران قریش توانستند به هدف خود در مورد قتل پیامبر (صلی الله علیه وآله) دست یابند در حالیکه یهودیان در این

مورد شکست خورده بودند . به راستی چرا ؟

برای آنکه در جریان طعام خیبر ، اطّلاع و آگاهی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از طعام مسموم در پی به سخن آمدن غذا مانع اجرای نقشه یهودیان شد ;(۴۱۸) لذا شیاطین قریش دریافتند که هیچ راهی وجود ندارد مگر آنکه سمّ به اجبار وارد بدن رسول خدا (صلی الله علیه وآله)شود پس نقشه های دقیق برای آن کشیدند و همانگونه که برای سقیفه نقشه کشیدند و در کار خود موفّق شدند ، زیرا به اسم خوراندن دارو با اجبار سمّ مهلک به خورد او دادند !

حکمت الهی اقتضا می کرد که تلاش های گذشته دشمنان را برای به قتل رساندن او نافرجام بگذارد و این تلاش شیطانی را در حق پیامبرش اجازه دهد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تبلیغ خود را به تمام و کمال رسانده بود و آیه نازل گشته بود) الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الإسلام دیناً (. (۴۱۹)

انجام دهنده این کار یک گروه بودند

با ملاحظه روایات مربوط به این موضوع در می یابیم که اقدام کنندگان به خوراندن دارو به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) یک گروه بوده اند زیرا عایشه می گوید :

ما به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در بیماری اش دارو خوراندیم و او فرمود : به من دارو نخورانید . (۴۲۰)

و آنچه دلالت می کند که آنها یک گروه بودند این است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) وقتی دارو دادن ایشان رااحساس کرد و بیدار شد نتوانست آنها را از خود دور کند پس برای منع آنها بیش از اشاره نتوانست .

(۴۲۱) و اگر هم آنها را منع می کرد باز هم سودی نداشت زیرا آنها سمّ را به او خورانده بوده اند .

و نیز فرموده او به ایشان (آیا شما را نهی نکردم) دلالت دارد بر اینکه آنان گروه بودند . (۴۲۲)

پی نوشت ها

[۳۷۲] المغازی ، واقدی ، ج ۱ ، ص ۱۲۶ .

[۳۷۳] الطبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ .

[۳۷۴] الطبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ .

[۳۷۵] الطبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۱۹۰ و ۲۰۰ و ۲۰۵ و ۲۷۲ .

[۳۷۶] أنساب الأشراف ، ج ۱ ، ص ۵۶۸ و سیره ابن هشام ، ص ۱۰۲۰ و الطبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۶ .

[۳۷۷] عیون الأثر ، ابن سید النّاس ، ج ۲ ، ص ۲۸۱ .

[۳۷۸] المجدی فی الأنساب ، محمّد بن محمّد علوی ، ص ۶ .

[۳۷۹] المقنعه ، شیخ مفید ، ص ۴۵۶ و منتهی المطلب حلّی ، ج ۲ ، ص ۸۸۷

[۳۸۰] منتهی المطلب ، حلّی ، ج ۲ ، ص ۸۸۷ .

[۳۸۱] جامع الرّواه ، محمّد علی اردبیلی ، ج ۲ ، ص ۴۶۳ .

[۳۸۲] تهذیب الاحکام ، ج ۶ ، ص ۱ و بحارالأنوار ، مجلسی ، ج ۲۲ ، ص ۵۱۴ .

[۳۸۳] انساب الأشراف ، ج ۱ ، ص ۵۷۶ .

[۳۸۴] السیره النّبویه ، ابن کثیر دمشقی ، ج ۴ ، ص ۴۴۹ .

[۳۸۵] المستدرک ، حاکم نیشابوری ، ج ۳ ، ص

[۳۸۶] السیره النّبویه ، ابن کثیر ، ج ۴ ، ص ۴۴۹ و البدایه والنهایه ، ج ۶ ، ص ۳۱۷ و ۳۲۲ .

[۳۸۷] بصائر الدّرجات ، ص ۱۴۸ و بحارالأنوار ، ج ۱۷ ، ص ۴۰۵ و ج ۴۰ ، ص ۱۳۹ .

[۳۸۸] کفـایه الأثر ، خزّاز قمی ، ص ۱۶۲ و وسائل الشیعه ، ج ۱۴ ، ص ۲ ، و ج ۱۴ ، ص ۱۸ و بحارالأنوار ، مجلسی ، ج ۴۵ ، ص ۱ و من لایحضره الفقیه ، ج ۴ ، ص ۱۷ .

[۳۸۹] الطبقات الکُبری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۳۵ .

[۳۹۰] سنن البخاری ، ج ۷ ، ص ۱۷ و ج ۸ ، ص ۴۰ و سنن مسلم ، ج ۷ ، ص ۲۴ و ۱۹۴ .

[۳۹۱] سوره آل عمرا ، آیه ۱۴۴ .

[۳۹۲] تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۲۰۰ و بحارالأنوار ، مجلسی ، ج ۲۲ ، ص ۵۱۶ و ج ۲۸ ، ص ۲۱ .

[۳۹۳] بحارالأنوار ، مجلسی ، ج ۲۲ ، ۵۱۶ .

[۳۹۴] بحارالأنوار ، ج ۲۲ ، ص ۵۱۶ .

[۳۹۵] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۳ .

[۳۹۶] بحارالأنوار ، مجلسی ، ج ۲۲ ، ص ۲۳۹ و ۲۴۶ . مقصود از چهار نفر ابوبکر ، عمر ، عایشه و حفصه می باشد .

[۳۹۷] تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۸ .

[۳۹۸] تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۸ .

[۳۹۹] السیره النّبویه ، ابن کثیر دمشقی ، ج ۴

، ص ۴۴۹ و مسند احمد ، ج ۶ ، ص ۳۵ و صحیح البخاری ، ج ۷ ، ص ۱۷ و ج ۸ ، ص ۴۰ و صحیح مسلم ، ج ۷ ، ص ۲۴ و ۱۹۸ .

[۴۰۰] صحیح البخاری ، شرح سندی ، ج ۳ ، ص ۹۵ .

[۴۰۱] الطّب النّبوی ، ابن جوزی ، ج ۱ ، ص ۶۶ و در روایات صحیح آمده است که عایشه و حفصه حبشی بودند .

[۴۰۲] معجم ما استعجم ، عبدالله اندلسی ، ص ۱۴۲ .

[۴۰۳] سنن البخاری ، ج ۷ ، ص ۱۷ و ج ۸ ، ص ۴۰ و سنن مسلم ، ج ۷ ، ص ۲۴ و ۱۹۸ و تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۸ و مسند احمد ، ج۶ ، ص ۵۳ .

[۴۰۴] الطّب النّبوی ، ابن قیم جوزیّه ، ج ۱ ، ص ۶۶ .

[۴۰۵] صحیح البخاری ، ج ۷ ، ص ۱۷ و ج ۸ ، ص ۴۰ و صحیح مسلم ، ج ۴ ، ص ۷۳۳ و السیره النّبویه ، ابن کثیر دمشقی ، ج ۴ ، ص ۴۴۹ و مسند احمد بن حنبل ، ج ۶ ، ص ۵۳ .

[۴۰۶] السیره النّبویه ، ابن کثیر دمشقی ، ج ۴ ، ص ۴۴۹ و مسند احمدبن حنبل ، ج ۶ ، ص ۵۳ و سنن مسلم ، ج ۷ ، ص ۲۴ و ۱۹۸ .

[۴۰۷] تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۸ و الطّب النّبوی ، ابن قیم جوزیه ، ج ۱ ، ص ۶۶ .

[۴۰۸] الطّب

النّبوی ، ابن قیم ، ج ۱ ، ص ۶۶ .

[۴۰۹] المحلّی ، ابن حزم اندلسی ، ج ۱۱ ، ص ۲۲۵ .

[۴۱۰] صحیح البخاری ، باب قول المریض قوموا عنّی ، ج ۷ ، ص ۹ ، و صحیح مسلم ، آخر کتاب الوصیه ، ج ۵ ، ص ۷۵ .

[۴۱۱] معجم ما استعجم ، عبدالله اندلسی ، ص ۱۴۲ .

[۴۱۲] همانجا .

[۴۱۳] ذخائر العقبی ، ص ۱۹۲ .

[۴۱۴] تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۸ و صحیح البخاری ، ج ۷ ، ص ۱۷ و ج ۸ ، ص ۴۰ و صحیح مسلم ، ج ۴ ، ص ۱۷۳۳ .

[۴۱۵] السیره النّبویه ، ابن کثیر ، ج ۴ ، ص ۴۴۶ .

[۴۱۶] معجم ماٰاستعجم ، اندلسی ، ص ۱۴۲ .

[۴۱۷] معجم ، استعجم ، اندلسی ، ص ۱۴۲ .

[۴۱۸] العثمانیه ، جاحظ ، ص ۵۵ و الطّبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۲ .

[۴۱۹] سوره مائده ، آیه ۳ .

[۴۲۰] سنن البخاری ، ج ۷ ، ص ۱۷ و ج ۸ ، ص ۴۰ و سنن مسلم ، ج ۷ ، ص ۲۴ و ۱۹۸ و تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۸ .

[۴۲۱] السیره النّبویه ، ابن کثیر دمشقی ، ج ۴ ، ص ۴۴۹ و مسند احمد بن حنبل ، ج ۶ ، ص ۵۳ و سنن مسلم ، ج ۷ ، ص ۲۴ و ۱۹۸ .

[۴۲۲] الطّب النّبوی ، ابن الجوزی ، ج ۱ ، ص ۶۶ .

فصل یازدهم : تب و دردهای ناشی از سم

مقدمه

مشهور است که

ورود سمّ به بـدن انسـان سـبب بالاـ رفتن درجه حرارت بـدن به میزان بسـیار زیـاد و خطرناک می شود که به نوبه خود موجب دردهای مداوم و سردردهای شدید و غیر قابل تحمّل می گردد .

ما این عوارض بیماری را در کسانی که مسـموم شـده انـدماننـد رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) و ابوبکر مشاهده می کنیم . (۴۲۳)

ابن سعد می گوید : چون روز چهارشنبه فرا رسید بیماری رسول خدا شروع شد و او تب کرد و دچار سردرد شد . (۴۲۴)

طبرانی و هیثمی گفته اند که رسول خدا پس از آنکه تب کرد ، حجامت نمود . (۴۲۵)

یعنی پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواست آن شدّت تب را با حجامت فرو بنشاند .

ابن سـیدالنّاس می گوید : رسول خدا دسـتور تشـکیل لشـگر اسامه را روز دوشنبه صادر فرمود سپس چون روز چهارشنبه شد ، درد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شروع شد پس تب کرد و دچار سردرد شد . (۴۲۶)

و هنگـامی که ابوسـعید خـدری بر رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) وارد شـد قطیفه ای روی پیامبر (صـلی الله علیه وآله) بود . ابوسـعید دسـتش را روی آن گذاشت و حرارت بدن پیامبر را از روی آن احساس کرد پس به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفت : چقدر تب شما شدید است ؟ (۴۲۷)

مادر بشربن براء به پیامبر گفت : مانند این تبی که بر شما عارض گردیده من در هیچ کس ندیدم . (۴۲۸)

و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به عایشه فرمود : بلکه ای وای سر من ، سپس به خانه میمونه بازگشت و

آنجا دردش شدّت گرفت . (۴۲۹)

عایشه می گوید : کسی را ندیدم که دردی شدیدتر از درد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر او عارض شده باشد . (۴۳۰)

از رسول خدا پرسیده بودند : بلا بر چه کسانی شدیدتر وارد می شود ؟

آنحضرت فرمود : پیامبران و پس از ایشان هر که به آنها شبیه تر باشد و پس از آنها هر که به آنها شبیه تر باشد . (۴۳۱)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کار آنها را شیطانی می خواند

پس از آنکه بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سمّ خوراندند و آن حضرت به هوش آمد فرمود : هر کس در خانه هست باید دارو خورانده شود . (۴۳۲) این تلاش پیامبر برای گرفتن انتقام از آنان بود .

سندی در شرح بخاری می گوید : معنای کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله) که فرمود هر کس در خانه هست باید دارو خورانده شود مجازاتی است برای کسانی که نهی او را از آن کار گوش نکردند . (۴۳۳)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کار آنان را کاری شیطانی توصیف کرد و این بالاترین نشانه است بر اینکه عمل آنان از سر دشمنی بوده است . آنحضرت فرمود : آنکار از شیطان است . (۴۳۴)

چرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) قاتل خود را معرفی نکرد ؟

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و نوه بزرگوار او امام حسن بن علی (علیه السلام) در عدم افشاگری نسبت به قاتل خود یک شیوه را در پیش داشتند .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در جریان گردنه تبوک ، نام منافقینی را که سعی داشتند او را به قتل برسانند برای کسی جز حذیفه بن یمان بیان نکرد .

و امام حسن مجتبی را سه بار سمّ دادند امّا او جان سالم به در برد تا آنکه در آخرین باری که مسموم شد و به سبب آن شهید گردید ، پزشکی که به نزد آنحضرت رفت و آمد داشت گفت :

سمّ ، امعاء و احشاء این مرد را قطعه قطعه کرده است .

امام حسین (علیه السلام) گفت : ای ابا محمّد ، به من بگو چه کسی به تو سمّ خورانده است ؟

امام مجتبی (علیه السلام) فرمود : برای چه

می خواهی ای برادرم ؟

گفت : بخدا قسم قبل از آنکه تو را به خاک بسپارم او را خواهم کشت و اگر بر او دست نیابم یا در سرزمینی مخفی گردد می گردم تا به هر زحمت که شده بر او دست یابم .

امام مجتبی (علیه السلام) فرمود : برادرم جز این نیست که این دنیا چند شب فناپذیر است و بس . او را رها کن تا من و او نزد خداوند یکدیگر را ملاقات کنیم و از نام بردن او خودداری ورزید .

بعضی گفته اند معاویه به بعضی خدمه آنحضرت بخشش کرده بود تا وی را مسموم کند . (۴۳۵)

و در بحارالأنوار آمده که معاویه به جعده دختر أشعث بن قیس کندی که همسر امام بود ده هزار دینار و ده پارچه آبادی داد تا آنحضرت را مسموم کند . (۴۳۶)

عدم افشای قاتل در آن زمان حکمتی است از حکمتهای پیامبران و اوصیای ایشان که به خود همان زمان مربوط می باشد و قطعاً دلایل متعدّدی داشته است .

امّا اینک و پس از گذشت ۱۴۰۰ سال از آن تاریخ بر ما واجب است که پژوهش نموده و قاتل ایشان را بیابیم تا به دلایل پیوستن بعضی از صحابه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله)دست یابیم و از حوادث دیگری نیز که رابطه جدّی با این واقعه مهم دارد ، پرده برداریم .

چرا فوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در اثر سمّ خیبر اعلام کردند ؟

همه متون متّفقند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مسموم کشته شد و صحابه بزرگ قتل او را با سمّ ذکر کرده اند و مسلمانان آثار سمّ را بر چهره و بدن پیامبر (صلی الله علیه وآله)

مشاهده کرده بودند و عوارض آن که عبارت بود از تب بالا و دردهای مداوم و طاقت فرسا و بالاخره مرگ سریع ، در رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ظاهر گشته بود .

به همین جهت سلطه جویانی که آنحضرت را مسموم ساختند به سبب وجود شواهد بسیار و قطعی نمی توانستند مرگ آنحضرت را در اثر سمّ انکار کنند ، لذا با مردم در تأیید و تصدیق این مسأله همصدا شدند . اصل قضیّه را تأیید کردند امّا به طرز ماهرانه ای آنرا به سمّ خیبر نسبت دادند .

این هوشمندان حیله گر و شیطان صفت قریش بودند که چنین تفسیری از آن کار مهم بدست دادند ; همان کسانی که وقایع را به صورتی صحنه سازی و کارگردانی کردند که عقلها در آنها خیره و شگفت زده شده است .

برای همین است که در روایتی ساختگی آمده است : یهودیان او (پیامبر (صلی الله علیه وآله)) را در خیبر مسموم کردند . (۴۳۷) در حالیکه نصوص صحیح تصریح دارد بر اینکه خداوند سبحان پیامبرش را از آن غذای مسموم باخبر ساخت و او از خوردن امتناع ورزید . این از سویی نشانه های حقّانیت نبوّت را نشان می دهد و از سویی دیگر ساختگی بودن روایات حزب اموی را .

اینست که می پرسیم :

اوّلاً : عوارض سمّ در سالهای پس از حادثه خیبر در رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آشکار نشد پس چگونه ممکن است پس از گذشت چند سال در اثر آن سمّ قدیم فوت کند ؟ !

و ثانیاً : پیامبر (صلی الله علیه وآله) اصلاً از آن سمّ نخورده

بود پس چگونه در اثر سمّی که آنرا نخورده فوت کرده است ؟ !

و لذا از مشاهده آن عوارض و آثار سمّ و اعتراف همگان به مسمومیت پیامبر (صلی الله علیه وآله)نتیجه می گیریم که :

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) یکبار در زندگی اش سمّ خورده آن هم به دست افراد حزب قریشی و در اثر همان نیز درگذشته است .

دو ترور در یک هفته

از وقایع مهمّی که در تاریخ و سیره پیامبر اتّفاق افتاده است ، ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله) و دخترش در طی یک هفته است .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجرت به شهادت رسید . (۴۳۸)

و هجوم به خانه فاطمه زهرا دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) در روز چهارشنبه پس از بیعت عمومی با ابوبکر اتّفاق افتاد . در روایات هجوم آمده است : مهاجمان آتش و هیزم با خود حمل می کردند . (۴۳۹)

بعدها ابوبکر از اینکه به خانه فاطمه دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) هجوم برده ، اظهار پشیمانی می کرد . (۴۴۰)

شدّت خشونت و گستردگی هجوم ، بخوبی بیانگر میزان کینه حزب قریشی نسبت به رسول خدا است . این همان کینه دیرینه ای است که هر از گاهی و در جاهای مختلف و در زمان حیات رسول خدا مجال بروز و ظهور می یافت ; از جمله در زمان حیات آنحضرت و در مسجد او گروه قریش در جمع خود ، او را (پیامبر (صلی الله علیه وآله)) در نسبش متّهم کردند . خداوند متعال پیامبرش را به وسیله جبرئیل آگاه فرمود و رسول

خـدا (صـلی الله علیه وآله) خشـمگین شـده و به منـبر رفت و خواست تـا نسب اتهـام زننـده را بـازگو کنـد . اینجـا بود که عمر برخـاست و عـذرخواهی کرد و پیـاپی شـهادتین را بر زبان رانـد (اظهار اسـلام کرد) با اینکه چنـدین سال از زمان ورودش به اسلام می گذشت . (۴۴۱)

نسبت هذیان گویی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) پس از مسموم کردن او

در اثناء بیماری رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) بر اثر سمّ ، عمر بن خطّاب در حضور آنحضـرت گفت : او هذیان می گوید . و یاران عمر گفته او را با گفتن (هذیان می گوید ، هذیان می گوید) تأیید کردند . (۴۴۲)

اگر گروه قریش اطمینـان از مرگ قریب الوقوع پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) بوسـیله آن سمّ نـداشت ، قـدرت بکار بُردن جمله سخیف (هذیان می گوید) را نداشت و نمی توانست افراد حاضـر را از آوردن ورقه و دوات برای نوشـتن وصـیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) باز دارد .

صاحب کتاب (الطبقات الکُبری) می نویسـد : پیامبر (صـلی الله علیه وآله) پس از گفتار ایشان که گفتند : هذیان می گوید و پس از بیرون کردن ایشان از خانه اش درگذشت . (۴۴۳)

پیش از آن عمر بن خطّاب و یارانش جرأت اهانت به رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) را نداشـتند و بلکه برعکس اگر اهانتی از سوی صـحابه افشاء می شد بشدّت به دست و پا می افتادند چنانچه عمر پس از جریان مسجد نبوی به وضعی شگفتی آور از پیامبر (صلی الله علیه وآله)عذر خواهی می کند .

یعنی هنگامیکه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اهانتی را که

عمر بن خطاب و یارانش نسبت به نسب شریف نبوی کرده بودند از جبرئیل امین شنید و به اهانت کنندگان ، با خشم اعلام فرمود که تهمت را شنیده است و خواست نسب اتهام زنندگان را افشاء فرماید عمر شروع کرد به عذرخواهی کردن و گفت :

ما را عفو کن ، خدا تو را عفو کند ، ما را ببخش ، خدا تو را ببخشاید ، با ما بُردباری فرما خدا با تو بُردباری کند . (۴۴۴)

و عمر زانو زد و گفت : راضی هستیم به اینکه خداوند پروردگار ما و اسلام دین ما و محمّد (صلی الله علیه وآله) پیامبر ما است . (۴۴۵)

و پای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را بوسید و گفت : ما از دوران جاهلیّت هنوز فاصله چندانی نگرفته ایم و خدا بهتر می داند پدران ما کیستند ! ! (۴۴۶)

مقایسه بین این دو نوع برخورد از سوی عمر و آنهم در فاصله ای کوتاه بیانگر آنست که در برخورد اوّل آنچه در مسجد نبوی بر زبان می آورد از ترس افشاء شدن نسبش و برخلاف مکنونات قلبی اوست و لذا بشدّت عذرخواهی می کند . با آنکه آن اهانت را در خفا انجام داده بود .

امّا در روز پنجشنبه ای که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در بستر مرگ ، مسموم افتاده است ، عمر با چهره واقعی اش آشکار می شود و رو در رو به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اهانت می کند و بر این اهانت پای می فشارد و از آن ابداً عذرخواهی هم نمی کند .

زیرا مطمئن است که پیامبر

(صلی الله علیه وآله) از این سمّ مهلک که به او خورانده اند زنده نمی ماند .

چرا شایعه عدم فوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ساختند ؟

مصلحت حزب قریشی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به قتل رسانده بود ، این بود که درگذشت آن حضرت را انکار کند . اینکار چندین فایده برای ایشان داشت از جمله اینکه : اذهان عمومی را از مسئله ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا مدّتی ولو کوتاه منصرف می ساخت . دیگر آنکه ابوبکر که در خارج شهر مدینه بود از راه برسد . همچنین زمینه مناسب برای اجرای طرح سقیفه به طور کامل فراهم آید .

لذا در روایتی آمده است : عمر و عثمان مرتباً تکرار می کردند : پیامبر (صلی الله علیه وآله)نمرده است ، چه کسی می گوید او مرده است ؟ سپس یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) را تهدید می کردند . (۴۴۷)

و نیز آمده است : اولین کسی که او را آرمیده دید و مرگ او را انکار کرد عثمان بود . (۴۴۸)

و عمر گفت : بخدا قسم رسول خد ا نمرده و نخواهد مرد . (۴۴۹)

و عمر گفت : با بدنش به نزد خدای بزرگ رفته است . (۴۵۰)

و عمر گفت : با روح و جسم اش مانند عیسی به آسمان برده شد . (۴۵۱)

و عمر گفت : روح وی چون موسی به آسمان برده شد . (۴۵۲)

و عمر گفت : او در حالت اغماء است . (۴۵۳)

و همانطور که در حضور مردم پیوسته فریاد می زد و تصریح می کرد که رسول خدا نمرده و نخواهد مرد ، پنهانی سالم بن عبید را نزد

ابوبکر در ناحیه (سنخ) خارج مدینه فرستاد تا به او خبر دهد که پیامبر مرده است . (۴۵۴)

عمر در سخنان خود پیوسته تکرار می کرد : بعضی از منافقین گمان می کنند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فوت کرده است و در حالیکه بخدا قسم رسول خدا نمرده است بلکه مانند موسی بن عمران نزد خدایش رفته است و او چهل روز از قومش غایب بود و بعد از اینکه گفتند مُرده است ، بازگشت .

بخدا قسم رسول خدا باز می گردد و دست و پای کسانی که گمان می کنند او مرده است را قطع خواهد کرد . (۴۵۵)

عمر ناچار بود که سلاح تهدید و ترساندن و دروغ را بکار گیرد تا بتواند به مردم عدم فوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بقبولاند .

او می گفت : من امیدوارم پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنقدر زنده بماند که دستان و زبان کسانی را که گمان می کنند یا می گویند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مرده است ، قطع کند . (۴۵۶)

کسی که سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را بخوبی خوانده باشد در می یابد که عملیات پیچیده و مهمّی متعاقب درگذشت رسول خدا صورت پذیرفته که سنگ اوّل بنای آن شایعه عدم وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و ادعای بازگشت قریب الوقوع او به این دنیاست !

و ملاحظه می کند که آن گروهی که از دستورات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مبنی بر پیوستن به لشگر اسامه سرپیچی کردند دقیقاً همان گروهی هستند که از دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله)مبنی بر

آوردن ورقه و دوات برای نگاشتن وصیّت اش سرپیچی و جلوگیری کردند .

و ایشان همان گروهی هستند که حضوراً به رسول خدا اهانت کرده و گفتند : هذیان می گوید .

و ایشان همان گروهی هستند که سمّ مهلک را به اسم دارو به پیامبر (صلی الله علیه وآله)خورانده اند .

و ایشان همان گروهی هستند که شایعه عدم وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را ساخته و منتشر کردند .

و ایشان همان گروهی هستند که در مراسم کفن و دفن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شرکت نکردند ، بلکه رفتند و در جریان سقیفه شرکت جستند و حکومت را به دست گرفتند .

و ایشان همان گروهی هستند که به خانه کوچک فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) با آتش و هیزم و شمشیر ، هجوم مرگبار آوردند .

پس نتیجه می گیرد که بین این اعمال رابطه ای وجود دارد و این کارها چشم بسته و اتّفاقی صورت نگرفته است ; بلکه در ضمن نقشه ای دقیق و برنامه ریزی شده و منظم برای بیرون راندن رسول خدا و اهل بیت او از صحنه صورت پذیرفته است .

اینکه عمر و عثمان پس از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می گویند : او نمرده است .

و می گویند : بخدا قسم نمرده و نخواهد مرد ! (۴۵۷)

و می گویند : روح او چون موسی به آسمان عروج کرد . (۴۵۸)

و می گویند : . . . .

اینها نشان می دهد که گروه مزبور از طرح این مطالب سعی داشته است تا به اهداف زیر دست یابد :

۱ با ایجاد گرد

و خاک و غبار آلود کردن صحنه ، هر نوع شبهه ای را مبنی بر دست داشتن گروه مزبور در قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از اذهان مردم دور سازد و با تظاهر شدید به دوستی و علاقه خود به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نشان دهد که اصلاً مرگ او را باور نمی کند و طالب ادامه حیات اوست .

۲ با ایجاد موج بوسیله شایعه نمردن پیامبر (صلی الله علیه وآله) اوضاع را برای طرح سقیفه آماده سازند .

۳ وقت را بکُشند تا ابوبکر از خارج مدینه برگردد و این مسئله مستلزم آن بود که از مراسم تدفین جلوگیری کنند .

واضح است که نقشه آن گروه عبارت بود از برپا نمودن مراسم سقیفه و تسلط بر حکومت در زمانی که اهل بیت و مردم مشغول مراسم تغسیل ، تکفین و تدفین پیامبر (صلی الله علیه وآله) بودند ، چنانچه بیان می گردد .

و آنچه بسیار دور از ذهن است ، این است که حزب قریشی بویژه آن جماعتی از ایشان که به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفتند : هذیان می گوید و پیامبر (صلی الله علیه وآله) مجبور شد آنان را از خانه اش بیرون کند خواستار و علاقمند ادامه حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) باشند .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ایشان فرموده بود : مرا رها کنید ، وضعی که در آن هستم بهتر از آن چیزی است که مرا به سوی آن می خوانید . (۴۵۹)

و در روایتی آمده است که : چون در بیهوده گوئی و اختلاف نزد

پیامبر (صلی الله علیه وآله)زیاده روی کردند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به ایشان فرمود : برخیزید . (۴۶۰)

در تمام آن اوقات ، بنی هاشم دقیقاً با کارهای حزب قریشی مخالفت کرده و دستورات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اهداف او را تأیید می کردند .

به عنوان مثال هنگامی که رسول خدا در طلب ورقه و دواتی ، اهل بیت خود را صدا زد تا خواسته اش را برآورده سازند ، آن گروه در مخالفت با این دستور برآمده و گفتند : او هذیان می گوید .

و هنگامی که بنی هاشم خواستار تسریع در امر تدفین رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودند آن گروه به مخالفت برخاسته و در نهایت هم به سقیفه رفتند .

افراد حزب قریشی با همفکری یکدیگر نقشه ای فوری کشیدند تا از طرح پیامبر (صلی الله علیه وآله) مبنی بر انتقال خلافت به علی (علیه السلام) و فرستادن آنها به سوی شام جلوگیری به عمل آورند . خطوط اصلی این نقشه ، چند هدف مشخص را دنبال می کرد که مهمترین آنها عبارت بود از :

ترور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) . . . این طرح مهمّ و نقشه خطرناک ، دقیقاً برگ دیگری از پرونده نقشه قبایل قریش برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مکّه است که می خواستند به آن وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از هجرت به مدینه باز دارند . می بینیم هر دو طرح یک جهت را دنبال می کنند .

تفاوت بین دو عملیات هم در سه چیز تبلور می یابد : یکی آنکه اوّلی در مکّه

است و دوّمی در مدینه . و دیگری آنکه عملیات اوّل علنی بود ولی عملیّات دوّم سرّی و پنهانی !

سوّم آنکه عملیات اوّلی برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله) شکست خورد ولی عملیات دوّم موفقیت آمیز بود .

نحوه عملکرد گروه قریش در جنگها نیز مؤید عدم تمایل ایشان برای شرکت در لشگر اسامه است زیرا در جنگهای احد ، خیبر و حنین گریختند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله)را رها کردند تا طعمه آسانی برای کفّار و یهود باشد و اگر الطاف الهی نبود مسأله اسلام و مسلمین شکل دیگری می یافت . (۴۶۱)

یکی از اهدف قریش در نگهداشتن جسد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بدون تدفین ، مشغول کردن بنی هاشم و مسلمانان به آن بود تا آنها فرصت کافی برای به چنگ آوردن حکومت داشته باشند . زیرا می دانستند تا وقتی که جسد پیامبر (صلی الله علیه وآله) در دست بنی هاشم باقی است مُحال است آنرا ترک کرده و به سقیفه آیند و خلافت را مطالبه نمایند .

اینگونه بود که آن نقشه شیطانی مبنی بر رسیدن حزب قریشی به حکومت و محروم نمودن علی بن ابیطالب (علیه السلام) به موفّقیت دست یافت .

متن زیر ، مطلب فوق را بهتر وضوح می بخشد :

(علی (علیه السلام) ، فاطمه (علیها السلام) را بر الاغی سوار می کرد و شبانه به در خانه های انصار می رفت تا از ایشان یاری جوید و فاطمه نیز خود از آنان یاری می طلبید امّا آنان می گفتند :

ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، بیعت ما با این مرد انجام

شده و اگر پسر عموی تو برای بیعت با ما بر ابوبکر سبقت می گرفت از او به دیگری نمی پرداختیم .

پس علی (علیه السلام) به ایشان می فرمود : آیا باید پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را در خانه اش بی غسل و کفن و دفن رها می کردم و به سوی مردم می شتافتم تا با ایشان بر سر حکومت نزاع نمایم ؟ !

و فاطمه (علیها السلام) می فرمود : ابوالحسن کاری نکرد مگر آنچه سزاوار بود و بایستی می کرد و امّا آنچه آنها پدید آوردند خداوند سبحان آنها را در مورد آن مورد محاسبه قرار خواهد داد) . (۴۶۲)

خودداری از شرکت در مراسم خاکسپاری پیکر پاک پیامبر (صلی الله علیه وآله) !

افراد حزب قریشی از شرکت در مراسم تشییع پیکر پاک حضرت خاتم الأنبیاء (صلی الله علیه وآله) خودداری کرده و به سقیفه بنی ساعده شتافتند تا یکی از بین خود را به عنوان خلیفه مسلمانان ! انتخاب نمایند !

مهمترین مصادر کتب اسلامی ، عدم شرکت این گروه در مراسم تدفین پیامبر (صلی الله علیه وآله)را ثبت کرده اند .

براستی قلب انسان مسلمان از شنیدن این خبر می خواهد بشکافد و نبض او از حرکت باز ایستد که چگونه عدّه ای از صحابه از مراسم دفن پیامبرشان خودداری ورزیدند در حالیکه ادّعای اسلام و ایمان داشته و آنرا اعلام هم کرده بودند .

شگفتی آور آنست که همان گروهی که روز پنجشنبه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفت : هذیان می گوید ، دقیقاً همان گروهی است که ادّعا می کند پیامبر (صلی الله علیه وآله) نمرده است

و بعد هم باعث تأخیر در تدفین پیکر پاک رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اهانت به مقام شریف او می شود ! !

این صحنه سازی ها را کردند تا زمینه مناسب برای طرح سقیفه را فراهم آورند و بنی هاشم نیز سرگرم تدفین پیامبر (صلی الله علیه وآله) باشند .

امّا شگفت آورتر آنکه گورکن مهاجرین یعنی ابوعبیده جرّاح از حفر قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خودداری میورزد و به سقیفه می شتابد تا سنگ بنیان خلافت ناحق قریش را نهاده و استوار سازد مشروط بر اینکه سوّمین خلیفه باشد ! ! (۴۶۳)

هنگامیکه ابوعبیده جرّاح از حفر قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خودداری ورزید بنی هاشم بناچار از گورکن انصار (ابوطلحه زید بن سهل) خواستند تا اینکار را انجام دهد . (۴۶۴)

ابوعبیده جرّاح از زیرکترین و فرصت طلب ترین افراد قریش بشمار می رفت . وی در صدد فرصتی بود تا بتواند بر کرسی ریاست مسلمانان تکیه زند . مغیره بن شعبه درباره او گفته است :

دو زیرک قریش عبارتند از : ابوبکر و ابو عبیده جرّاح . (۴۶۵)

امّا آنانکه مراسم غسل و کفن و دفن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را عهده دار شدند ، بنی هاشم بودند همراه با تنی چند از مؤمنین خالص ; بطوریکه از زید بن أرقم روایت شده که گفت :

اگر علی بن ابیطالب (علیه السلام) و بقیه بنی هاشم به مراسم دفن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اندوه ناشی از این مصیبت مشغول نمی شدند و در جایگاه و منزلت خود قرار می گرفتند ، کسانی که در

خلافت طمع ورزیدند نمی توانستند در آن طمع کنند . (۴۶۶)

عمر ، عثمان ، ابوعبیده جرّاح و گروهی از اعراب پشتیبان آنها از دفن رسول خدا روزهای دوشنبه و سه شنبه با ایجاد شایعه عدم فوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تهدید ارعاب مردم جلوگیری بعمل آوردند تا روز چهارشنبه که ابوبکر از (سنح) بیرون مدینه رسید . (۴۶۷) آنگاه بنی هاشم را مشغول مراسم تدفین وانهادند و خود در مراسم شرکت نکردند و به سقیفه شتافتند و به غصب خلافت الهی پرداختند و کردند آنچه کردند .

براستی باید پیامبر اکرم حضرت خاتم الأنبیاء محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله) را مظلوم ترین فرد تاریخ بشریّت دانست چرا که خود آن بزرگوار فرمود : هیچ پیامبری را چون من آزار ندادند .

و فرمود : هرگاه بر یکی از شما مصیبتی وارد شد از مصیبت من یاد کند که آن بزرگترین مصیبت هاست . (۴۶۸)

آیا رسول خدا در منزل حضرت فاطمه(علیها السلام)یا در منزل عائشه دفن شده است ؟

عائشه گفت : رسول خدا در آ غوش امام علی (علیه السلام) وفات یافت وامام علی(علیه السلام)غسلش داد وبدستور امام علی (علیه السلام) در محل وفاتش دفن شد(۴۶۹) .

وحجرهای همسران رسول خدا در قبله مسجد بوده است ، ودر شمال غربی مسجد منزل حضرت فاطمه است (۴۷۰) . لذا قبر مقدس رسول خدا در حجره فاطمه واقع شده است .

ودولت امویها بعد از دفن شیخین اعلام کرده است که حجره که قبر مقدس در آن واقع است حجره عائشه است !

وبعد از شهادت رسول خدا کلام خطرناکی بین فاطمه وعائشه جریان داشت که ابن ابی الحدید معتزلی از ذکر آن امتناع ورزید (۴۷۱) .

وعائشه در مراسم

سوگواری حضرت فاطمه(علیها السلام) حضور نیافت وبه امام علی(علیه السلام)خبری رسید که ایشان از وفات حضرت فاطمه(علیها السلام) خوشحال است(۴۷۲) .

پی نوشت ها

[۴۲۳] الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۴۱۸ ۴۱۹ .

[۴۲۴] الطبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ .

[۴۲۵] مجمع الزّوائد ، ج ۵ ، ص ۹۲ .

[۴۲۶] عیوان الأثر ، ابن سیدالنّاس ، ج ۲ ، ص ۲۸۱ .

[۴۲۷] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۸ .

[۴۲۸] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۳۶ .

[۴۲۹] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۶ .

[۴۳۰] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۷ .

[۴۳۱] الطبقات ، ج ۲ ، ص ۲۱۰ .

[۴۳۲] ذخائر العقبی ، احمد الطّبری ، ص ۱۹۲ والبدایه والنّهایه ، ابن کثیر ، ج ۵ ، ص ۲۴۵ و تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۸ .

[۴۳۳] کتاب البخاری ، شرح سندی ، ج ۳ ، ص ۹۵ .

[۴۳۴] البدایه والنّهایه ، ابن کثیر ، ج ۵ ، ص ۲۴۵ .

[۴۳۵] تهذیب الکمال ، مزّی ، ج ۶ ، ص ۲۵۲ .

[۴۳۶] بحارالأنوار ، ج ۴۴ ، ص ۱۳۵ والمناقب ، ابن شهر آشوب ، ج ۴ ، ص ۲۸ و ۲۹ والکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ص .

[۴۳۷] تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۳۰۳ و المغتالین من الأشراف ، محمد بن حبیب ، ص ۱۴۸ .

[۴۳۸] در تاریخ شهادت حضرت

ختمی مرتبت اختلاف کرده اند :

ابن شهر آشوب در کتاب مناقبش می گوید : او در تاریخ ۲ / صفر / ۱۱ ه . ق رحلت کرده است .

ابن حزم و ابن جوزی : ۲۱ / صفر / ۱۱ ه . ق

مجلسی : ۲۸ / صفر / ۱۱ ه . ق

ثعلبی در تفسیرش : ۲ / ربیع الاوّل / ۱۱ ه . ق

ابن شهاب زهری ، واقدی ، کلینی و مسعودی : ۱۲ / ربیع الاوّل / ۱۱ ه . ق

طبری : ۱۳ / ربیع الاوّل / ۱۱ ه . ق

تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۵۵ .

[۴۳۹] تاریخ ابوالفداء ، ج ۱ ، ص ۱۶۴ و العقد الفرید ، ابن عبدربّه ، ج ۴ ، ص ۲۵۹ و تاریخ الطّبری ، ج ۳ ، ص ۱۹۸ و أنساب الأشراف ، بلاذری ، ج ۱ ، ص ۵۸۶ .

[۴۴۰] لسان المیزان ، ج ۸ ، ص ۱۸۹ و تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۳۷ و شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۶ ، ص ۵۱ ، والإمامه والسیّاسه ، ابن قتیبه ، ج ۱ ، ص ۱۸ و الشّیخان ، بلاذری ، ص ۲۳۳ .

[۴۴۱] صحیح البخاری ، ج ۸ ، ص ۹۴ و ۹۵ و ج ۸ ، ص ۱۴۲ و ۱۴۳ و صحیح مسلم ، ج ۷ ، ص ۹۲ و ۹۳ و مجمع الزّوائد و منبع الفوائد ، ج ۷ ، ص ۱۸۸ و الدّر المنشور ، ج۴ ، ص ۳۱۰ و ابن جریر و ابن حاتم آنرا از سدّی درباره آیه مبارکه

(یا ایّها الّذین آمنوا لاتسألوا عن اشیاء . . .) روایت کرده اند و تفسیر ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۱۷۵ و تذکره الفقهاء ، ج ۲ ، ص ۴۷۰ .

[۴۴۲] صحیح البخاری ، ج ۲ ، ص ۱۱۸ ، و مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۳۲۵ و شرح نهج البلاغه ، ج ۳ ، ص ۱۱۴ و الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۳۲۰ .

[۴۴۳] الطبقات الکُبری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۴۵ .

[۴۴۴] تذکره الفقهاء ، ج ۲ ، ص ۴۷۰ .

[۴۴۵] صحیح البخاری ، ج ۸ ، ص ۱۴۲ ۱۴۳ و صحیح مسلم ، ج ۷ ، ص ۹۲ ۹۳ و تفسیر الفخر الرّازی ، ج ۴ ، ص ۴۴۴ و تفسیر ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۱۷۵ .

[۴۴۶] ابن جریر و ابن حاتم از سدّی در تفسیر آیه (یا أیها الذین آمنوا لاتسألوا عن اشیاء . .) آنرا روایت کرده اند . تفسیر ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۱۷۵ .

[۴۴۷] العثمانیّه ، جاحظ ، ص ۷۹ .

[۴۴۸] همانجا .

[۴۴۹] تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۲ و تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۱۴ و سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۳۰۵ .

[۴۵۰] تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۲ و سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۳۰۵ .

[۴۵۱] الملل و النّحل ، شهرستانی ، ج ۱ ، ص ۱۵ .

[۴۵۲] سنن الدّارمی ،

ج ۱ ، ص ۳۹ .

[۴۵۳] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۶۷ .

[۴۵۴] کنزالعمّال ، ج ۷ ، ص ۲۳۲ ، چاپ مؤسسه الرّساله .

[۴۵۵] تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۴ و تفسیر روح المعانی ، آلوسی ، ج ۴ ، ص ۷۴ .

[۴۵۶] مسند احمد بن حنبل ، ج ۳ ، ص ۱۹۶ .

[۴۵۷] تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۲ و تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۱۴ و سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۳۰۵ .

[۴۵۸] سنن الدّارمی ، ج ۱ ، ص ۳۹ .

[۴۵۹] سنن البخاری ، ج ۴ ، ص ۴۹۰ ، حدیث ۱۲۲۹ و سنن مسلم ، ج ۱۱ ، ص ۸۹ و الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۳۶ ، والمصباح المنیر ، ص ۶۳۴ .

[۴۶۰] احمد بن حنبل آنرا در مسند خود ج ۱ ، ص ۳۲۵ از ابن عبّاس روایت کرده و مسلم آنرا در آخر باب وصایا اوایل جزو دوّم روایت کرده است . و السقیفه و فدک ، جوهری ، ص و سنن البخاری ، ج ۲ ، ص ۱۱۸ و تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۲۶ و الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۳۲۰ .

[۴۶۱] السیره الحلبیّه ، ج ۲ ، ص ۱۵۶ و تفسیر ابن کثیر ، ج ۱ ، ص ۶۵۷ و تفسیر روح المعانی ، آلوسی ، ج ۴ ، ص ۹۹ و أنساب الأشراف ، ج ۱ ، ص ۱۸ (در حاشیه

المغازی چاپ شده است) و مفاتیح الغیب ، ج ۹ ، ص ۵۲ و العثمانیّه ، ص ۳۳۹ و تلخیص المستدرک ، حاکم ، ج ۳ ، ص ۳۷ و صحیح البخاری ، ج ۴ ، ص ۴۶۵ و تاریخ الیعقوبی ، ج ۶ ، ص ۶۳ و سنن النّسائی ، ج ۳ ، ص ۸۷۱ .

[۴۶۲] السقیفه و فدک ، جوهری ، ص و شرح نهج البلاغه ، ج ۶ ، ص ۲۸ و الإمامه و السّیاسه ، ابن قتیبه ، ج ۱ ، ص ۱۲ .

[۴۶۳] تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۵۲ . البتّه وی قبل از فوت عمر از دنیا رفت و به آرزویش دست نیافت .

[۴۶۴] همانجا .

[۴۶۵] تهذیب الکمال ، مزّی ، ج ۹ ، ص ۳۶۴ .

[۴۶۶] الفتوح ، ابن عثم کوفی ، ج ۱ ، ص ۱۲ .

[۴۶۷] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۹۸ و تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۵۲ .

[۴۶۸] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۷۵ .

[۴۶۹] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ۲ / ۳۸۲ ، ۳۹۳ ، الروض الانف ، السهیلی۷ / ۵۸۱ ، وفاء الوفاء ، السمهودی ۱ / ۳۳ ، طبقات ابن سعد ۲ / ۲۰۶ جاب دار صادر بیروت ، دلائل النبوه ، البیهقی ۷ / ۲۴۳ جاب دار الکتب العلمیه بیروت ، مجمع الزوائد ۱ / ۲۹۳ ، ۸ / ۲۹۷ ، فتح الباری ۸ / ۱۰۶ ، کتاب السنه ، عمر بن ابی عاصم ، الذریه

الطاهره ، الدولابی ۹۱ ، المعجم الکبیر ، الطبرانی ۱۲ / ۱۱۰ ، ۲۴ / ۱۴۵ ، الماقب ، الخوارزمی ۳۰۶ ، مناقب الامام علی ابن الدمشقی ۱ / ۱۰۹ ، کشف الخفاء ، العجلونی ۲ / ۴۱۸ ، ینابیع الموده ، الحنفی القندوزی ۲ / ۲۲۹ .

[۴۷۰] بحار الانوار ۲۸ / ۱۲۶ .

[۴۷۱] شرح نهج البلاغه ، معتزلی ۱۴ / ۲۳ .

[۴۷۲] شرح نهج البلاغه ، معتزلی ۹ / ۱۹۸ جاب دار احیاءالتراث العربی بیروت .

فهرست منابع

حرف الألف

۱ أنساب الأشراف ، احمد بن یحیی بن جابر البلاذری ، تحقیق المحمودی مؤسسه الأعلمی بیروت .

۲ الأخبار الموفقیات ، الزبیر بن بکار ، المتوفی سنه ۲۵۶ هجریه طبع سنه ۱۴۱۶ هجریه وزاره الثقافه بغداد .

۳ الایضاح ، الفضل بن شاذان النیسابوری ، المتوفی سنه ۲۶۰ هجریه . مؤسسه الأعلمی بیروت .

۴ الإمامه والسیاسه ، ابن قتیبه عبد الله بن مسلم الدینوری المتوفی سنه ۲۷۶ هجریه ، شرکه الحلبی مصر .

۵ الاخبار الطوال ، أحمد بن داود الدینوری المتوفی سنه ۲۸۲ هجریه وزاره الثقافه والأرشاد مصر .

۶ اثبات الوصیه ، علی بن الحسین بن علی المسعودی ، المطبعه الحیدریه النجف الأشرف .

۷ اضواء علی السنه المحمدیه ، محمود ابو ریه مؤسسه انصاریان ۱۴۱۶ ه ، ۱۹۹۵م .

۸ الطبقات الکبری ، ابن سعد ، المتوفی سنه ۲۳۰ هجریه دار صادر بیروت .

۹ الإصابه ، احمد بن علی بن حجر العسقلانی ، المتوفی سنه ۸۵۲ هجریه دار إحیاء التراث العربی بیروت .

۱۰ أسد الغابه ، ابن الأثیر علی بن

محمد الجزری ، المتوفی سنه ۶۳۰ هجریه دار احیاء التراث العربی بیروت .

۱۱ الامالی ، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی ، المتوفی سنه ۴۶۰ هجریه . مؤسسه النشر الأسلامی ، قم .

۱۲ الامالی ، المفید ، منشورات النشر الأسلامی ، قم .

۱۳ الإمام الحسین (علیه السلام) ، عبد الله العلایلی ، الشریف الرضی ، قم .

۱۴ الاموال ابو عبید القاسم بن سلام المتوفی سنه۲۲۴ هجریه . دار الکتب العلمیه

۱۵ الاخبار الموفقیات الزبیر بن بکار منشورات الشریف الرضی قم

۱۶ اطراف مسند الإمام أحمد ، ابن حجر العسقلانی ، دار ابن کثیر ، بیروت .

۱۷ الاختصاص ، المفید محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی المتوفی سنه ۴۱۳ هجریه ، منشورات جماعه المدرسین ، قم .

۱۸ ارشاد القلوب ابو محمد الحسن بن محمد الدیلمی منشورات الشریف الرضی قم

۱۹ الاحتجاج ، لأبی منصور احمد بن علی الطبرسی ، دار الاسوه ، قم .

۲۰ الارشاد . محمد بن محمد النعمان العکبری البغدادی المتوفی سنه ۴۱۳ هجریه . مؤسسه آل البیت . قم

حرف الباء

۲۱ البدایه والنهایه ، ابن کثیر ، اسماعیل بن کثیر الدمشقی المتوفی سنه ۷۷۴ هجریه مؤسسه التاریخ العربی بیروت .

۲۲ البدء والتاریخ ، احمد بن سهل البلخی ، المتوفی سنه ۳۲۲ هجریه . دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۲۳ بحار الأنوار ، محمد باقر المجلسی ، المتوفی سنه ۱۱۱۱ هجریه . مؤسسه الوفاء ، بیروت .

۲۴ البیان والتبیین ، الجاحظ ، دار صعب ، بیروت .

۲۵ بلاغات النساء لأحمد بن أبی طاهر طیفور

المتوفى سنه ۲۸۰ هجریه . المطبعه الحیدریه قم .

حرف التاء

۲۶ تاریخ الامم والملوک لأبی جعفر محمد بن جریر الطبری ، المتوفی سنه ۳۱۰ هجریه مؤسسه الأعلمی بیروت .

۲۷ تاریخ أبی الفداء اسماعیل بن علی ، دار الکتب العلمیه بیروت .

۲۸ تفسیر القرآن العظیم ، ابن کثیر أبی الفداء اسماعیل الدمشقی المتوفی سنه ۷۷۴ هجریه ، دار احیاء التراث العربی بیروت .

۲۹ تاریخ المدینه المنوَّره ، عمر بن شبه النمیری المتوفی سنه ۲۶۲ هجریه طبعه السعودیه .

۳۰ تاریخ أبی زرعه الدمشقی ، عبد الرحمن بن عمرو النصری ، المتوفی سنه ۲۸۱ هجریه دار الکتب العلمیه بیروت .

۳۱ تاریخ الخلفاء ، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی ، المتوفی سنه ۹۱۱ هجریه . الدار المتحده مصر .

۳۲ تاریخ الیعقوبی ، أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر ، المتوفی سنه ۲۹۲ هجریه دار صادر بیروت ۱۳۷۵ه .

۳۳ تاریخ خلیفه بن خیاط ، خلیفه بن خیاط العصفری ، المتوفی سنه ۲۰۴ هجریه دار الکتب العلمیه بیروت .

۳۴ التنبیه والاشراف ، علی بن الحسین المسعودی ، المتوفی سنه ۳۴۵ هجریه دار صادر القاهره .

۳۵ تاریخ مختصر الدول ، ابن العبری غریغوریوس الملطی المتوفی سنه ۶۸۵ هجریه طبع مؤسسه نشر الثقافه الاسلامیه قم .

۳۶ تنبیه الخواطر ونزهه النواظر ، ورام بن أبی نؤاس المالکی ، دار التعارف بیروت .

۳۷ تثبیت الامامه ، یحیی بن الحسین بن القاسم المتوفی سنه ۲۹۸ هجریه ، دار السجاد ، بیروت .

۳۸ تفسیر المیزان ، محمد حسین الطباطبائی ، مؤسسه

اسماعیلیان ، الطبعه الثانیه قم .

۳۹ تفسیر التبیان ، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی ، مکتب الاعلام الأسلامی قم .

۴۰ تفسیر مجمع البیان ، لأبی علی الفضل بن الحسن الطبرسی ، المتوفی سنه ۵۴۸ هجریه المکتبه العلمیه طهران .

۴۱ تقریب المعارف ، لأبی الصلاح تقی بن نجم الحلبی ، المتوفی سنه ۴۴۷ هجریه . طبع قم .

۴۲ تاریخ بغداد ، ابو بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی ، المتوفی سنه ۴۶۳ هجریه دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۴۳ تفسیر الآلوسی ، محمود البغدلدی المتوفی سنه ۱۲۷۰ هجریه . دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

۴۴ تنویر الحوالک فی شرح موطأ مالک ، جلال الدین السیوطی ، دار الفکر بیروت .

۴۵ تاریخ الإسلام ، محمد بن أحمد الذهبی ، المتوفی سنه ۷۴۸ هجریه دار الکتاب العربی .

۴۶ تفسیر الفخر الرازی دار احیاء التراث العربی بیروت .

۴۷ تاریخ ابن الوردی ، زین الدین بن عمر المتوفی سنه ۷۴۹ هجریه دار الکتب العلمیه بیروت .

۴۸ تفسیر الکشاف ، الزمخشری ، مکتب الإعلام الإسلامی۱۴۱۴ ه .

۴۹ تاریخ الخمیس لحسین بن محمد بن الحسن الدیاربمری دار صادر بیروت .

حرف الجیم

۵۰ الجرح والتعدیل ، عبد الرحمن بن أبی حاتم الرازی ، المتوفی سنه ۳۲۷ هجریه . دار احیاء التراث العربی بیروت .

۵۱ الجمل ، المفید محمد بن العکبری ، مکتبه الداوری ، طهران .

۵۲ جمهره أنساب العرب ، علی بن احمد بن حزم ، المتوفی سنه ۴۵۶ هجریه . دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۵۳ جمل من

أنساب الاشراف ، احمد بن یحیی البلاذری ، المتوفی سنه۲۷۹ هجریه دار الفکر ، بیروت لبنان .

حرف الحاء

۵۴ حیاه الصحابه ، محمد یوسف الکاندهلوی ، دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۵۵ حیاه محمد ، محمد حسین هیکل ، طبع مصر .

۵۶ حدیث الافک جعفر مرتضی دار التعارف بیروت

۵۷ حیاه الحیوان الکبری ، محمد بن موسی الدمیری ، المتوفی سنه ۸۰۸ هجریه . منشورات الشریف الرضی قم .

حرف الخاء

۵۸ الخصال ، محمد بن علی ابن بابویه القمی الصدوق ، المتوفی سنه ۳۸۱ هجریه . منشورات النشر الأسلامی ، قم .

حرف الدال

۵۹ دلائل النبوه ، احمد بن حسین البیهقی ، المتوفی سنه ۴۵۸ هجریه دار الکتب العلمیه بیروت .

۶۰ دلائل الصدق ، محمد حسن المظفر ، دار المعلم ، القاهره .

۶۱ الدرجات الرفیعه . علی خان الشیرازی . مؤسسه الوفاء بیروت

حرف الراء

۶۲ رجال الطوسی ، ابو جعفر محمد بن الحسن المتوفی سنه ۴۶۰ هجریه . المکتبه الحیدریه ، النجف .

۶۳ الرد علی المتعصب العنید ، ابن الجوزی ، تحقیق المحمودی .

۶۴ رجال الکشی ، تحقیق مهدی الرجائی . مؤسسه آل البیت قم .

۶۵ رجال السید بحر العلوم ، محمد مهدی بحر العلوم . منشورات الصادق ، طهران .

۶۶ الروض الأنف ، عبد الرحمن السهیلی المتوفی سنه ۵۸۱ هجریه . دار احیاء التراث العربی بیروت .

حرف السين

۶۷ السیره الحلبیه ، علی بن برهان الدین الحلبی الشافعی ، المتوفی سنه ۱۰۴۴ هجریه دار احیاء التراث العربی بیروت .

۶۸ سیره ابن اسحاق ، محمد بن اسحاق بن یسار ، المتوفی سنه ۱۵۱ هجریه دار الفکر بیروت

۶۹ السیره النبویه ، أحمدزینی دحلان ، المتوفی سنه ۱۳۰۴ هجریه دار احیاء التراث العربی بیروت .

۷۰ سیره ابن هشام لأبی مجمد عبد الملک بن هشام ، شرکه الحلبی مصر ۱۳۵۵ه ، ۱۹۳۶ م .

۷۱ سیره المصطفی ، معروف الحسنی ، دار القلم ، بیروت .

۷۲ السیره النبویه ، عیون الأثر ، محمد ابن سید الناس ، المتوفی سنه ۷۳۴ هجریه . مؤسسه عزالدین ، بیروت .

۷۳ السیره النبویه ، أبو حاتم محمد بن احمد التمیمی ، المتوفی سنه ۳۵۹ هجریه دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۷۴ السقیفه وفدک ، الجوهری ، مکتبه ناصر خسرو ، طهران .

۷۵ سفینه البحار عباس القمی دار الاسوه قم

۷۶ کتاب سلیم بن قیس الهلالی ، تحقیق الأنصاری نشر الهادی قم .

حرف الشین

۷۷ شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید المعتزلی ، دار الحلبی وشرکاه ، مصر ، وطبعه دار الفکر ، بیروت .

حرف الصاد

۷۸ صحیح مسلم ، مسلم بن الحجاج النیسابوری المتوفی سنه ۲۶۱ هجریه تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی . دار احیاء التراث العربی بیروت .

۷۹ صحیح النسائی ، مکتب التربیه العربی لدول الخلیج ۱۴۰۸ ه .

۸۰ صحیح الترمذی ، مکتب التربیه العربی لدول الخلیج ۱۴۰۸ ه .

۸۱ صحیح أبی داود ، مکتب التربیه العربی لدول الخلیج ۱۴۰۹ ه .

۸۲ صحیح ابن ماجه ، مکتب التربیه العربی لدول الخلیج ۱۴۰۸ ه .

۸۳ صحیح البخاری ، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم المتوفی سنه ۲۵۶ هجریه دار القلم بیروت .

۸۴ الصحیح من سیره النبی الاعظم ، جعفر مرتضی ، دار السیره ، بیروت .

حرف العین

٨٥ العقد الفريد ، ابن عبد ربه ، دار احياء التراث العربى بيروت .

٨٦ عمر بن الخطاب الفاروق القائد ، محمود شيت خطاب ، دار مكتبه الحياه بيروت .

٨٧ عبقريه عمر ، عباس محمود العقاد ، دار الهلال .

٨٨ عيون الاخبار عبد الله بن مسلم ابن قتيبه الدينورى المتوفى سنه ٢٧٦ هجريه . دار الكتب المصريه القاهره ١٩٢٥م .

حرف الغين

٨٩ الغارات ، ابراهيم بن محمد بن سعيد ابن هلال الثقفى ، دار الكتاب الأسلامى ، ايران .

حرف الفاء

٩٠ الفتوح ، ابن اعثم ، احمد بن اعثم الكوفى المتوفى سنه ٣١٤ هجريه دار الكتب العلميه .

٩١ الفاروق عمر ، محمد حسنين هيكل ، دار المعارف مصر ، ط . الخامسه .

٩٢ فتح البارى ، احمد بن على بن حجر العسقلانى ، المتوفى سنه ٨٥٢ هجريه . دار الكتب العلميه ، بيروت .

٩٣ فتوح الشام ، محمد بن عمر الواقدى ، المتوفى سنه ٢٠٧ هجريه . دار الكتب العلميه ، بيروت .

حرف القاف

٩٤ قصص العرب ، جاد الحق والبجاوى ومحمد أبو الفضل ، دار احياء الكتب العربيه .

حرف الكاف

٩٥ الكامل فى التاريخ ، ابن الأثير على بن أبى الكرم الشيبانى ، دار بيروت ١٣٨٥ ه ١٩٦٥ م .

٩٦ فتوح البلدان ، احمد بن يحيى البلاذرى ، تحقيق رضوان محمد رضوان دار الكتب العلميه بيروت .

٩٧ الكافى ، أبى جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكلينى ، المتوفى سنه ٣٢٩ هجريه دار الكتب العلميه ، طهران .

حرف اللام

٩٨ لسان الميزان ، احمد بن على بن حجر العسقلانى ، المتوفى سنه ٨٥٢ هجريه دار الفكر بيروت .

٩٩ لسان العرب ، ابن منظور محمد بن مكرم ، مطبعه ادب الحوزه ١٤٠٥ ه .

حرف الميم

١٠٠ المعارف ، لأبی محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه ، دار الثقافه مصر .

١٠١ مروج الذهب ، علی بن الحسین المسعودی ، دار الأندلس بیروت .

١٠٢ مقاتل الطالبیین ، أبو الفرج الأصفهانی ، المتوفی سنه ٣٥٦ هجریه الطبعه الثانیه المکتبه الحیدریه النجف .

١٠٣ مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، لمحمد بن مکرم (ابن منظور) دار الفکر دمشق .

١٠٤ میزان الاعتدال ، محمد بن احمد بن عثمان الذهبی ، المتوفی سنه ٧٤٨ هجریه دار المعرفه بیروت .

١٠٥ المغازی ، محمد بن عمر الواقدی المتوفی سنه ٢١٢ هجریه طبع دار المعرفه الاسلامیه ١٤٠٥ هجریه .

١٠٦ مناقب أمیرالمؤمنین عمر ، محمد بن الجوزی ، دار الکتب العلمیه بیروت .

١٠٧ المنتظم ، أبو الفرج بن الجوزی ، المتوفی سنه ٥٩٧ هجریه . دار الکتب العلمیه بیروت .

١٠٨ المثالب ، هشام ابن الکلبی ، دار الهدی للتراث بیروت .

١٠٩ من

لا يحضره الفقيه ، لأبى جعفر محمد بن على ابن بابويه القمى الصدوق ، نشر الإمام المهدى (عليه السلام) قم .

۱۱۰ مرآه العقول ، محمد باقر المجلسى ، دار الكتب العلميه طهران .

۱۱۱ معانى الاخبار ، ابو جعفر محمد بن على الصدوق ، المتوفى سنه ۳۸۱ هجريه مؤسسه النشر الأسلامى ، قم .

۱۱۲ المستدرك ، الحاكم محمد بن عبد الله النيسابورى المتوفى سنه ۴۰۵ هجريه ، دار الكتب العلميه بيروت .

۱۱۳ مقتل الحسين (عليه السلام) ، الموفق بن احمد المكى الخوارزمى ، المتوفى سنه ۵۶۸ هجريه . دار انوار الهدى ، قم .

۱۱۴ المناقب ، الموفق بن احمد الخوارزمى ، المتوفى سنه ۵۶۸ هجريه . مؤسسه النشر الأسلامى قم .

۱۱۵ معجم البلدان ، أبى عبد الله ياقوت بن عبد الله الحموى ، المتوفى سنه ۶۲۶ هجريه . دار الكتب العلميه ، بيروت .

۱۱۶ المحلى ، على بن احمد بن سعيد بن حزم الأندلسى طبع دار الفكر .

۱۱۷ معجم الادباء ، ياقوت بن عبد الله الحموى ، المتوفى سنه ۶۲۶ هجريه . دار التراث العربى ، بيروت .

۱۱۸ المعجم الكبير ، ابو القاسم سليمان بن احمد الطبرانى ، المتوفى سنه ۳۶۰ هجريه دار احياء التراث العربى ، بيروت .

۱۱۹ معجم رجال الحديث ، ابوالقاسم الموسوى الخوئى ، مركز نشر آثار الشيعه ، قم .

۱۲۰ الملل والنحل ، الشهرستانى ، المكتبه الانجلو مصريه القاهره .

۱۲۱ مرآه الجنان لعبد الله بن اسعد بن على اليافعى المتوفى سنه ۷۶۸ هجريه دار الكتب العلميه .

۱۲۲ مشكل الآثار لأحمد بن محمد بن

سلامه الطحاوی . المتوفی سنه ۳۲۱ هجریه . دائره المعارف . الهند طبعه ۱۳۳۳ هجریه .

حرف النون

۱۲۳ نوادر المخطوطات عبد السلام هارون دار الجیل بیروت .

۱۲۴ النسب ، لأبی عبید القاسم بن سلام ، المتوفی سنه ۲۲۴ هجریه دار الفکر ، بیروت .

حرف الواو

۱۲۵ وقعه صفین ، نصر بن مزاحم المنقری ، المتوفی سنه ۲۱۲ هجریه . مکتبه المرعشی النجفی ، قم ۱۴۱۸ه .

۱۲۶ وفیات الأعیان ، احمد بن محمد بن ابراهیم ابن خلکان ، المتوفی سنه ۶۸۱ هجریه دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۱۲۷ وسائل الشیعه ، محمد بن الحسن الحر العاملی ، المتوفی سنه ۱۱۰۴ هجریه . دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

۱۲۸ وقعه الطف لأبی مخنف لوط بن یحیی مؤسسه النشر الإسلامی قم .

۱۲۹ الوفا بأحوال المصطفی لأبی الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی المتوفی سنه ۵۹۷ هجریه . دار الکتب العلمیه .

حرف الیاء

۱۳۰ ینابیع الموده ، سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی ، الشریف الرضی ، قم .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹